

بعض معاصران غزالی که دشمن و مخالف وی بودند

۴۰ - ابوالفتح اسعد بن محمد میهنی منسوب بمیهنه که دیهی

است میان سرخس و ایبورد معروف به اسعد مهه یا میهنه: در فنّ خلافت و
مناظره مهارتی داشت و در عصر خویش بفضل و دانش مشهور بود. يك
چند در نظامت و تدریس میکرد. سلطان محمود سلجوقی او را از خراسان
بعراق خواند و کم کم کارش بالا گرفت و بعد از سال ۵۲۰ در همدان
در گذشت.

شاعری در جزو معاصر خاوران از وی نامبرده است

تا سپهر صیت گردان شد بخاک خاوران

تا شبانگاه آمدش چار آفتاب خاوری

خواججه ای چون بوعلی ساذان وزیر نامدار

عالی چون اسعد مهنه زهر شینی سری

صوفی صافی چو سلطان طریقت بوسعید

شاعری قادر چو مشهور خراسان انوری

اسعد میهنی از محالمان غزالی بود و نوشته تذکرة دولت شاه وی

همان کسی است که باعرالی مناظره کرد و از وی پرسید که تو مذهب

ابوحیثمه داری یا شافعی. غزالی فرمود در عقائد مذهب برهان دارم و در

شرع مذهب قرآن نه ابوحیثمه بر من خطی دارد و نه شافعی بر من برائی.

گوید در وقت هر گک بر سر و صورت خویش طبایچه میرد و پیوسته

میگفت و احسرنّا علی ما فرطت فی جذب الله (طبقات الشافعی ح ۴)

ص ۲۰۳ و تذکرة دولت شاه سمرقندی). شهرزوری در تاریخ الحکماء

نام از اسعد میهنی برده و او را در حر و حکم او دلائل نامبرده و نوشته است

که وی در فلسفه شاگرد ابوالعباس نوکری بود . شاید مقصودش
اسعد مهنی باشد که در صدر عنوان از وی نام بردیم .

۴۱ - ابوبکر طرطوشی محمد بن ولید بن محمد اندلسی از فقهای
مالکیه معروف به ابن ابی رندقه (۴۵۱ - ۵۲۰) . از مخالفان و معارضان
غزالی بود و کتابی در معارضه با احياء العلوم تألیف کرد . نوشته یافعی وی
همان کسی است که حواست در شام باعرالی مسطره کند غزالی فرمود
بر کتابه لصیبه فی العراق (ابن خلدکان و یافعی و کتاب الاعلام) .

۴۲ - عاروی ابو عبدالله محمد بن علی بن عمر تمیمی از فقهای
مالکیه و از دشمنان سحت غزالی بود . هشتاد و سه سال زندقه گانی کرد
و در ۱۸ ربیع الاول ۵۳۶ در گذشت .

معاصران غزالی از حکما و مشایخ صوفیه

۴۳ - خواجه عبدالله انصاری هروی شیخ الاسلام عبد الله بن
محمد بن عینی معروف به بن عرووی از مشایخ صوفیه حراسان متوفی ۴۸۱
۴۴ - خواجه یوسف همدانی ابو یعقوب یوسف بن آیوب بن
یوسف از مشایخ صوفیه مرو بود و ۹۴ ساله در ماه ربیع الاول سنه ۵۳۵
وفات یافت .

۴۵ - عین التمشاء ابو المعالی عبدالله بن محمد میساجی همدانی از
مدرسه حراسان به همدان غزالی زده بود و تربیت یافته امام احمد غزالی بود .
ابو القاسم زبیر بن کثیر از مشایخ حرم که بی ادب و غزالی است او را در
مدینه در آنجا بست از راه رسیده بود . در آنجا در سال ۵۲۵) .
سنگین و بیجا که غزالی می سازد نیز تقصداً اعتماد داشت و از
آنجا در آنجا بود . او را نامه در کتب دیگر باعرب بدود و چون نام بگفت

عزیز بر سید، ابوالقاسم قصد عین القضاة کرد و جماعتی از علما حکم بقتلش دادند. ابوالقاسم وی را دستگیر کرده بغداد فرستاد و دوباره او را از بغداد بهمدان آورده مدار آویخت. عین القضاة رساله‌یسی از بغداد بدوستان همدانش نوشته است که دل سنگ را میگذارد. این بیت در ضمن نامه اوست.

اسجناً و قیداً و اشنیاقاً و غربه و نأی حیب ان ذالعیظم
برای باقی احوال وی و مأخذ آنچه نوشتیم رجوع شود بتاریخ سلحوقیه
عماد کاتب و تاریخ الحکماء شهر زوری و یافعی و طبقات الشاهعنه و طریق
الحقایق.

۴۶ - ابن زهر صوفی احمد بن علی بغدادی متوفی ۲۹۷ هـ

۴۷ - عبدالواحد بن استاد ابوالقاسم قشیری متوفی ۴۹۴ هـ

۴۸ - ابوسعید عبدالله بن عبدالکریم (۴۱۳ - ۴۷۷ هـ) وی و
عبدالواحد و همجین ابونصر عبدالرحیم بن عبدالکریم که پیش نوشتیم
هر سه تن از خانواده استاد ابوالقاسم قشیری عبدالکریم بن عمران (۳۱۶ هـ
۴۶۵ هـ) عارف متیورید که رساله قشیری در تفسیر قرآنیات اوست.
امام ابوالقاسم قشیری حاکم در پیش گمته در عمده المصنف که ری
گرفتار و از بیتابور تعید شد و رساله‌یسی در این باب نوشت که دوسوم
است به شکایة اهل السنة بحکایة مانالهم عن الهمجته رجوع شود به
حلکان و طبقات انشاءعنه و اس تیر و یافعی و شرح حیات الخلفاء

۴۹ - زین الدین عمر بن سهلان ساوی مؤلف کتاب رساله‌یسی در
که نام نصیر الدین ابوالقاسم محمود بن اسی توبه مروزی وزیر سمنان

سنجر (۱) تألیف کرد . در بیشابور اقامت داشت و کتاب شفای ابوعلی را برای مردم میوشت و از راه کثامت گذران میکرد (۲)

۵۰ - ابوالمعباس لوگری شاگرد بهمیار بن مرزبان آذربایجانسی و بهمیار از شاگردان معروف ابوعلی سیابود . فلسفه بوسیله لوگری در خراسان انتشار یافت (۳)

۵۱ - ابوحنیم مظهر اسفراینی از ریاضی دانان بزرگ معاصر حکیم ختام بود (۴) . هموست که ترازوی ارشمیدس ساخت که عیار مسکوکات با آن معلوم میشد . سعادت خازن که نامش بعد از این خواهد آمد از ترس اینکه صاددا خیانتش معلوم شود ترازو را درهم شکست و چنان اجراء آنرا پراکنده ساخت که فراهم ساختش ممکن نشد . ابوحنیم از غصه این کار بیمار گشت و در گذشت (۴)

۵۲ - مهوری بیهقی محمد بن احمد از فلاسفه و ریاضی دانان معروف و ده دست ختام در رصدخانههای بود . در فن محروطات تألیف داشت . پس از خواجه نظام الملک بخدمت تاج الملک بیوست و در آن ایام که اسمعیله و اصحاب قلاع را میکشند تفصیلی که در تاریخ بیهقی و تاریخ الحکماء مسطور است باساحت گشته شد (۴۸۵) .

۱ - نصیرالدین مهوری در سال ۲۵۰ هجری در اورارت سحر معرول شد و ترجمه حالش در ضمن ورا بیاید .

۲ - تاریخ الحکماء

۳ - تاریخ الحکماء

۴ - در کمال این تاریخ یکی از دستیاران پیام را برای اصلاح تقویم حلالی ابوالمظفر اشغز لری نوشته و در کتب نجوم هم با اختلاف ابوالمظفر اسفراینی یا اسفراینی ثبت کرده اند و معلوم نیست که این شخص با ابوحنیم مظهر یکی است و تحلیلی در نام شده یا شخص دیگری است . ما حد نگرفته در ترجمه حال ابوحنیم اسفراینی تاریخ الحکماء مهوری است . هر جا که از ابوالمظفر اسفراینی نام برده ام اعتماد کامل این تاریخ و متن کتب نجوم کرده ام

۵۳ - حکیم یحیی بن محمد غزنوی منجم از علمای ریاضی و نجوم بود و نزد سلطان ابراهیم بن مسعود بن محمود غزنوی منصب‌شیری داشت. در سال ۵۹۵ هجری باحیت بی‌هقی فوت و در محرم ۵۳۱ هجری وفات یافت. رجوع شود بتاریخ بی‌هقی.

۵۴ - حکیم علی بن محمد قاینی از اصناف فلاسفه زمان خود بود. عمرش یکصد سال شمسی رسید و در ۵۶۶ هجری در گذشت.

۵۵ - میمون بن نجیب واسطی از اصناف ریاضی دانان معروف عهد عراقی و همدست حیان در رصد و اصلاح تقویم حلالی بود. پدرش از واسط ناهواز مهاجرت کرد و میمون آنجا متولد شد و یک چند در بغداد و چندی در هرات اقامت و بر دظییر الملک علی بی‌هقی حکمران هرات تفرس و احترامی شایان داشت. برای باقی احوالش رجوع شود بتاریخ الحکماء شهر روری.

معاصران عراقی از شعرای فارسی گوی

عراقی در قلمرو حکومت سلجوقیان بزرگت بسرمینرد و نادر از آنجا سر و کار داشت. بیشتر در گذشت وی مصادف با دوره‌های بود که در تاریخ ادب ایران عهد اول سلجوقی معروفست یعنی از سال ۴۴۵ تا ۴۸۵ هجری. دولت سلجوقیه که در بستانور خضه نام طبرستان چون در سال آخر عهد ملک‌شاه (۴۸۵ هجری).

در این دوره در قلمرو سلجوقیان حمدان توختی معروفست. شری مرتضی نظامی عروسی سرگذشت امیر غزنی را که از خود او رساله ۱۰۰ شمس در چهار مقاله نقل کرده است. از این حکایت، ناره ای حمدان توختی که در آنجا سلطنت ملک‌شاه در وزارت حواجه نظام‌الملک که قسمت شده از این دوره است، گذشت بر گوید گمان فارسی چه گذشته و شعر و سعری در حله و زبانت.

معزّی میگوید « پدر من امیرالشعراء برهانی رحمه الله در اول دولت
ملکشاه بشهر قزوین از عالم فناء بقا تحویل کرد و در آن قطعه که
سخت معروفست مرا بسططان ملکشاه سپرد درین بیت

من رفتم و فرزند من آمد خلف صدق او را بخدا و بخداوند سپردم
پس حامگی و اجراء بدر بمن تحویل افتاد و شاعر ملکشاه شدم و
سالی در خدمت پادشاه روزگار گداشتم که جز وقتی از دور اورا نتوانستم
دیدن و از اجراء و حامگی یکمن و يك دينار نیاختم و خرج من ریادت شد
و وام نگردن من در آمد و کار در سر من پیچید و خواجه بررگت نظام الملك
رحمه الله در حق شعر اعتقادی بدادستی از آنکه در معرفت او دست نداشت
و از آنکه و متصوفه بهیچ کس نمیرداخت»

ناگفته نماند که در همین زمان در نواحی کرمان و افغانستان و
ماوراءالنهر در بارهای کم روئی دیگر یعنی در بار سلا حقه کرمان یا آل قاور دو
عربی و خنصر خایه هم وجود داشت که بیس و کم شعر و شاعری توّجه
داشتند و از گویندگان پارسی نگاهبانی میکردند .

غرض آنکه اگر چه ما این در بارها سرو کار بدادست اما از نظر تاریخ
رحال باید مخصوصان و ملازمان آن در بارها را نیز در جزو معاصران
وی شماره کنیم .

پس از ملکشاه عهد دوم سلجوقی آغاز و دوباره دوره شعر و شاعری
تجدید شد و بلاخره در بار سحر سلجوقی و بهرامشاه غریبی بو خود آمد
که در ردیف دربار سامانی و محمودی از بزرگترین دربارهای شعر پرور
شمار میروند .

والجمله در نیمه اول قرن پنجم تا حد سال از قرن ششم هجری که
دوره زنگانی شرّالی است (۴۵۰ - ۵۰۵) چندتن از مشاهیر گویندگان

پارسی میزیسته اند که غزالی با بعضی آنها درست معاصر بود و زمان شاعری پارسی را در اواخر عمر یا اوائل حوایی خویش درک کرد.

۵۶ - حکیم عمر خیام عمر بن ابراهیم خیام یا خیامی (۱) بیثابوری از شعرا و حکما و ریاضی دانان بسیار مشهور ایران متوفی ۵۱۷ در شهرت بحائنی است که احتیاج بتعریف ندارد (۲). اصلاحی که وی بفرمان ملکشاه و نظام الملك و دستگیری چند تن از اعیان منجمین و ریاضی دانان آن زمان از قبیل ابوالمظفر اسمراری و میمون واسطی و معموری بیتهقی در تقویم حلالی کرد و بنای رصدخانه‌یسی که بنوخته این اثر از سال ۴۶۷ تا ۴۸۵ دائر و برقرار بود از جمله کارهای مهم است که در عهد غزالی انجام گرفت.

مصاحبه غزالی با خیام

امام غزالی را با حکیم عمر خیام صحبتی اتفاق افتاد. غزالی این مسأله را که از دقائق فلسفه قدیم میآیند از خیام پرسید: سب چیست که از اجزاء فلک نقطه‌یسی معین اختصاص بقضمت یافته است با آنکه وقت عقیده فلاسفه از احرام متشابهه میآیند و ترشح لازم ترشح و اختصاص بدون عدلت در عالم تکوین محال است (۳).

خیام بتمهید مقدمات دور و دراز بر نه سخت و از اینجا شروع کرد

(۱) لفظ خیامی بطیر عربی و فزاری و لغات آنها است که پیش گتمیم به آنکه

اختلاف تعبیر بر حسب اختلاف زبان عربی و فارسی باشد.

(۲) برای ترجمه متصل احوال خیام رجوع شود بحواشی چهار مقاله بنام مصنف سحریر آقای قرظی امام افاضت‌اند له.

(۳) برای تحقیق در این مسأله رجوع شود بشرح اشارات حواصص صیر این و طبیعات شای ابوعلی.

که حرکت از کدام مقوله می باشد (۱) و دنباله سخنش باصل جواب نرسید یا درین باره بطل ورزید. در این اثنا مؤذن باسک برداشت. غزالی گفت
 جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ واز مجلس برخاست و گفتگو خاتمه یافت.

اصل این مصاحبه را شهر روری در تاریخ الحکماء و شیخ بهائی هم از وی در کشکول نقل کرده اند. نظر باینکه عبارت تاریخ الحکماء متضمن نکات تاریخی و ادسی می باشد و نسخه ها تا آنجا که بطور رسیده مخلوط است نگارنده عین عبارت را با تصحیح نقل کرد (۲). شهر زوری در ترجمه حال ختیم میویسد:

وَأَمَّا أَجْزَاءُ الْحِكْمَةِ مِنَ الرِّيَاضِيَّاتِ وَالْمَعْقُولَاتِ فَكَانَ ابْنُ بَجْدَتِيهَا (۳) وَدَخَلَ حُجَّةَ الْإِسْلَامِ الْغَزَالِيُّ عَلَيْهِ يَوْمًا وَسَأَلَهُ عَنْ عِلَّةِ تَعْيِينِ جُزْءٍ مِنْ أَجْزَاءِ الْفَلَكِ لِلْقُطْبِيَّةِ دُونَ غَيْرِهَا مَعَ كَوْنِهِ مُتَشَابِهَ الْأَجْزَاءِ فَأَطَالَ النَّحْيَامِيُّ السَّكَّالِمَ وَابْتَدَأَ مِنْ أَنَّ الْحَرَكَةَ مِنْ مَقُولَةٍ كَذَا وَضَمَّنَ بِالْفَحْوَضِيِّ فِي مَحَلِّ النِّزَاعِ وَكَانَ مِنْ دَأْبِهِ ذَلِكَ الشَّحُّ الْمَطَاعُ (۴)

(۱) برای تحقیق این معنی که حرکت از کدام مقوله است و در کدام مقوله از مقولات دهگانه واقع میشود رجوع شود بکتاب اسفار ملاصدرا

(۲) ماحد نگارنده در نسخه معتبر است یکی متعلق بعالم دانشمند آقای شیخ صیاء الدین ذری اصعها بی و دیگر اصل از رحمتد آقای محتسبی روصانی.

(۳) این جمله تعبیری است در عربی بمعنی استاد ماهر بقال فلان فی النحو این بحدته ای استاد شتحرهیه.

(۴) در نسخه ها و حتی در نقلی که استاد محترم آقای فرویسی در حاشیه چهارم مقاله کرده اند (الشیح المطاع) نوشته و بطل نگارنده حتما غلط و صحیحش (الشیح المطاع) است شح بصم شین نقطه دار و شدت جاء بی نقطه بمعنی محل شدید است باحرص آه بحدته قوله تعالی و من یوق شح نفسه و هی المثل یکمیک نصبتك شح القوم. و شح مطاع بمعنی (نقشه حاشیه در صفحه بعد)

حَتَّىٰ اذِنَ الظُّهْرَ فَقَالَ الغَزَالِيُّ جَاءَ الحَقُّ وَزَهَقَ البَاطِلُ وَقَامَ .

۵۷ - مسعود سعد سلمان از استادان مسلم شعر فارسی . اصلش

از همدان و مولدش لاهور بود ولادتش میان سالهای ۴۳۷-۴۴۰ و وفاتش
ناصح اقبال سه ۵۱۵ واقع شد . برای باقی احوالش رجوع شود بتذکره
همت اقلیم و ریاض الشعراء و الة داغستانی و مجمع الصحاح و حواشی چهارمقاله .

۵۸ - عثمان مختاری عثمان بن محمد غزنوی مداح ارسلان شاه بن مسعود

بن ابراهیم غزنوی (۵۰۹-۵۱۱) و معرالدین ارسلان شاه بن کرمانشاه بن
قاورد از سلجوقیه کرمان (۴۹۴-۵۳۶) و ارسلان خان محمد بن سلیمان
ار ملوک خایه ماوراءالنهر (۴۹۵-۵۲۴) از معاصران معروف مسعود
سعد بوده و وی را در این قصیده ستوده است (۱) .

بر اهل سخن تنگ گشت (۲) میدان در جای نشد پای (۳) هر سخندان
هر طبع که بر سحر بود قادر از عجز جو مسحور گشت حیران
چون جزو بگل بار شد معالی ری حاضر مسعود سعد سلمان
مخدوم سخن پروران مجلس سر دفتر خوار گستران میدان
سائی غریبی اشعاری در ستایش مختاری ساخته که در دیوانش
ضبط شده است

۵۹ - راشدی از مخصوصان درازنهرالدوله رعی الدین ابراهیم بن

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

بعل ذاتی است که صاحبش از اطهار خود داری بنواید کرد در حدیث سوی است
ثلاث مهلکات شح مطاع و هوی متمع و اعداء المرء نفسه و ابن حدیث را عربی
در هدمت عرور در قسم دهم از مهلکات احباء المعلوم نقل کرده است . در لسان العرب
میفرسند و فی الحدیث هوی متمع و شح مطاع هوان بضمه صحبه فی هیم الخنوق
التي اوحىها الله عليه هي ماله .

(۱) نگارنده در جمع آوری و تصحیح دیوان عثمان مختاری رجعی کشیده و در
شرح احوال او رساله ای نگاشته است .
(۲) مانند ، ح . (۳) طبع ، ح .

مسعود بن محمود غزنوی (۴۵۰-۴۹۲) نیز از معاصران مسعود سعد بوده و با هم مناظره ادبی داشته اند. و این راشدی غیر از رشیدی سمرقندی است که بعد خواهیم گفت.

۶۰- امیر معزی نیشابوری از شعرای مشهور عهد ملکشاه و سلطان سنجر و فاتح ناصح اقبال در حدود ۵۲۰ واقع شد (۴).

سرگذشت امیر معزی و اینکه امیر علی فرامرزی متوفی ۴۸۸ و سیله تقریب و بیشرقت کار او در دربار ملکشاه گنت در چهارمقاله نقل شده است پدرش امیرالشعراء عبدالملک برهانی نیشابوری در اوائل سلطنت ملکشاه سلجوقی (۴۶۵-۴۸۵) در قزوین در گذشت و امام غزالی در حوائی رمان او را درک نمود.

۶۱- سنائی غزنوی ابوالمجد محمد بن آدم از عرفا و شعرای نامدار ایران صاحب مثنوی *حدیقة الحقیقه* که از شاهکارهای زبان فارسی در شعر و عرفان است. ناصح اقبال یکشنبه ۱۱ شعبان ۵۲۵ هجری قمری یح شش سال پس از وفات معزی از این جهان رحلت کرد. مرثی وی در حق معزی معروف است (۵).

۶۲- ناصر خسرو معروف به *علوی* و متخلص به *حجت* (ابومعین ناصر بن خسرو بن حارث قادیانی بلخی مروزی) از شعرا و دانشمندان

(۴) استاد محترم آقای فریدی در حواشی چهارمقاله و جلد اول بیست مقاله نوشته اند که وفات معزی ناصح اقبال در سنه ۵۴۲ بود که تیر خطای سلطان سنجر گذشته شد. و درباره سنائی نگاشته اند که ناصح اقبال در ۵۴۵ وفات کرد و بنا بر کی در حاشیه تفسیر ابوالمتوح زاری تحقیق کرده اند که در حواشی چهارمقاله پیروی از کتب مذکوره ناستهء افتاده ایم و علی التحقیق وفات معزی در حدود (۵۲۰-۵۳۸) و وفات سنائی در سال ۵۲۵ واقع شده است.

(۵) برای ترجمه احوال سنائی رجوع شود بمقدمه اثر *حدیقه* بقلم یکی از شاگردان خود سنائی و تذکرة *تقی الدین* و *معجمت الالاس* و *معجمت المؤمنین* و *روصات المعجمت و ریاض المعارفین و طرایق الحقایق*.

معروف ایران و از حجت‌های دوازده گانه فاطمیّه در خراسان بود . توأدش
ذی القعدة ۳۹۴ و فاش سنة ۴۸۱ در مکان از اعمال بدخشان اتفاق افتاد (۶)

۶۱ - **قطران آذربایجان** از شعرای زمان ملک‌شاه سلجوقی و مدّاح

ابونصر ملاک بود . وفاتش بتحقیق پس از سال ۴۸۱ واقع شد . نوشته
مجمع‌المصحاء که وفات قطران در ۶۵۴ اتفاق افتاد بی اساس است .

ناصر خسرو در اثناء سفر هفت ساله گذارش بتبریر افتاده و قطران

را آنجا ملاقات کرده و شرحی در این باره نوشته است (۷).

۶۲ - **نجیبی فرغانی** از شعرای دربار خضر خان بن طغناح خان

ابراهیم از ملوک خابنه ماوراءالنهر . خضر خان در سنة ۷۲۴ جلوس و پس از
مدتی وفات نمود (۸).

عمیق بخاری امیر الشعراء شهاب‌الدین از شعرای معروف دربار

خضر خان . عمری طولانی کرد و نوشته تدکرة تقی‌الدین در سال ۵۴۳ ه
وفات یات یافت .

سلطان سحر در سال ۵۲۴ که دخترش ماه ملک خاتون را محمود

بن محمد بن ملک‌شاه وفات یافت عمیق را برای مرثیه گفتن از ماوراءالنهر
بخراسان دعوت کرد . عمیق بواسطه ضعفیری از آمدن عذرخواست

و قصیدهای فرستاد که دو بیت اولش این است :

هنگام آنکه گل دمد از باغ و بوستان

رفت آن گل شکفته و در خاکشند عهد

(۶) برای ترجمه احوال و تحقیق در زندگی ناصر خسرو رجوع شود بمقدمه

دیوانش بقلم علامه مقدم آقای حسن تقی زاده .

(۷) سرنامه ناصر خسرو

(۸) حواشی چهارمقاله نقل از تاریخ جهان آرا تألیف ذبیح‌الدین احمدی .

هنگام آنکه شاخ شجر نم کشد ز ابر

بی آب ماند نرگس آن تازه بوستان

۶۴ - استاد رشیدی سمرقندی سیدالشعراء ابو محمد عبدالسید یا

عبدالله از شعرای دربار خضرخان بوده و با عمیق و مسعود سعد سلمان
صاطره و مشاعره داشته و یکی از مناظرات با نمک وی با عمیق در چهار
مقاله نقل شده است (۱).

از شعرای دربار خضرخان چندتن باحیبی و عمیق و رشیدی معاصر
بوده اند که نظامی عروضی از آنها نام میبرد اما ترجمه احوالشان معلوم
نیست: چهار ساغر جی و علی بانیدی و علی سپهری و پسر اسفرائینی و
پسر درغوش.

۶۵ - ابوالشرح رونی از شعرای معروف دربار غزنویان مداح

طهیرالدوله رضی الدین ابراهیم غزنوی (۴۵۰-۴۹۲) و پسرش مسعود بن
ابراهیم (۴۹۲-۵۰۸) تا بعد از سنه ۴۹۲ که سال حلوس سلطان مسعود
است در حیات بود و اینکه تقی الدین کاتبی وفات او را در سنه ۴۸۹ مسویسد
مکلی بی اصل است (۲).

(۱) حصرخان روری در عیث رشیدی از عمیق پرسید که شعر عبدالسید رشیدی
را چون می بینی گفت شعری معایت بیک منقح و اما قدری نمکش درمی باید . به
س روزگاری بر آمد که رشیدی در رسید و خدمت کرد و حواست که بشنید
پادشاه او را پیش خواند و تقرب چنانکه عادت ملوک است گفت امیرالشعرا را
پرسیدم که شعر رشیدی چون است گفت بیک است اما بی نمک است باید که درین
معنی بینی دو مگویی رشیدی خدمت کرد و بجای خویش آمد و نشست و برنده
این قطعه نگفت .

عیب کردی روا بود شاید

و درین دو نمک نکو باید

نمک ای قاتمان ترا باید

شعرهای مرا به بی نمکی

شعر من همچو شکر و شهد است

شاعم و باقلیست گفته نو

(۲) حواشی چهار مقاله .

۶۶ - ابوطاهر خاتونی ملقب بموفق الدوله مؤلف کتاب مناقب الشعراء و تاریخ آل سلجوق از شعرا و نویسندگان فارسی و عربی مستوفی و مباشر کارهای گوهر خاتون زوجه محمد بن ملکشاہ سلجوقی (۴۹۸-۵۱۱) بود و از این جهت بنام خاتونی شهرت یافت . سلطان محمد در سال ۵۰۴ در رجال دیوان تغییری داد و خطیر الملک ابومنصور محمد بن حسین میبیدی را بوزارت برگرفت . ابوطالب را ممداران تازه را هجو گفت بدین سبب بجزایان تبعیدش کردند . وفات او نوشته بعضی پیش از سال ۵۳۲ واقع شد (۱) .

۶۷ - لامعی جرجانی ابوالحسن محمد بن اسمعیل حرانی دهستانی از شعرای ملکشاہ و خواجہ نظام الملک و معاصر امیر الشعراء برهانی بود .

۶۸ - ابوالمعالی نحاس اصفهانی دربارهٔ عزل نظام الملک و آمدن تاج الملک بحای او اتعاری دارد که پس از این نقل حواشیه کرد . مجمع الفصحی میویسد که وی با معزی لاف همسری میرد و در سال ۵۱۲ وفات کرد .

۶۹ - شهابی سمرقندی شهاب الدین احمد بن مؤید سمرقندی مداح رکن الدین قلج طمغاج خان ارملوک خاتمهٔ ماوراءالنهر (دورهٔ سلطنتش ۴۸۸-۴۹۴) .

۷۰ - اسدی طوسی منوی گرشاسب نامه را در سال ۴۵۸ هجری قمری نظم کشید . اگر نوشتهٔ مجمع الفصحی صحیح باشد که وی در سال ۴۶۵ درگذشت غزالی در آثار جوانی خویش زعم او را درک کرده است استدراک . در پایان این فصل یکی از علمای قرن ششم هجری را که تاره نام او بر خورد داریم و باید در حرو و شاگردان غزالی ذکر شده باشد اینجا یاد آور میشویم . امام مسعود بن علی بن احمد صوابی نیهتی

(۱) مقدمة کتاب الالاب عوی .

از شاگردان امام محمد غزالی بود وفاتش روز سه شنبه ۱۸ محرم سنه ۵۴۴ هجری
واقع شد. برای ترجمه احوالش رجوع شود بتاريخ بیهقی تألیف ابوالحسن
علی بن زید بیهقی.

معاصران غزالی از سلاطین و وزرا و درباریان

در عهد غزالی چند سلسله سلاطین که مهمترین آنها خانواده سلجوقی
است در بواحی ایران حکومت میکردند. اما زندگانی شخصی غزالی
بیشتر بپادشاهان و وزرا و کارداران دولت سلجوقی خاصه سه تن ملکشاه
و محمد بن ملکشاه و سلطان سنجر که غزالی نزد آنها معزز و محترم بوده
و با آنها مکاتبه داشته و کتاب برای آنها می نوشته است مربوط میشود
همچنین با خلفای عباسی آن زمان بتقریبی که در فصول پیش گفتیم.

و اینکه از خلفای فاطمی و دیگر سلاطین آندوره نام برده ایم برای
ایست که خصوصیات عهد غزالی کاملاً روشن شده باشد. و چون مقصود
اصلی بررگان و مشاهیر هر سلسله بوده است تمام افراد هر خاندانی را
شماره نکره ایم.

پادشاهان بزرگ سلجوقی در عهد غزالی

میان سالهای ۴۵۰ - ۵۰۵

۱ - رکن الدین ابوطالب طغرل بك ۴۲۹ - ۴۵۵

۲ - محمد الدین ابوشجاع آلبارسلان ۴۵۵ - ۴۶۵

(۱) ماخذها در صفت نام و شرح احوال و مدت سلطنت و زندگانی رحالی که در
این فصل آورده ایم کتبهای ذیل است:

کامل ابن اثیر . تاریخ اوالعداء . معجم الادباء . باقوت . ابن خلکان . طبقات الشافعیه .
هرآالحنان . تاریخ سلجوقیه عماد کاتب . ردة التواریخ ناصر من علی حسینی .
راحة الصدور زاویدی . العراضه در تاریخ سلجوقیه . تاریخ الوزراء بحری . تحارب
السلف طبقات السلاطین . تاریخ گریده . تاریخ بیهقی .

۳ - جلال الدین ابو الفتح ملکشاہ بن آلب ارسلان ۴۶۵ - ۴۸۵

۴ - ناصر الدین محمود بن ملکشاہ ۴۸۵ - ۴۸۶

۵ - رکن الدین ابوالمظہر برکیا رقی ۴۸۶ - ۴۹۸

۶ - غیاث الدین ابوشجاع محمد بن ملکشاہ ۴۹۸ - ۵۱۱ (۲)

۷ - معز الدین ابو الحارث سنجر بن ملکشاہ ۴۹۰ - ۵۵۲ (۲)

بعض دیگر از حکمرانان این خاندان (۱)

۸ - محمود بن محمد بن ملکشاہ بن آلب ارسلان ۵۱۲ - ۵۲۵

۹ - طغرل بن محمد بن ملکشاہ (طغرل دوم) ۵۲۵ - ۵۲۹

۱۰ - مسعود بن محمد بن ملکشاہ ۵۲۹ - ۵۴۷

۱۱ - مغیت الدین ملکشاہ بن محمود بن محمد بن ملکشاہ ۵۴۷ - ۵۴۷

۱۲ - غیاث الدین محمد بن محمود بن محمد بن ملکشاہ ۵۴۷ - ۵۵۴

۱۳ - سلیمان شاہ بن محمد بن ملکشاہ ۵۵۴ - ۵۵۶

۱۴ - ارسلان بن طغرل بن محمد بن ملکشاہ ۵۵۶ - ۵۶۱

(۲) العراضه مینویسد که اول پادشاهی محمد بن ملکشاہ سال ۴۹۲ و مدت سلطنتش

۱۳ سال بود یعنی ۴۹۲ - ۵۰۵

(۳) ولادت سنجر نوشته این حکماں روز جمعه ماه رجب سنه ۴۷۹ در ظهر منبج

سبحار اتفاق افتاد. سنجر در سال ۴۹۰ از طرف برادرش برکیا رقی و ابی حراس بن شد

و تا وفات محمد بن ملکشاہ همین منصب را داشت و از سال ۵۱۲ تا آخر عمر پادشاه

مستقل ممالک سلجوقی بود و بر روی هم حدود ۶۶ حکومت و سلطنت کرد و

سایر مشهور روز دوشنبه ۱۴ ربیع الاول ۵۵۲ در مرو درگذشت.

العراضه مینویسد تولد سنجر ۴۷۹ و مدت عمرش ۱۳ سال و چندانکه در زمان

پادشاهی ۶۱ سال بود. بیست سال از قبل برادرش در مملکت حراسان و

سال در ممالک جهان.

(۱) برای اهمیت حادثان سلجوقی بر رکن و مرید دیده برای خواننده گان متعرض

این قسمت شدیم و گریه بر محمود بن محمد تأصرت سوم هجرت کدام مدعیان این

مورد آمد.

۱۵ - طغرل بن ارسلان بن طغرل (طغرل سوم). در جنگ با سلطان
 نکش خوارزمشاه در ظاهر ری ماه ربیع الآخر سنة ۵۹۰ بدست قتلغ ایانج
 کشته شد و خاندان سلجوقی بر افتاد و ملک در تصرف خوارزمشاهیان آمد.
 عماد کاتب واقعه قتل طغرل سوم را در سال ۵۸۹ ضبط کرده و
 نوشته است « و استولى السلطان خوارزمشاه على البلاد و ختمت الدولة
 السلجوقية بطغرل و كان افتتاحها بطغرل . و كانت مدّة ملكها منذ وصل طغرل
 بك الى بغداد الى هذه الغاية . ۱۴ سنة » (۱)

حلقای عباسی در عهد غزالی

۱ - عبدالله القائم بامرالله ۴۲۲ - ۴۶۷

۲ - عبدالله المقتدی بامرالله ۴۶۷ - ۴۸۷

۳ - احمد المستظهر بالله ۴۷۷ - ۵۱۲

حلقای فاطمی در عصر غزالی

۴ - المستظهر بالله ابونمیم معد بن الطاهر ۴۲۷ - ۴۸۷ (۲)

۲ - المستعلی بالله ابوالقاسم احمد بن مستنصر ۴۸۷ - ۴۹۵

۳ - الامر باحکام الله ابوعلی منصور بن مستعلی ۴۹۵ - ۵۲۴

(۱) تاریخ سلجوقیه عماد کاتب چاپ مصر ص ۲۷۸ . در همین کتاب (ص ۹)
 زدن طغرل را بعد از ۲۵ رمضان ۴۷۷ نوشته است و از آن تاریخ تا قتل طغرل
 سوم حدود ۱۴۳ سال میشود . و اما تمام دوره حکومت این خاندان از سنة ۴۲۹
 که در بیشاپور حمله تمام طغرل و اول خوانده شد تا قتل طغرل سوم و انقراض این
 خاندان بدست خوارزمشاهیان حدود ۱۶۰ سال بود .

(۲) وی همان کسی است که در اوایل عهدش ناصر حسرو و احمد بن عبد الملك
 عثمانی اصفهانی و در اواخر حسن صباح را از حشمتی دوازده گانه و هامور
 نماینده در نواحی ایران کرد .

اسمعیلیه ایران ۴۸۳ - ۶۵۴

غزالی بایک تن از اسمعیلیه ایران معاصر بود که با هزاران کس برابر

شمرده میشد .

۱ - حسن صباح استقرارش در قلعه الموت بتاريخ الهاموت یعنی

آشیانه عقاب بسال ۴۸۳ وفاتش شب چهارشنبه ششم ربیع الاول سنه ۵۱۸

یادشاهان غزنویه

ارپادشاهان غزنویه که در افغانستان و قسمتی از هندوستان سلطنت

میکردند غزالی نادرترین معاصر بود .

۱ - ابوالمظفر طهیرالدوله رضى الله عن ابن ابيهم بن مسعود غر سوی

۴۵۰ - ۴۹۲

۲ - علاءالدوله سلطان مسعود بن ابراهیم بن مسعود ۴۹۲ - ۵۰۸

ملوک خایه ماوراءالنهر

ارملوک خایه که آنهار اخصر خایه و خاقانین ماوراءالنهر در می

کوبید غزالی ناسه نهر معاصر بود

۱ - سلطان حصرخان بن طغاجخان ابراهیم حنوس ۴۲۳

۲ - قلیح طغاج (طغاج) خان مسعود ۴۸۶ - ۴۵۴

۳ - ارسلان خان محمد بن سلیمان بن داود ۴۹۵ - ۵۳۴

سلاطین کرمان (نگ قاورده) در عهد غزالی

۱ - محمدالدین قرارسانی قورده بیگ بن حنریک ۴۳۶ - ۴۳۵

۲ - کیماشاه بن قاورده ۴۶۵ - ۴۶۱

۳ - زکی الدین سلطانیه ۴۷۷ - ۴۶۶

۴ - تورانشاه ۴۷۰ - ۴۶۰

۵ - ایزانشاه ۴۵۰ - ۴۴۴

۶ - معز الدین ارسلان بن کرمانشاه بن قاورد ۴۹۴ - ۵۳۶

وزرا و درباریان معروف سلاجقه در عصر غزالی

۴۵۰ - ۵۰۵

۱ - عمیدالملک کندی ابونصر محمد بن منصور وزیر آل ارسلان بود و در سال ۴۵۶ معزول و در همان سال کشته شد و وزارت بخواجه نظام الملک رسید.

عماد کاتب در تاریخ آل سلجوق می‌نویسد که عمیدالملک کندی اولین وزیر دولت سلجوقی بود و در ۲۵ رمضان ۴۴۷ هـ که طغرل بیگداد رفت عمیدالملک نیز با وی بود (۱)

و نوشته تجارب السلف ابوالفتح رازی اولین وزیر طغرل نخستین پادشاه سلجوقی بود. ابوالفتح در سال ۴۳۹ هـ بدست ابوکالیجار محبوس و ظاهراً در همان سال کشته شد.

۲ - خواجه نظام الملک طوسی ابوعلی قوام الدین حسن بن علی بن اسحاق اربوادر وزرای نامدار و بزرگان رجال و دانشمندان ایران بوده و ترجمه حالش بتفصیل در کتب تدکیره و تاریخ مسطور است. مدت ۳۰ سال ده سال در عهد آل ارسلان و ۲۰ سال در عهد ملکشاه بر گترین وزیر مقتدر ایران بود.

در زمان وی کمال الدوله ابوالرضی فضل الله بن محمد صاحب دیوان اسنئ و طغراء و نرف الملک ابوسعید محمد بن منصور بن محمد صاحب دیوان زمام و استیفاء و این هر دو بزرگان را در آن بررگک عصر خویش

(۱) ذکر دعوی السطان و کن الدولة طغرلک ابی شجاع محمد بن میکائیل بن سلجوق الی بغداد فی ۲۵ من رمضان سنة ۴۴۷ و معه الوزير عمیدالملک ابونصر محمد بن منصور الکندی وهو اول وزراء السلاجقة من چاپ مصر

بودند . و دو بهر نایب یامعاون داشتند . از جمله سیدالمرؤساء **ابوالمحاسن محمد بن فضل الله بن محمد نایب پدوشر کمال الدوله بود** . و استاد **ابوغالب بر اوستانی قمی و نجیب جرفادقانی** نیز نایب شرف الملک بودند (۱) و زادت حواحه نظام الملک زور جمعه ۲۱ ذی القعدة از سال ۴۰۸ در بوقان خوس و قتلش بدست ودائیان اسمعیلیته در ماه رمضان ۴۸۵ در ردیکی بهاوند اتفاق افتاد .

شبل الدوله ابوالتیجانه مقانیس عطشمن مقاتل بگری در سرئیة وی گفت :

كان الوردیو نظام المذت اولوه بیسة صانعتها الرحمن من شرف
عزت فله عرف الایام فیمتها و ردها غیرة منه ای الصدق
رای رحمة احوالش رجوع شود مکمل اس انیر و اس حدکان و
ضقات التبعته و تجارب السنه و تاریخ سنجوقیه شهاد کاتب و راحة الصدور
راوندی و المعراضه در تاریخ سلجوقیه .

۳ - **تاج الملک** ابوالمعانی مرزبان حسه در ۵۰۰ روز معروف به
ابن دارم ، ۴۳۰-۴۸۶ م از حواحه خطه نایب در رب و کسب در رب
و دست سالامان و سمگن خطه المذات کشته شد . در ۵۰۰ روز معروف به
۱۲۰ هجریه ۴۸۶ و زارت کرد .

ه کس . به شیبی کس . به تاریخ . جیب . به شیبی کس . به شیبی کس .
مستوفی برسد . به شیبی کس . به شیبی کس . به شیبی کس .
برگرفت . به شیبی کس . به شیبی کس . به شیبی کس .
(۱) برای دقتی کرد اهل و تدویر . به شیبی کس . به شیبی کس .
عه د کس . به شیبی کس . به شیبی کس .

محمد المالك ابو الفضل قمی داد و همچنان ابورضا عارض را عزل نمود
و منصب او را به سدید الدوله ابوالمعالی تفویض کرد. از این جهت نخل
در ارکان ملک یسید آمد و ابوالمعالی نجاس اصفهانی درین معنی گفت (۱):
زبوعلی بدو از بورضا و از بسوسعد

توها که شیر بیست تو همچو میش آمد

در آن زمانه ره رج آمدی بخدمت تو

مشر طغر و فتح نامه پیش آمد

ربو الغنائم و بوالمصل و بوالمعالی نار

رمین مملکت را سات پیش (۲) آمد

گرار نظام و کمال و شرف تو سپردندی

ز تاج و محدود سدیدت سین چه پیش آمد

۴ - محمد المالی ابوالمصل قمی از ورزای بر کیارق بود. جمعی از
امرای دولت بسوزیدند و وی را در حضور پادشاه ریر ریر کردند (۴۹۲)
و در آن موقع ۵۱ سال داشت.

عزالی در یکی از نامه های خود بمحمد المالك که پیش نقل کردیم
نام او محمد المالك و تاج المالك برده و عاقبت رفتار آنها را عبرت برای
فخر المالك قرار داده است.

۵ - مؤید المملك ابوکریم عبداللہ بن حواحه نظام اداک در دی الحیدر
از سال ۴۸۷ نوررت بر کیارقی سبوت گفت. راوندی در راحة الصدور
او را در حر و ورزای ر کیارقی و سلطان محمد بن ملکشاه سردو نوشته
است در رة الثوار بیج میویسد که مؤید المالك در جنگی که میان بر کیارقی

(۱) عین آیات در تاریخ گریزند. من شده است. و عماد کاتب میویسد و نظم
ابوالمعالی الشحاس آیاتا بالقرسیة و سپس معانی آیات را عربی یاد می کند.
(۲) در تاریخ گریزده (نات پیش) نوشته و تحریر است. و از پیش ره مقال
خفوار مراد است

و سلطان محمد در همدان اتفاق افتاد قتل رسید .

۶- **فخر الملک مظفر بن خواجه نظام الملک** در حدود سنه ۴۸۸ وریز بر کیارق شد و از سال ۹۰ تا آخر عمرش وریز سلطان سحر بود . و در روز عاشورا سنه ۵۰۰ هجری کشته شد .

۷- **صدرالدین ابواسحاق محمد بن فخر الملک بن نظام الملک** . پس از قتل پدرش فخر الملک وریز سلطان سحر شد و صبح چهارشنبه ذی الحجّه ۵۱۱ در بلخ قتل رسید .

عماد کاتب در وریز ای سحر میویسد : و استورز عند مصیبه الی خراسان فخر الملک المظفر بن نظام الملک و حتی الامور عشر سبت و قتل يوم عاشوراء من سنه ۵۰۰ و استورز بعده ولده صدرالدین محمد بن فخر الملک و قتل بلخ غدا الاربعاء لسبع تین من ذی الحجّه سنه ۵۱۱ .

عزّالی رد صدرالدین و پدرش فخر الملک بسیار مقرب و معزز بوده و با آنها مکانه داشتند است . شخص تکمیل این فصل و مزید اطلاع خواهد گان وریز سحر را پس از صدرالدین میویسیم .

وزرای سنجر پس از صدرالدین

سلطان سحر پس از وفات صدرالدین و زوت پس از آنه خواجه نظام الملک ابو الهیاج حسن بن ابوالاسلام عبدالرزاق بن فقیه حسن عمادیه بن علی بن اسحاق طوسی داد که از محمود حسن امیر عزّزی است (۱) وی در سن ۴۰۰ و در سن ۴۰۰ هجری وفات کرد . و توأندش نوشته طغتمت القاموسه در سال ۴۰۰ در زیبار بود .

پس از وی **میر شمس الدین ابو طاهر سعید بن علی بن علی بن اشمی** و غیره

(۱) در کتاب امر احمد و راحة الصدور (شهاب النور) ۲۰۰ ای (شه سال اسلام) و در تاریخ سلجوقیه عماد کاتب (ج ۲ ص ۲۱۴) شهاب الاماره شه سلجوقیه من القنده عدلانه نوشته و آنچه در متن نوشته ، از بعضی از خطبات سلجوقیه بود که در دیگر کتابها

۴ تنبیه ۲۵ محرم ۵۱۶ بوزارت رسید که وی بپیرانمدوحان امیر معزوی بود.
 بعد از او بوقت به طغانیک کاشغری رسید و در ۵۱۸ معرول شد. پس از وی
 وزارت بر معین الدین مختص الملک ابوبصر احمد بن فضل بن محمود کاشی
 قرار گرفت. معین الدین روز سه تنبیه ۲۹ صفر ۵۲۱ بدست باطله قتل
 رسید. سپس نصیر الدین ابوالقاسم محمود بن ابی توبه مروزی که بمدوح
 و مقصود و فصلا و شعرا بوده و کتاب بصائر نصیریة تألیف عمر بن
 سهلان ساوی بام اوست و بریر شد و در ۵۲۶ معرول گشت (۲).

در این موقع سلطان سحر بمساعت وفات یسر برادرش سلطان
 محمود بن محمد بن ملک شاه عراق رفته و کارهای دولت عراق همگی
 بدست ابوالقاسم درگزینی (قوام الدین ابوالقاسم بن حسن درگزینی) و بر
 محمود بود. ابوالقاسم از سلطان سحر حواش کرد که وی را بوزارت
 برگرد و خود او در عراق ماند و بایسی از طرف حویش بحصرت سلطان
 در حراسات بفرستد. سحر حواش او را بدیافت پس وزارت نام
 درگزینی قرار گرفت. حوشت در عراق بتمتیت امور طغرل بن محمد بن ملک شاه
 پرداخت و ظهیر الدین عبدالعزیز حمادی بایب او در حصرت سحر
 بود. همین ظهیر الدین مدتی در دستگاه سحر منصب حریه داری داشت.

(۲) ماحد ما تاریخ سنحوقیه عماد کاتب است (ص ۲۴۵ - ۲۴۶) اما در طبقات الشافعیه
 (ج ۴ ص ۳۰۸) می نویسد الور الکبیر ابوالقاسم محمود بن مظفر بن عبدالملک بن
 ابی توبه المروزی ساح حمادی الاخره ارسال ۴۶۶ متولد شد و بر داد ابوالمظفر بن
 سمعی ب تحصیل فقه کرد و سپس ماوراء النهر رفت و از محصر عماد ای آن ناحیت فیص
 یاب و از حوین فقه و مناظر آن دهان حویش گردید کم کم کارش بالا گرفت
 و بوزارت رسید و از این کار معرول شد و بکجند مروزی بود سپس مدتی بشل
 استیفاء و مدتی منصب اسراف دیوان داشت آخر کار او را در بشارت بگرفته
 مروزی مردند و در یکی از قلاع بواحی حیجون عجموس و همجا کشته شد در ماه
 رمضان سنه ۵۰۲ - نوشته سبکی با عماد کاتب هیچوجه سازش ندارد اما صبط عماد
 کاتب با سیر ماحد تاریخی سازگار است و احتمال می رود که در جمع طبقات عدد
 شمرات (۱۰۰۰) را در این نقطه شده باشد.

ابوالقاسم در گزینی همان وریر پلیدی است که در سال ۵۱۸ هجری وزارت محمود بن محمد بن ملک شاه رسید و فتنه های سوم برپا کرد و بدشمنی که با عزالدین (۱) از ارادتمندان عارف مشهور **عین القضاة همدانی** داشت **عین القضاة** را سهانه ای که از طرفداران مسلك امام عزالی است و صحنه ناهنجار بگفت. و خود او هم عاقبت در زمان طغرل دوم در سال ۵۲۷ هجری بدار آویخته شد و وزارت طغرل به **سرف الدین علی بن رجاء** رسید (۲) پس از قتل در گزینی وزارت سحر بر **ناصر الدین طاهر بن فخر الملک بن خواجه نظام الملک** قرار یافت ناصر الدین در ماه جمادی الاولی ۵۲۸ هجری بمقام رسید و همچنان در وزارت بود تا پس از هجوم غران بحرمان در دو الحقه ارسنه ۵۴۸ هجری وفات یافت.

در کتاب **زبد التواریخ** در تاریخ سلجوقیه تألیف نصر بن علی حسینی آحرین وزیر سلطان سحر را **خطیر الملک همدانی** میویسد. او در حرو و برای محمد بن ملک شاه خواهد آمد.

(۱) عزالدین که در این زمانه چند جای نامش میان آمدند و در تاریخ سلجوقیه عماد کاتب و طبقات التتابعیه سبکی و ابن حاکم مکرز از وی یاد شده است یکی از رجال و کارداران دولت سلجوقی در عراق بود و او را نامه در گزینی آوی سحر بدشمنی داشت و حیاتی اندیشید تا عزالدین در سال ۵۲۷ هجری کشته شد و در این موقع ۵۵ سال داشت. خود در گزینی بود در همان سال و روز پس از قتل عزالدین قتل شد. عزالدین در زمان خود بسیار محترم و معتبر بود در سال ۵۱۰-۵۱۱ هجری حج کرد و ابوالحارث همدانی در مدح او گفت.

یا کلمة الاسلام مالی اری
یا کلمة الاسلام مالی اری
یا کلمة الاسلام مالی اری
یا کلمة الاسلام مالی اری

و چون از مکه مراجعت نمود قاضی بوکر زحانی در اهمیت و سبب قصیده ای بمطالع دین ساخت.

ورد الحدود و دونه شوک القنا
فمن المحدث بسوان بحتمی

برای نالی قصیده و احوال عزالدین رجوع شود به تاریخ عماد کاتب.

(۲) برای تفصیل این وقایع رجوع شود به تاریخ سلجوقیه عماد کاتب ص ۱۰۰-۱۰۱.

۸ - ضیاء الملک احمد بن خواجه نظام الملک : وی را بالقاب

یدرتر قوام الدین نظام الملک سیر میخواندند از وزرای نامدار محمد بن ملک شاه سلجوقی بود . درباره حبس او و دوازده سال حواری کشیدش بواسطه رشوتی که سند ابوهاشم سامی از رؤسای همدان بران درباری داده بود داستانی عبرت آور در راحة الصدور راوندی و تاریخ سلجوقیه عماد کاتب نقل نموده است .

در تحاریر . السلف میویسد احمد بن نظام الملک در سال ۵۱۶ وزیر مستر شد عتاسی و در ۵۱۹ معروف شد و بیش از آن وزیر محمد بن ملک شاه بود .

در کتاب الفجری (چاپ مصر ص ۲۵۵) میویسد احمد بن ابونصر احمد بن نظام الملک وزارت مستر شد عتاسی رسید و ایام وزارتش چندان طول نکشید و در سنه ۵۴۴ وفات یافت .
اگر این روایت باصط اسمی صحیح باشد باید بگوئیم که سیر ضیاء الملک همه عادت خویش احمد نام داشته است .

نامه ای را که عزالی ضیاء الملک نوشته است پیش تهذیب نقل گردیده (ص ۱۹۰ - ۱۹۸) .

۵ - سید الملک احمد بن ابوالمحاسن سعد بن محمد پس از مؤید الملک وزارت محمد بن ملک شاه رسید و در عتسه . اصبه . شیم . در آنجا شمس است ازین جهت سلطان محمد اول را بکست (حدود ۵۰۵ هجری)
محمد بن ابویوسف از یکی از نویسندگان است که در سوره
وزارت احمد الملک در دست عثمان . یوان سلطان محمد بود .

۱ - مؤید الملک عبدالله بن یزید ، او در سوره محمد بن حسین از

مستوفیان دیوان محمد بن ملک‌شاه بود و سعایت دشمنانش در سال ۵۰۶ هـ
مدار آویخته شد .

۱۴ - **کمال الملک سمیرمی** علی بن احمد بن حرب از مشاهیر
نویسندگان فارسی و مشرف دیوان محمد بن ملک‌شاه بود . در سال ۵۱۲ هـ
وزیر محمود بن محمد بن ملک‌شاه شد . نام او را در حر و کارداران دولت
سلجوقی نوشته اند . نوشته عماد کاتب در سال ۵۱۵ هـ و نوشته ابن خلدون
روز سه شنبه سلجوقی صفر ۵۱۶ هـ کشته شد (۱)

۱۵ - **استاد طهرانی اصفهانی** فخر الکتاب مؤید الدین ابواسمعیل
حسین بن علی از بزرگترین نویسندگان و شعرای تازی گوی قرن پنجم
و ششم هجری و مثنوی و طعرا نویس دربار محمد بن ملک‌شاه سلجوقی و یک
چند وزیر مسعود بن محمد سلجوقی در موصل بود . در جنگی که میان
مسعود و برادرش محمود بن محمد سلجوقی در نزدیکی همدان اتفاق افتاد و
بجبرگی محمود حاکم یافت طهرانی گرفتار شد

سحاب استاد که سیادت از **نصیر کاتبی** طعرا نویس دربار محمود بود
تبعیت ندیدنی طهرانی بست و بمصنوعی که در آن خنک و تاریح

(۱) - عماد کاتب در تاریخ سلجوقیه (ص ۱۱۵) کتبه کمال الملک را ابوالحسن
نویسه ست و توکی انوار کمال الملک ابوالحسن علی بن احمد السمیرمی و دلت
می سنه ۵۱۲ و ذلک قول المصنف بین السطاحین شلاقه اینج « مقصودش از دو
سعد بن محمود بن محمد بن ملک‌شاه و برادرش مسعود است . و در ص ۱۱۹ بدیدید
« او کتبه با نام سحاب کمال مه دلی فصل شریب و تلم کثیره » . و در ص ۱۲۳ و دلت او را
سنه ۵۱۵ نوشته است اما ابن خلدون در دیل ترجمه احوال طهرانی می نویسد « و قتل
انکامل السمیرمی وزیر اندکوز یوم الثلاثاء سلجوقی سنه ست عشره و خمسه » می
السوق بغداد عند المدرسة النعمانیه و قبل قتلها عند اسودکان للطهرانی المدکور لا
تقل لسنه ۵۱۵

سلحوقیه عماد کاتب مسطور است **کمال الملک** به **میرمی** وزیر محمود را
بر آغالیسد تا بکشتن استاد طغرایی فرمان داد و استاد در حدود ۵۱۳
کشته شد (۱).

دیوان طغرایی در مصر بطبع رسیده و قصیده معروف **لامیة العجم** که
بمطلع ذیل آغاز میشود از اوست اصناف را هر بیتش بیک قصیده ارزش
دارد.

اصالة الرأی صائسی عن الخطا وحلیة المعسل زائسی لدى العطل

۱۶ - **عز الملک ابو عبدالله حسین بن خواجه نظام الملک** از

وزرای سام بر کیارقی بود در آتیه وزارتش استاد **علی بن ابوتعلی قهی**
دیوان استیفاء و **عبدالرحیم بن خواجه الملک** و **عسب شعرا** و **یسر** داشتند

۱۷ - **عبد الجلیل دهستانی** لقب او هم **عز الملک** و **نوشته بعضی**

آعز الملک بود. در دربار بر کیارقی وزارت داشت و بدست **بخطیبان**
کشته شد.

۱۸ - **شمس الدین بن خواجه نظام الملک** از وزرای **منصاری**

محمود بن محمد بن ملکشاه سلجوقی بود و در سنه ۵۱۷ ش. بسید

در زمان وزارتش **شهاب آمدن** **متقدم شعرا** و **یسر** و **ابوالقاسم**

السابادی **متصدی** دیوان عرص بودند.

۱۹ - **معادت خازن** در دستگاه سلجوقیه منصب **گجوزی** و **خریب**

داری داشته و همان کسی است که **ظاهر** **دعل** **بیشه** و **سایره** **کار** بود و

برای **فاش** **شدن** **حیانت** و **بازرسی** **حویش** **تر** **اروی** **رشمین** **احقر** **سجده**

(۱) این خلکان دو قول دیگر در یکی سنه ۵۱۲ و دیگر ۵۱۸ قیل کرده است.

اما اصح اقوال همان ۵۱۳ است که وی پیش از همه اقوال نوشته و همه درمن حد بر

کرده ایم زیرا واقعه جنگ میان محمود بن محمد و برادرش محمود نوشته عماد کاتب

(ص ۱۲۱) در سال ۵۱۳ و قتل طغرایی بر در هبیب و قعه اعیان بغداد

ابوحاتم اسفراینی را بشکست و اجزاء آنرا پراکنده ساخت .

نامه غزالی بسعدت خازن

امام غزالی بسعدت خازن نامه‌ای مفصل نوشته و اندرزها بوی داده که پایانش این است :

«امازر و سیم که در خرابی دیاست کلید دورح بود تعس عبدالدینار
تعس عد الذراهم رور قیامت چون مادی بر آید که خریدۀ خراۀ کلید
دورح باز کلید و ایشانرا در سعید سیاست حاصر کید اگر در صدر آن
خریده نام سعادت بر آید بیچاره سعادت خازن که وی را نه ملک شرفریاد
رسد و نه وزیر مشرق دست گیرد که ایشانرا خود بهزار دستگیر حاجت
ساختند »

نگارنده هر قدر جستجو کردم ترجمۀ حمال کامل از سعادت خازن
نیافتم این مایه اطلاع از روی نامه های غزالی در رسالۀ فصائل الاسام
و نوشته تهر زوری در تاریخ الحکماء بدست آمد

۲۰- علاءالدوله امیر علی مراد از خویشاوندان و مقرّبان ملکشاه
سلاجوقی بود و چنانکه بیس اشاره کردیم و تمصیلتش در چهار مقاله آمده
است باعث پیرفت و رواج کار امیر معزی در دربار ملکشاه گردید .
وفاتش در سال ۶۸۸ هجری اتفاق افتاد .

دوس فکر و فلسفۀ غزالی

غزالی دره ان متفکران جهان یک روح فلسفه و روش فکری مخصوص
دارد که در آن دیگر دانشمندان متفکر ممتاز میکند و میتوانیم اسلوب
فکر و فلسفۀ او را با دیگر فلاسفه مشرق همچون فارابی و ابن سینا و
بخوبی این الفقه فارابی و فلاسفه مشرق که معرفت ما به Descartes و

پاسکال Pascal وولتر Volter و اسپینوزا Spinoza و کارلایل Carlyle و هوبس Hobbes و گاسندی Cassendi و امثال آنها جدا مقایسه کنیم تا بسیم که غزالی با دیگران تا چه اندازه توافق عقیده و در چه مسائلی باهم اختلافی دارند.

نگارنده برای اینکه اسلوب فکر و روش فلسفی غزالی خوب معلوم شود خلاصه بهترین کتاب خود او درین موضوع یعنی المنقذ من الضلال را که در حدود ۵۱ سالگی یعنی در یک چهارم سال پیش از وفاتش نوشته (۱) و در آثار او نظیر اعتراضات زان زالعروسو تشریح نماید فارسی نقل میکند. غزالی درین کتاب حقائق زندگی و روح عقائد خویش را جریه جریه می‌درد. زمیسان و ریح کجا روی ریاح حلال واقع شدن نمیدهد. موضوع کتاب سؤ نیست که از غزالی شده و بی جواب نوشته است و پس از حمد و سلام بدین عبارت آغاز میشود.

اما بعد قدسائتی ایها الاخ فی الدین ان ابنت الیث غایة العلوم و اسرارها و غایبة المذاهب و انوارها و احکمی الیث ما قد تسمیه فی استخلاص الحق من بین اضطراب شروق مع انوار الیث و الطرق الخ .

سؤالها که از غزالی شده است

از امام غزالی خواسته اند که اسرار و تدابیر شرعی را در کتاب (۱) این کتاب ذاعترالی مساماً در سال ۵۰۰ هجری «ایب کرده در آن ریح که بطوس برگشته و همور در پیشان بوده است و شرعاً نه نشو» بگوید. (قد روح العشرین الی الآن و قد واف السی علی الحسن) این تعبیر در عربی مؤلفی میشود که چیزی از یک حد گذشته و بحد دیگر برسیده شد.

روح عقائد هر طائفه را بر او بیان کند .

توجهی که خود را از پیچ و خمهای ادیان و مذاهب عالم بجات دادی
و بجه وسیله خود را از حسیض تقلید باوج تحقیق کشیدی و بالاخره از
آهنگه تحقیق بجه نتیجه رسیدی و چه حاصلی از کار در آوردی .

حسین بار از هر کلام چه سود بر گرفتی و دوّم مرحله از طریق
تعلیمیّه (یعنی باطنیه ریرا خود عزّالی در حادای دیگر از همین کتاب
اصطلاح تعلیمیه را در مورد هر فقه باطنیه نگار برده است) که در درک
حقائق خود بر تقلید امام باطقی دارند چه فهمیدی و سوم بار مقام فلسفه
و تملک را که بدان رسید، بودی چرا از نظر افکندی و آرا بدور انداختی
و آخر کار چرا رشته تصوّف را پسندیدی و آرا از همه احواء و عقاید
برگزیدی .

از حقائق آراء و عقاید مختلف که نشر ادانها پای برد است چه
در یافتی و در نتیجه باورسی حقائق مذاهب چه مطالب بر و کشف شد .
چه شد که با آهنگه مثالان علم و مستفیدان که در بهداد داشتی از
تدریس و نشر علوم و معارف سر بار زدی و بیس از آنکه مدتتها دست از تعلیم
و تدریس برداشته بوسی چه شد که دوباره سیشا بوزر برگستی و بتدریس بنسستی
این بود خلاصه آنچه از عزّالی بر سیده بودند

ترتیب سؤالاتها مراحل سیر و سلوک و تدریسات عزّالی را نشان میدهد
و معارف مسالده که عزّالی نخست مردی متکلم بوده و آخر کار صوفی
شده و درین بیان مراحل تعلیمیّه و فیسفوی را بمرود است

یاسخهای عزّالی

عزّالی بر سیرات بر ششها میفرماید :

اختلاف مردم در ادیان و عقل اختلاف امم و اقوام عالم در

مذاهب با آنهامه تفاوت و تمایزی که میان طرق و مسالک آنها وجود دارد
دریائی است ژرف و سی یایان که جویدگان بسیار در آن عرق شدند و
کمتر کسی جان سلامت در برد.

درین ورطه کشتی فرسوده‌زار بیامد از آن تحت سرکار
هر فرقه‌ای تنها خود را ناجی و دیگران را گمراه و هالک میدانند
کل حزب بما لیدینهم هر خون. ای که بیغمرا اکرم صلوات الله علیه و بود
(سهمتوق امنی علی یب و سبعین فرقة و الساجیه منهم واحده)
راست آمد و کم کم صورت واقع حدود گرفت.

غزالی میفرماید من از آغاز جوانی از آن گناه که بالیده و در رسیدم
و سال بعد بلوغ شرعی رسید تا آنکه در آن سال در گذشته است
همواره درین دریای ژرف عوضه و در و درین بحر بیکران تساور برده‌ام
در عبادت هر فرقه که حکاوتی کردم اسرار و رموز مذهب هر طائفه را جستجو
و بسکات و دقائق آن عوررسی نمودم. برای آنکه حق را از باطل و حقیقت
را از بدعت تمیز دهم از دین ظاهر به گره که تنها بخواهر شرع متمسکند
و حامدند و ازین مرحله گامی فراتر نمی‌گذارند. بنگارید و بیتی که بهم
ادیان و تراج عالم یت یا رده است همه را بازرسی کرده. در حقائق
مسلك ظاهر به و باطنه و حکماء و متکلمین و صوفیه و رند و معتقد و کفار و
و باذقه بی حیوانی عمیق کردم همه حاضر بی گنه رموز و دقائق و
میخواستیم علل و اسباب اصلی عقاید مختلف را کشف کنیم. در هر
طوائف از عبادت گرفته تا ملاحده چه میگویند و روح عقاید و حقیقت
حقیق تحقیق بر که حکاوتی در جهاد من سرشته و... آنگاه...
حقائق از آغاز جوانی نام همراه بود از درین... در ریاضت حقیقت هر چه...

احتمال چه! معجزه و کرامت نیز اساس علم یقینی را بست نخواهد کرد
 مثلاً علم باینکه ده برر گتر از سه است علم یقینی است که هیچ احتمال
 و تردید در آن راه ندارد. حال اگر یکی منکر این معنی شود و برای
 صدق دعوی خویش از در معجزه و کرامت برابر چشم ما سنگی را زر و
 عصائی را ازدها کند و آنگاه بگوید که ۳ برر گتر از ۱۰ است بهیچوجه
 سخن او را باور نخواهیم کرد و در علم ما هیچ شک و تردید ایجاد نمیشود و
 از خرق عادتتی که برابر ما صورت گرفته است حرمتگمتی حاصل نخواهد
 شد. ار کار او تعجب میکنیم اما دعوی او را در اینکه ۳ برر گتر از ۱۰ است
 هرگز نمی پذیریم

ناری درباره حقیقت علم باین اساس که تسیدی می رود بسند داشته
 که هر چه در معلومات من باین درجه از قطع و یقین رسیده باشد در حوز
 و توفی و اضمیال بیست و نایب آرایش من خواهد بود. من بایاد در حستجوی
 علمی باشم که مایه اضمیال و آسایش روح باشد نه اینکه باندک شبهه و تردیدی
 از دست برود یعنی من باید سرمایه یا دار بخواهم و صانعتی که بی رود و
 غارتگر در آن باشد.

گزار اول معسکه و انکار علوم و سنگ در هده حبر

پس از این که دانسته ایم یقینی چیست، روی باین که در ...
 کم در دانشها و علوم حوز و ارس کرده ...
 یقینی داریم باینکه آباء معلومات من از همین معنی قطع شده اند و
 حیالات حوز باریسی کردم خود را از این ...
 ضروریات و حیاتیات هیچ آنه دیگری که ...
 من دست (مقتضی ضروریات حیاتیات و ...
 ارس و ...

غیر ازین دوسر مایه امیدم بریده شد و حلّ مشکلات را منحصر بهمین امر
یعنی مادی ضروریات و حیاتیات یافتم. تا اینجا رسیدم که این دوسر مایه
کار است و باید آنها را اساس و سیاد کشف معضلات قرارداد پس با خود
گفتم که بحسب باید درین دو اساس هم درست دقت کنم که آیا این
و اذوق و اطمینان بحا و مورد است یا اینکه این علوم هم از حس دانسهایی
تقلیدی و اضمیانهائی است که بیشتر مردم نظریات خود دارند.

پس با حدّ و جهد تمام شروع بکنار و اندیشه در محسوسات و
ضروریات کردم تا بسیم ممکن است درین باره هم شک و شبهه داشته باشیم یا نه
درست و ارسطو و عور کردم. در یافتم که در محسوسات هم حای
تنگت و تردید است و این حس در یافتهها بیر آرام بحس و اطمینان
آور نیست.

خطاهای حائیه بیانی که قویترین حواس ماست مرا باین معنی راهمون
گردید که محسوسات هم در حور اعتمات و اطمینان یقیس نیست. چرا که حس
ناصره سایه را ساکس می بیند و تجربه و مشاهده بعد ثابت میکند که سایه
بتدریج در حرکت است و بهیچوجه حال و قوف و سکون ندارد. ستارگان
آسمای را در اندازه درّه حرد می بینیم اما بر اهرین هندسی ثابت میکند که این
جرام بر گسر از زمین اند.

حرف حا که عقل تکذیب محسوسات کرد دستم از اطمینان
بمحسوسات بر ریخته شد زیرا این اساس را هم حسست و حلال پذیر یافتم.
پس اساس دیگر یعنی اولیات عقلی دست زدم چه گفتم همانطور
که حسست در حور اعتمات در مأمند سیاد ضروریات عقلی هم قابل
تنگت است.

محسوسات بمن میگفت از کجا که ایمانت بصروریات مثل اطمینانت بحسیات نباشد. اگر عقل تکذیب مرا نمی کرد تا ابد بمن اعتقاد داشتی آیا احتمال نمیدهی که بالا تر از عقل هم حاکمی باشد که احکام عقل را ابطال کند! در خواب محسوسات دره اندم چه گفتار محسوسات بصوری که در خواب دیده میشود و حقیقت خارجی ندارد تأیید شدند. بالجمله بهمان دلیل که امیدم از محسوسات بریده شده بود دستم از صروریات هم برید و اضمیامم از آنها بیر سلب شد. زیرا گفتم حکومت عقل خطاهای حس را آشکار کرد آیا ممکن نیست حاکمی بر دست تر از عقل باشد تا اشتباهات عقول را آشکار سازد!

در خواب چیزها می بینی و احتمالات داری چون بیدار میتوی میدانی که آنچه خواب و خیال بوده است، نکند معلومات بشر درین بسا همگی خواب و خیال باشد و عالم دیگری و رای این شأه داشته باشی که اینها همه را تکذیب نماید و این بیداریها بسست نان شأه در حکم خواب باشد. شاید این حالت همان باشد که صوفیه مدعی شده اند و شاید این حالت پس از مرگ آشکار شود و این حدیث سوری درست بر آید که (انما من یسأه ادا ما یوا انبیهوا) شاید حیات دنیا در برابر آخرت همانند خواب در برابر بیداری است و آنجا حقایق مکتوب گردند و بر تیره راست برسد که (تکتمها عن عطاءک فیصیرک انیوم جدید).

نکند آنچه صوفیه میگویند که در متاهات خود خبرند در فی... که با معقولات دیگران تفاوت دارد درست است. شاید چنین باشد و شاید همان این احتمالات را در وجود کرده و یوسه خضرده. در مس دید که در

آنها بهیچ طریق ممکن نبود. دیگر با عقل نمی توانستم کار کرد زیرا اساس
 آنرا واهی میدانم بایستی ازین ورطه با دلیل عقل نجات پیدا کنم و با گیر
 دلائل خود را بایستی با اولیات برگردانم و بحکومت عقل تصاویر کم
 امام در خود احکام عقل تردید نداشتیم. بالجمله از همه سرمایه ها دو چیز
 باقی بود یکی حس و دیگری بدیهیات اولیه و وقتی که باینها رسیدگی
 کردم دیدم عقده سحت است بر کیسه نهی. بالاحرود کیسه را خالی و خود
 را تهیدست یافتم و دستم از اطمینان باین دو چیز هم کوتاه گشت. در
 نتیجه دلدرد می درمان سفیضه دچار گردیدم اما بران می آوردم همگی حال
 بود نه قیل و قال. داخل وادی وحشتناک سوسطائی شدم، بزدیك دو ماه در
 حالت سفیضه سر بردم و این درد را درمانی نمی یافتم تا آنکه یاری
 خداوند ارین مرحله بپرور آمدم و دوباره بحال صحت و اعتدال برگشتم
 یعنی ضروریات عقلی مورد اطمینان و وثوقم گشت.

این معالجه به نظم و ترتیب استثنائی صورت یافت بلکه بواسطه
 آن نور که تقدسه الله فی القلوب. آری بیستار معارف حقیقی بشر رسیده ام
 نور است و س. کسانی که راه کشف را منحصر بدلیل و برهان عقلی دانسته اند
 گویا، نظر و ار رحمت واسعه الهی بیخبرند. از حضرت رسول صاوات الله علیه
 معنی این آیت را پرسیدند: فمن یرد الله ان ینبذنا شرح صدره الاسلام
 فرمود: نور تمدوه الله فی القلوب فیشرح به الصدر. بر رسیدند علامت
 چست فرمود: التجافی عن دار الفرور و الانابة الی دار الخلود.
 همس و است که معمر فرمود. ان الله خالق الخلق فی ظلمة فرس
 عینه. عن یورد همس نور است که تا در انما قرار داد بواسطه

آن حقائق را کشف کرد . همین نور است که گاه بدلها می تابد و بیدار و
هشیار باید بود تا فرصت از دست نرود که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
ان لربکم فی ایام دهرکم نصحاب الا فتعرضوا لئها .

باری هدایت نور الهی از ظلمات ستمانه رهایی یافتم و دوباره سرمایه
عقل بدستم آمد تا صورتات عقلیه اولیه را مورد احاطه ایمن و آرامش خدای
قرار دادم و دانستم که باید بهور این جراح راهیمای وادی تاریک حقائق
گردم و ز به ظلمات است ترس از حضر گمراهی .

انقسام جویدگان حقیقت

بعد از آنکه از درد ستمانه آسوده شدم بسره یه صورتات اولیه
وارد تحقیق گشتم .

انقسام جویدگان حقیقت را در چهار عتفه محصور دانم .

ا - متکلمان که خود را اهل رأی و نظر میدانند

ب - باطنیه که خود را اهل تعلیم و محسوسین امام میدانند و میگویند
که باید بر تو علم را مستقیم از امام محسوس گرفت و در باره خویش همین معنی
را مدعی اند .

ج - فلاسفه که خود را اهل منطق و ریاضه دیکلورا .

د - صوفیه که مدعی کشف و شهود و تقرب بهتجربات حس

و احسوس گشته تنها همین چهار مرتبه را در نظر میگیرند که رأی اهل تحقیق را از
دیگر هرقی و شوائب انسانی که در شرف رتبه تقییه و آینه شمس است .

هر تئیسه چهارم شکسته است و دیگر در پس دلدن تقویاتی دیده و سینه
رفت . پس اسیر سینه که اگر حقی از دید این حجره عادت برود .

هیچ کجا اعیانی در شرف حقیقت نیست تا که شرف حقیقت را در پس
این رتبه عادت بر حسسه در دست حسسه

بخستین بار بطریق متکلمان رفتیم و سلوک خود را درین وادی
بکمال رسانیدیم. پس از این مرحله گذشته داخل طریقه فلاسفه شدم. از فلسفه
هم گذشته وارد تعلیمات باطنیه گشتم. و در چهارم مرحله بطریق صوفیه
پیوستم. ترتیبی که گفتم این چهار مسلک را میموم .

غرّالی يك يك این چهار مسلک را عنوان میکند و درباره هر يك
شرحی مسوط میویسد که روح مطالبش اینست .

فن کلام - بحسب نار بعلم کلام آغاز کردم و آرا خوبی آموختم
چنانکه بر تمام نوشتنها و گمتهای متقدمان آگاهی یافتم و خود درین
علم تصیف کردم. عاقبت چنان یافتم که این علم برای حمایت از عقاید دینی
وصحیح شده است و اگر برای این مقصود هم کافی باشد ناری برای مقصود
من کافی نیست زیرا بیشتر روش استدلال درین فن چنانست که مسلمات
حسب را گرفته نقص و ایرام میبردازد

این نوع استدلال برای من که حرص و رویات عقلی را مسلک نداشتم
بکار نمی آمد و دردی را دوا نمیکرد. ازین نقص و ایرامهای بی اساس
چیزی که مرا از ظلمات حیرت بیرون بیاورد بدست نشد .

شاید طایفه بی فهمی مایه دانش کلامی که ناگزیر آمیخته بتقلید و
تعصب است قانع شده باشند . حالی من با آنها و طریقه آنها کار ندارم در
حور گفتگو مسک + ، فن کلام بهیچوجه درد مرا شفا نمیدهد و هیچیک از
مسکلات من آسان نکرد

فلسفه - پس از فراغت از علم کلام شروع بفلسفه کردم و بداشتم
که ازین علم همه نتوانم معلوم و سراسر مسکلاتم معدوم خواهد شد .

برهائست و هیچکدام را بالذات ربطی بحقائق دینی نیست اما طبیعتاً تا آنجا که مربوط نمائند دینی نمیشود جریه احکام نظری است و سیاست دستهای مربوط با امور دنیوی و یکدسته مربوط با امور اخلاقی میباشد که با کلمات صوفیه آمیخته شده است.

بیشتر اشتباهات و غلط کاریهای فلاسفه در آیهات است و حکمای آیهی یونان همچون سقراط و افلاطون و فلاسفه بررگک اسلامی همچون فارابی و ابن سینا همگی در مطالب آیهی در اشتباه اند و متعرض مسائلی شده اند که سر تا یا متوش و درهم و برهم است. عمده اشتباه کاریهای آنها به ۲ مسأله بر میگردد که من در کتاب **تجافت الفلاسفه** شرح بار نموده و گفته ام که کفر فلاسفه در سه مسأله است یکی انکار معاد جسمانی و دیگر اینکه خداوند علم تکلیفات دارد به حرثات و سه دیگر اعتقاد بقدم و ارثیت عالم. اما در مسأله می صفت مذهب ایتان بر دیک مذهب معتزله است چنانکه در بعضی مسائل دیگر نیز هم عقیده اند ولیکن معتزله را باین عقیده تکفیر کردن روا نیست. و اینکه اهل هر مدهی مذهب مخالف را کفر میسازد تعصب باطلی است. من در ای مقصود کتاب **فیصل الفرقه بین الاسلام و الزندقه** را بر داحته ام که میراث کفر و ایمان معلوم باشد و طرفداران بت تشبیه می درگ از ان عقیده مخالفان را تکفیر نکند.

مذهبیه تعالییه از آنرا گرفتار ناسعه فارغ و از روح مطالب این مذهب گرفتار ناسعه هر دو دسای گردانگوت فلاسفه را شناختم عاقبت دانستم که این تمام برای کمال مهارت بشر کافی نیست و عقل فلسفی نتوانی بی توان معنی همین را کشف کرد. مشکلات سررا هموار سازد. در همین مذهب یونان داده و ایتمه (سایندتاری + حسن صباح باشد) ظهور کرده

و سخنان باطنیه میان مردم شایع شده بود .

اینان مدعی اند که حقائق امور را بواسطه از ناحیه امام معصوم
میگیرند و معارف الهی از جانب امام قائم بحق بداینها میرسد . روح
کجکاو مرا بر آن دانتت که بیم این دسته چه میگوید و سعی کرده
تا ندانم که بهاحیانۀ عقاید این فرقه چیست .

اتفاقا در این اثنا از حضرت خلافت مأمور شدم که درباره حقیقت
مذهب باطنیه کتابی تصنیف کنم . داعی باطنی خودم را در خلیفه اردوسوی
مرا بتحقیق و غوررسی در کتب و کلمات این قوم و ادراک کرد . کتابها و
نوشته های آنها را از هر گوشه فراهم ساخته و بی دوستی داشته که
رد من روت و آمد میکرد ، از بس آنکه مدتی داخل در محله هسته بود و
روح عقاید آنها آگاهی داشت من از وی استفسار میکردم و او برای
من عقاید و کلمات آنها را شرح میداد از جمله میگفت کتابها که در رد این ضایعه
نوشته میشود مابینهوسوس و سحر و جادو و صحرکه ایشانست زیرا این نویسندگان
درست بروح عقاید و در واقع آنها بی سرده و حسی از نفس خود نوشته اند .
من نمی خواستم که تالیف موحب مسخره و حقه این ضایعت بود . آنگوی
عراقی همه را فهمیده حدیث نوشته است . این خود که چهارم و پنجم
تا حقائق را چه که هست نویسد و نوشته خود را بر روی کتاب نوشته که غور
اعتراض و صحت گیری از نوشته آنها . همه گفتند تو مورث نیستی چرا
تشبیها کرده ای که دفع آسمان آمده میشود . آن کار بر ما نیست .
حاجان محاسبی که بی دردت معتزله است و در حدیث و تفسیر و غیره
کرد که موحب تنگ و شسته است . احمد بن حنبل
اگر کسی جوایزهای ترا بداند حقه در شریفه اشتراف بر خود کند .
عراقی شرحی مسعود از مطالب نوشته در این شرح در حدیث

معلم در معصوم مینویسد پاره بی از مطالب را بمؤلفات دیگرش از قبیل **القسطاس المستقیم** حواله میکند و میفرماید مقصود من اینحایان فساد و ابطال طریقه باطنیه نیست چرا که این مطالب را در چند کتاب نوشته ام: یکی کتاب **مستظهری** و دیگر کتاب **حجة الحق** در جواب پاره از مطالب این طایفه که در بغداد از من پرسیدند. سدیگر کتاب **مفصل الخلاف** در جواب سخاهی که از این پاره در همدان من گفتند و چهارم کتاب **الدرج** در جواب بعض سخنان سست و بی سیاد تعلیمیه که در طوس بمن عرضه داشتند و پنجم در ضمن مطالب کتاب **القسطاس المستقیم** که خود تألیفی جداگانه است.

باطنیه از معلم دم میزند اما چون و ارسای کمی که از معلم چه آموخته اند، چیزی در دست ندارند. و آنگاه که در میمانند حواله بامام غائب می کنند و در مقام اظهار فصیلت مطالبی را از حس افکار و انجورده و بی اساس و بی تاغویت که در **رسائل اخوان الصفا** نقل شده است بخود می بندند.

من بامذهب تعلیمیه و طریقه باطنیه خوب آشنا و از رموز و دقائق این مسلک واقف شدم. چیزی که روح مردم که حکاو را مسایه آرامش و حرمدی باشد در این طریقه پیدا نکردم.

طریقه صوفیه حوالی از آن سه مرحله سرداختم همت بر کشف طریقه صوفیه گذاشتم و از این راه جستجوی حقیقت شناسم. چنان یافتیم که در بیوردن این راه در سایست است یکی علم و دیگر عمل. تحصیل علم تعریف بر من آسانتر از عمل بود از این جهت بحسب تحصیل این علم متغول شدم. کتب و مؤلفات این طایفه همچون **قوت القلوب** و **مکرم** و **تالیفات حارث نجاشی** و **مأثورات نسلی** و **جمید** و **بایزید**

را خواندم . علم تصوف را چنانکه لازم بود فرا گرفتم . سپس دانستم که تصوف از نظر علمی با سایر علوم شرعی و عقلی تفاوت ندارد و اگر چیزی باشد تنها در عمل است . ارباب شراب مستی نمی رانند ، بعلم تنها کاری پیش می رود بلکه باید کردار و عمل نیز در کار باشد . تازه فهمیدم که آنچه تا کنون دانسته ام قیل و قال بوده است ، تصوف و حقیقت یابی را حال میساید و س . من ارهه عقاید و افکار دینی باین سه اصل ایمان داشتم : خدا ، یعمر ، روز جزا . اما عواملی که عقیده باین سه اصل را در روح من رسوخ داده بود . شمار درمی آید هر چه بود باین سه خیر ایمان کامل داشتم .

داری بر من معلوم شد که تصوف حر بحال و حر بتقوی و در بدن علاقه های تهوای حاصل می شود . رفته رفته امور دنیاوی در نظره سرد و معلوم شد که این همه تعلقات دام شیطان است . تریهترین عسلاقه های دنیوی تدریس و تعلیم است . دانستم که این همه ناسودمند است . این نوع تدریس و تعلیم و افاده و استفاده که معمول همه کس می باشد همه از امور فریسته این جهان است و بدرد دیگر سرای نمی خورد . راست خواهی در تدریس هم خلوص نیست بود بلکه تائیه حب انتهاز و طاب حاد و مال بر در کار بود

یقین داشتم که اگر تدارک عمر از دست رفته را نکه هیه از دورج خواهم بود . بیوسه درین اندیشه بودم از آخر عمر چه کرده که کمزره بد تعلقات نگشتم و از بعدا بیرون شوم . دست و پا به از هر طرف بر حذر های علایق دنیوی همچون بیامت و حد و تهرت و مستی تدریس و تعلیم بسته بود . از یکسر عادی ایمان گوس . حفت می گونست و در دیگر سوی من تحته بد هوی و هوس بودم .

حگونه طوف نمایم فضای عالم قدس که در سراج تریه تحته بودم .

مدت شش ماه در این کشمکش وجدانی سر بردم . در ماه رجب سال ۴۸۸ سختی بهایت رسید کم کم زبانم بسته شد گوئی فعل بر دهانم زده اند هر قدر میخوانستم خود را و ادارت تدریس و ازین رهگذر خاطر اصحاب را شاد سازم میسر نمیشد . رفته رفته از قوت و غذا افتادم قوای بدیم از کار افتاد پریشان مرا دارو و درمان میکردند اما از درد درویم آگاه نبودند .

عاقبت بحشایش الهی مرا دستگیری کرد و چراغ هدایتی فراراهم نهاد تا اریں و رطه هولناک رهائی یافتم بدیگوه که همه علایق دنیوی از جاه و مال و شهرت و زن و فرزند بر دام سرد شد .

بر آن شدم که از بعد از مهاجرت کم . عریضت سفر مکه را اظهار کردم و در باطن قصد تنام داشتم و از ترس اینکه منادا حلیفه و یاران و دوستانم از نت اقامت تنام آگاه و مانع اریں سفر شوند مقصود اصلی را بریان بیاوردم . هر کسی در این باره پیش خود حدسی میرد و خیالی تصویر میگرد کسانی که از عراقی دور بودند صورت می بستند که مرا استشعار با ریحسی از راهمداران وقت است و آنانکه بر دیک کار و شاهد احوال بودند میدیدند که چه اندازه بمن اصرار و الحاح میشود و من از معاشرت با راهمداران و بردگان وقت دوری میگریزم .

یکی احوال مرا حتم رحیم نخل با یدیر اسلام میخواند دیگری سفر مرا در کسب جاه و حلال و شهرت و اعتماد جل میگرد تا آنکه میدیدند من در حداث نام ترین جاه و حلال را داشتم .

با حمله هر چه داشتم حر کتاف زن و فرزندم را از خود دور کردم پس خبری از حال عراق که بهار مصالح مسلمین بود برای زن و فرزند

بهدام و خریدم از بغداد بیرون نتافتیم پس تمام رفتم . نزدیک دو سال
آنجا اقامت حستم و کاری جز عزالت و خلوت و ریاضت نداشتم . مطابق آنچه
از طریق صوفیه دریافته بودم عمل میکردم . مدتی در مسجد دمشق معتکف
بودم و بر صافه مسجد رفته در بر خویش می بستم و تمام روز مشغول ذکر
و فکر می شدم .

اردمشق به بیت المقدس سفر کردم . آنجا نیز ریاضت استعجال داشتم
هر روز بر صحره رفته در بر روی خود می بستم و همچنان در ذکر و فکر
میکردم .

سبب داعیه ای در دل من بحسب آنکه سفر حج گیمه و از برکات مکه و
مدینه و زیارت تربت رسول صلوات الله علیه بر مدتی حویبه پس از زیارت
حایل بحاجه رفتم .

بعد از سفر بحج با گناه اندیشه زن و هر روز بارگشت و حس گشتید
از پس آنکه دور ترین مردم ازین اندیشه ها بودند . پس وض خود بر
گشتم و همچنان در خلوت و عزالت بسر بردم . تنگی معیشت و حوائج
جهان و حوائج ربد گانی زن و هر روز گاهی صفای خلوت مرا آزرده بود . حت
با اینهمه دست از کار برنمی داشتیم . بالجماع مدت خلوت در آنجا
طول کشید در این احوال چیز های من کسب تنها گشتار و این
نتوانم گفت .

هر کسرا اسرار حق آموختند مهر گزیده و روشن شود خند
گرچه تفسیر را روشن گراست لیت عشق بر زبان رفته بر دست
هر چه گویم عشق را شرح و بیان خوب عشق به حلال است
عاقبت دانستم که اگر حقی و حقیقتی هست در تصوف است و
س . چراغ تصوف از سکوته نبوت نور میگردد و زشتی دنیا و حرام را این

از رسیدن بمنزل اجلم خواهد در بود .

من اكنون بتمام معي مسكوبم كه لاحول ولا قوه الا بالله ، ماچوكاهيم
و قضا چون تند باد .

من هر گز باختيار خود از حای نجسیده ام او مرا بحسب انداخته است
من خود کار نکرده ام او مرا نکاز بار گرفته است .

از همو میخواهم که بحسب مرا بصلاح بار آرد سپس دیگران را
براهمائی من اصلاح کند ، حسبت مرا سپس دیگران را بمدد من هدایت
فرماید . فاسأله ان يصلحني اولاً ثم يصلح بي ويهديني ثم يهدي بي
و ان يرسي الحق حقا ويرزقني اتباعه ويريني الباطل باطلا ويرزقني
اجنابه .

غزالی تا اینجا سخن خود را ختم میکند . سپس بر میگردد بمطلبی
که پیشتر ازین گفته است و علل ضعف عقاید را بار میباید و بعض مطالب
را بدیگر مؤلفاتش مانند القسطان المستقیم و کیمیای سعادت رجوع میکند .
اسهی کلاءه رفع مقامه .

دین و آئین و یارهای از آراء و عقاید غزالی

غزالی ، ریبت جاواریگی و بمذهب بیشتر علمای پیشانور و
ضوس و دیگر بزرگان در آن زمان مانند امام قشیری و شیخ ابوالسحق
شیرازی و ابن حجاج و استادش امام الحرمین مذهب شافعی و طریقه
اشعری داشت . بی در اصول عقاید پیرو اشعری و در فروع پیرو شافعی
بود . کتب هتبه و اصول عقاید را موافق این ضریقه می برداشت چنانکه
در باب ریبت و شاه را حجاب او حیدر و کلام الهی و صفات قدس و حقایق

اعمال همان عقاید را اظهار میکرد که اشعریها داشتند (۱) باین تفاوت که خود معتقد به معنی حقیقی بود و مانند دیگر هم مسلکانش جمود در همه طواهر شرع داشت. اگر در مذهب شافعی یا ابوحنیفه چیزی مخالف عقل صریح سیدید رد یا تأویل میکرد. ازین رو در جواب اسعد مذهب که از وی پرسید تو مذهب ابوحنیفه داری یا مذهب شافعی فرمود: در عقائد مذهب برهان دارم و در شرعیات مذهب قرآن به ابوحنیفه بر من مخطی دارد و به شافعی بر من لایق (۲)

پس از آنکه قدم در راه تحقیق نهاد بحسب دست از مذهب تقابلی برداشت و القادات و مسموعات معتدی را چنان بست یا رد کرد که درینک تلمیحه حسنی شد و گفت

حسنا بره و ذم ما کسب سمعه
 فی صفة الشمس ما یقید عن زحی
 از مسلک روحانی بگونه اشخاص حید مذهب است که چون و بی تحقیق افتادند آخر کار یکی از چند حالت را جود میگیرند یا در شریعی حیرت و آشفتهگی عریق و یار شد همه تعاقبات دینی آرام میشود یا همال مرل اول که در عالم تقلید و تبعیت داشتند بر میگیرند یا فرقی که در چند و گفتار میان از اول بحث تر و بعضی در اثر و قیاس در آن استوار تر است.

عزلی پس از آنکه مراحل بیرونی را سپرد حقایق را در پی می گشت تا به دور در حدیث او را در حق ائمه شریعت و علم است در حدیث زیادت گشت پس تدوت که تمام اوسان مراد شیوهی در تمام (۱) رجوع شوند کتاب خود مشاهده بر حدیث و در حدیث چون در حدیث در حدیث

(۲) باین تفاوت را از احزاب در حدیث در حدیث در حدیث

و خرافات پیراسته بود .

شریعت قرآن و دلیل و برهان و کشف و شهود و تصوّف را بهم آمیخته
مذهب و آئین خویش قرار داد و تصوّف و عرفان بزهد و ورع آمیخته یرده
عقاید معنوی او گردید .

بالحمله عزّالی در عالم طاهر یکسر شافعی متعدّد ساخته میشد و
در واقع یکسر صوفی متورّع بود و در هر حال بدیانت اسلام ایمان حقیقی داشت .
با کتب آسمانی ، قرآن و انجیل و توریّه و همچنین با آثار سوسی و ائمه
دین و پیروان مذهب و کلمات بزرگان صوفیه آشنائی کامل پیدا کرده
معارف معنوی خود را از این آثار مایه داده بود .

از اصول عقاید غالب فرقه های مدهمی آریمان مطلع بود و هر جا
مطلبی درست مبیانت قبول میکرد و ناطل را هر چه وار هر که بود دور
میانداخت .

بیداست عشق که حکاوی همچون عزّالی همی تواند تمام عقاید یک
ظایمه را بی کم و زیاد و بی چون و چرا بیدیرد . عزّالی خود در اصول و
فروع عقاید مدهمی دارای اجتهاد و استقاد بود . حقایق غیر قابل انکار را
از هر فرقه و هر جملهئی بود می پذیرفت و اوهام و خرافات را ردّ میکرد .
این بود که کوتاد بظنّان رمان او و رمانهای بعد تا عصر حاضر از هر فرقه
اویی نتمس تمدّ یاداسته او را از خود شمرند . مثلاً عزّالی سخن از
وزیر ضلّمت سنگمت و در آیه بود و مقصود از مصباح و مشکوٰه تحقیق
میکرد و حقّ اقرن حقّ تائه را و مصلقی و ماهیات ممکنه را ضلّمت محس
بحرّاس مریم کوتاه اندیشه می گفتند که عزّالی از دین اسلام برگشته و

ناتین گیرکان گرویده و داخل طریقهٔ ثوبیه شده است (۱). و در عین حال کسایکه مایل بدین گمراهی بوده ویرا نکوهیده اند که چرادر کیمیای سعادت درباب سده و نوروز گفته است « آنچه در سده و نوروز فروتند چون سر و شمشیر چوبین و بوق سفالین این در نهی خود حرام نیست امّا برای اظهار شعار گبران حرام است » (۲).

بیتس نوشتیم که عزّالی در کتاب **المنجول** از نظر احتیاج فقاهتی چیزی راجع سطلان بعض آراء ابو حنیفه نوشت. دشمنانش این معنی را دستاویز کردند و غوغا راه انداختند که عزّالی در امامی بررگت همچون ابو حنیفه طعن کرده است و ویرا محمور کردند تا در نامه‌ئی که پادشاه سلجوقی نوشت سوگندان یاد کرد و از این تهمتها براری حسنت (۳).

عزّالی از مذهب باطنیه یا تعلیمه که در عهد او رواج داشت مطلع بود و پیوسته از اهل حرّت تحقیق و کتب این فرقه را مطالعه میکرد. تادر بغداد بود بدلقوا خلیفهٔ عثمانی و پادشاه سلجوقی کتابها در ردّ باطنیه نوشت (۴).

امّا پس از انقلاب احوال دست از تعصب و مناظرهٔ دینی برداشت و در آن دوره که بحران تعصبات مذهبی بود صریحاً فتوی داد و مکرر نوشت که مناظره و تعصب در دین حرام است و طریقهٔ رسوم علما و فقههای آن عصر را سحت نکوهش کرد (۵) از این جهت در بارهٔ او گفتند که اصلاً از دین برگشته است.

شاید یکی از علل اینکه باطنی‌ها و ودائیان اسمعیلیّه در آن زمان

(۱) رجوع شود بکتاب مشکوٰۃ الاوار و رسالهٔ فصائل الانام.

(۲) کیمیای سعادت چاپ هندوستان ص ۱۷۷ (۳) رجوع شود بصححات ۱۷۰-

۱۷۵ و ص ۱۸۴ - ۱۸۵ (۴) المقصد من الضلال (۵) احیاء العلوم و کیمیای سعادت و المقصد من الضلال

چنین حریف رورمدی را از میان برداشتند با آنکه کشتن اینگونه اشخاص برای آنها از آب خوردن آسانتر بود و هر جا فقیه و متکلمی برخلاف آنها قیام میکرد برودی کشته میشد، همین بود که غزالی بر ریاضت و خلوت افتاد و از تعصب و مناظره دینی و در افتادن با این و آن دست برداشت. غزالی **طریقه اباحیه** را بسیار بد میدانست و در مؤلفات و نامه‌های فارسیش این جماعت را سحت محکومیده و عقاید آنان را ابطال کرده است (۱).

غزالی بیشتر اصول فلسفه مشائی را ناست و غالب عقاید فقهای طاهری را نادرست میدانست و در تألیفاتش باطل آنها می برداشت. معتقد بود که عقل را با شرع و دین را با فلسفه موافقت توان داد اما نه آن علوم عقلیه ناست بیادی که در دست فلاسفه است و نه آن علوم شرعی خشک که علمای طاهری دارند. خود در فلسفه و دین عقاید تازه داشت. طواهر عبارات آیات و احادیث و کلمات صوفیه را گاه چنان تاویل میکرد که با آراء جمهور نکلی مخالف بود و از این رهگذر در تهمت کفر و بد دینی را بر خویشش می‌گسود (۲). بعضی کلمات مصور حلاج و سایر بدستامی و امثال آنها و همان سخنان را که دستاویز تکمیر و لعن و قتل آنها شده بود تفسیر و تاویل کرده میگفت « شاید مرد عاری در حالت استعراق و فناء می‌الله گوید سخای ما اعظم شای و ما فی الحیة الا لله. و این اتحاد چنانست که عشق سر حله عشق بگوید.

انا من اهوی و من اهوی انا نحن روحان حللنا بدنا

(۱) رجوع شود به کیمی سعادت و الممعدن الصلال و رساله فصول الانام
 (۲) نگارنده جامع فلسفه و دین بیش ازین ارض . ه ه ه شرحی نوشت و عقیده خود : صهار کرد.

چه بسا که شخص در آئینه میگرد و به آئینه را که تنها صورت
را می بیند چنانکه رنگ شیشه را با شراب یکی میانگارد و میگوید :

رقی الزجاج و رقت الخمر و تشابها فتشاكل الأمر
فكأنما خمر ولا قدح و كأنما قدح ولا خمر

این احوال نیست ، دارنده حال بران شمار اتحاد است و بر بیان حقیقت
توحید ، و الاترازی نیز حقایقی است که رسیدن است به گفتمی ، (۱) از
کلمات اوست : اگر عالمی بزرگ را دیدی که یکی از نمودن بی زکار
کرد ، کار او را شکست مدار و دلیل صادق بگیر چه ممکن است که زود
راهی در راه دیگر خطا کند .

و بر او اوست : ایمان سه قسم است یکی ایمان عوام که تقاضای
محض است دیگر ایمان اهل کلام که ایمان استدلالی است . سدیگر ایمان
اهل عرفان و آن شهود یقینی است .

بیر میگوید اهل تصوف علوم الهامی توحید دارند ، همون تعیین ،
غزالی در اخلاق و فلسفه و عرفان و تعبیه و تربیت و اصول و فروع
دینیه آراء و عقاید تازه و خصوصیات تازه که از هر احدی تا پیش از
احد ، و المصدق و مسکونه و حواهر معمول میسود و زبانی را در حدیث
گفته نوشته نوشته ایم و یازده بی را بر این حوائج و شست

وحد و سمع بعقیدته غزالی

وحد و سمع بعقیدته غزالی ، حدیث است . و آنکه نقیبان مدینه
بوده سمع و وحد و حانه جرد . کرب و صکده نقیبان مدینه حدیث
(۱) میان دو شان ترجمه حدیث است که مشکوٰۃ زبور است که چه
زهد دیگرش بکجا صبح شده است

فتوی داده اند حایر شمرده است. در کیمیای سعادت میگوید (۱):

«سَمَاعٌ مَنَاحٌ اسْتَمَرَ آنکه جهت از حرمت درو نباشد مانند سرود
وحش و هجا یا طعن دین چون شعر روانصر که در صحاحه گویند. اما
صوفیای و کسانی که بندوستی حق مشغول و مستغرق باشند و سماع بر آن
کند این آیات ریان ندارد»

گفتم بتمارم سر یک حلقة زلفش تا تو که بتفصیل سر جمله بر آرم
خندیدن بر سر زلفینک مشکین یک پیچ بیچد و علقه کرد شمارم
چه باشد که از زلف طلسمت کفر فهم کند وار روی نور ایمان و
باشد که از زلف سلسله اشکال حضرت آهتت فهم کند. و چون حدیث
شراب و مستی رود در شعر به ظاهر آن فهم کند مثلاً چون گویند
گرمی دوهزار رطل بریمائی تا می بخوری بباستت سیداشی (۲)
آن فهم کند که کار دین حدیث و تعلیم نیاید. و آنچه از بیتهای
حرانات گویند فهمی دیگر کند

هر کس بحرانات شدیدی دین است زیرا که بحرانات اصول دین است
اینان از این حرانات حرابی صفات شریعت فهم کنند که اصول
دین است که این صفت که آبادانست حراب شود تا آنکه با پیدااست
در گوهر آدمی پیدا آید و آبادان شود»

مخالفان عرالی این حسر سخنان را دیده و گفته اند که وی از احکام
قرآن سر تافته و از زنی فقها و ائمه دین بیرون رفته با باضیل صوفیه گرویده
است. عرالی هم در استنباط احکام اعتماد بر قرآن و اسناد مدهمی داشت

(۱) کیمیای سعادت چاپ هندوستان ارض ۱۷۶ تا ص ۱۷۷ راجع اوحده و رقیب

و سماع شرحی مسوط نوشته و نگارنده با تاجیص نقل کرده است

(۲) این بیت را عرالی در بعضی مؤلفات دیگرش نیز مابند مشکوذاً ابوار صباست
گفته است.

و در مؤلفاتش همه جا میگفت من آنچه میگویم از روی قرآن و مآثورات
دینی میگویم (۱).

بعقیده نگارنده اینگونه مسائل سهل است، در مطالب کلی تر و عالیتر
بیز بیشتر الملكة همه اختلافات ناشی از اختلاف در فهم و دریامت افراد
بیشتر است. میتوان بیک نظر همه را مصیبت یا همه را محض یا بعضی را صواب
کار و برخی را حطا کار پنداشت.

ادراکات بشر بمرله تشبه های رنگارنگ است. هر کس از پشت
تیشهائی جهان و موحودات محقق و محتمل را رنگ و گونهائی می بیند و
دیدار دیگران را با صواب میانگارد. از این میانه تشخیص صواب و خطا اگر
محال و ممتنع نباشد بی اندازه دشوار میباشد. زیرا خود قاصی و مستحصر
نیز ناگزیر در آئینه خانه و خود شیشهائی بیس چشمه دارد و در بهایخانه
روانش تنگت آفرینی است که خود از آن بی خبر است.

هر چه گوید او پاری گفته بود. رین سری به ر آن سری گفته بود
من خود این نکته را در همه اختلافها، در این مسأله حرثی یا مسائلی دیگر
و در مورد غرالی یا دیگران همه حاییش چه راه.

غرالی و تعین و تربیت

غرالی در باره تعین و تربیت (آموزش و پرورش) همه را در
مخصوص ماوند **اینها الولد** سر داحت و هم در ضمن کیفیت دیگران از قلم
کیمیای سعادت و احباء العلوم قضایی درین موضوع احتساب داده.
وی از میان مؤلفان بیتی بگانه تا سه می است که بکتاب تعین
و تربیت کاملاً توجه داشته و بیس از همه درین باره تحقیق کرده و
نوشته است.

(۲) رجوع شود به روضة الطالبین و حبه، آمود و راجع به

عزّالی طرز تعلیم و تعلیمی را که در عصر او متداول بود تغییر داد
از علوم بسی فائده که انگیزنده و انگیزنده حس تعصب و خود خواهی است
سخت انتقاد کرد. فنّ مناظره و جدل و خلاف را که مهمترین معلومات
آن زمان بود، اگر در راه خود نمائی و علیه باشد زشت ترین و بدترین
کارها دانست. در کتاب احیاء العلوم (ح ۱) بانی مخصوص درباره علم
و علما و آداب تعلیم و تعلّم نوشت و غرض اصلی او برهم زدن اوصاف
باصحار زمان خویش بود. عزّالی ثابت کرد که تنها علوم و معارف اکتسابی
برای تکمیل انسان کافی نیست و همانطور که برای فرا گرفتن این علوم
معلم و راهمائی لازم است برای اخلاق و معارف حقیقی و کمال معنوی
بیر شیخ و مرتبی لازم است. مرع حان را دو پر باید، یکی علم و دیگری عمل.
مرع يك پر بفضای عالم علوی پرواز بتواند کرد (۱)
اما محالمان عزّالی گفتند که مقصودش از این سخنان بر هم زدن
اساس دین و مذهب است.

تصوّف عزّالی

تصوّف عزّالی که آخرین مرحله عقاید او است، نخستین بار از آنجا
سر چشمه گرفت که پدرش و همچنین مرتبی نخستین وی احمد رادکانی
صوفی بودند.

برادرش امام احمد از آثار حوایی کار را یکسره کرده رسماً داخل
رشته تصوّف شد. وی پیش از آنکه در کوجه های پر بیخ و خم عقاید و
راه سری آورد و سرگردان شود رحمت سکوی آرامش برد اما امام
محمّد در حوایی غرق مسائل فقه و اصول و کلام و فنّ خلاف و مناظره بود

(۱) احیاء العلوم و کیمیای سعادت و رساله ا بهاالولد و المقدم الصلال

و در حدود چهل سالگی منتهی گشت و آوار گیها کشید تا آخر کار آن بزرگوار تصوف را بر همه طریقه ها برگزید .

بزرگترین راهمایان وی در تصوف ابوعلی فارمدی و ابوبکر نساج بودند که ترجمهٔ حالشان در حرو و مشایخ غزالی گذشت .

غزالی محبت برای فرا گرفتن معارف صوفیه بحواصیل کتاب قوت القلوب ابوطالب مکی متوفی ۳۸۶ و رسالهٔ قنیریه امام ابوالقاسم قسیری متوفی ۴۶۵ و نوشتنهای حارت محاسنی متوفی ۲۴۳ و مزنی متوفی ۲۶۴ و حرمله بن یحیی متوفی ۲۴۳ و امام تاهمی متوفی ۲۰۴ و ماثورات حمید متوفی ۲۹۸ و تعلیمات تسلی و بایزید بسطامی و امثال آنها برداشت (۱) . پس خود درمآله کار و کوشش را از دست نداد تا بهر نه کسب و شهود حقایق عرفانی رسید و تصوف را بگونه ای نو ظهور جلوه گر ساخت . غزالی از صوفی نامها مانند عالمه نماها انتقاد فرمود و مصالحتی نارد پیش آورد که در کتب پیشینگان کم سابقه بود (۲) .

بعقیده نگارنده تصوف امام محمد غزالی را باید صح تصوف امام قشیری صاحب رساله و شیخ شهاب الدین سهروردی صاحب عوارف المعارف شمرد تا این تفاوت که مقام غزالی بر این صح متصوفان هم در عنه و هم در عمل و روشی فکر از همه بالاتر میباشد زیرا خود در این مرتبه بر محقق و نقاد بوده و عقاید موروثی بسنده کرده است

اما تصوف غزالی را با مولانا جلال الدین رومی صاحب مثنوی که وقتی میتوان تشبیه و همسنگ دانست که مؤلف در جهت تربیت مردم در همان الدین محقق ترمذی کار میکرده است آن تاریخ که حسن ترمذی مؤلف است

(۱) احیاء العلوم و المقدمین الصلوات (۲) رجوع بشود حیوان و المقدمین الصلوات

(۲) رجوع بشود مقدمه نگارنده بر مثنوی و سوره چه ظهور

زیرا از آن تاریخ بعد برای مولوی در هیچیک از کاملاً نرسیدگان
انجمنان نظیر و همانندی پیدا نتوان کرد.

مولوی در این مقام سخنانی چوین می‌گفت:

عشق آنجایی که می‌افزود درد بو حنیفه و تساهلی درسی نکرد
هر کجا در عشق این آئین بود فوق قهر و لطف و کفر و دین بود
گر جدا دای رحق این خواجه را گم کنی هم متن و هم دیباچه را
عاشق را شد مدّرس حسن دوست دفتر و درس و سفشان روی اوست
در شان آشوب و حرخ و ولوله بی ریاضات است و باب سلسله
سلسله این قوم جعد مشکار مسأله دور است اما دور یار
گر دم خلع و منارا می‌رود بد مین دگر بحارا می‌رود
باد و عالم عشق را بیگانگی است و اندرو همتاد دود و وانگی است
مطرب عشق این رند وقت سماع بندگی بند و خداوندی صداع
امام فیری و شهاب سهرودی و امثال آنها هموز از آداب نماز و
روزه و تحلی و گرماه گفتگو می‌کردند.

غزالی می‌گفت نصوفی که از روی قرآن و حدیث مصطفی علیه السلام
بناشد یا به‌اش استوار نیست. در کتاب *روضه الطالبین* (ص ۱۴۵) چاپ
مصر) نوشت « اصول النصوف اكل الحلال والاقضاء برسول الله
صلي الله عليه وآله وسلم هي اخلاقه واعماله واوامره وسننه ». این
دارد بود که در فهم قرآن و حدیث مصطفی با دیگر علما و فقها و مفسران
بی اندازه تفاوت داشت. وی حقایق قرآن و مآثورات دینی را بگونه بی
می‌فهمید که از دریافت دیگران ممتاز بود.

الحمد لله غزالی در زمان صوفیان پیشرو و دنبال و معاصرش از همانند های

ابوطالب مکی و امام قشیری و سهروردی و محیی الدین، مقامی ممتاز و برجسته دارد اما تا آخرین مقام مولوی که کمتر کسی دست بدان یافته است برسیده و نسخ تصوّف او اصلاً تا تصوّفی صکه مولوی از کار در آورده متناهی است. تصوّف عراقی تا تقصّف همراه بود نه با تعقّق. اما امام احمد را شاید دانشمندی که از روح تصوّف را خرد درین مرحله از برادرش امام محمد رسیده تر نداند. والله الموفق

عزّالی و فلسفه

فلسفه ارمضو که بدست فارابی متوفی ۳۴۹ و اس سید متوفی ۴۲۷ تصحیح و کمال یافته بود تا عصر عزّالی اهمیت و اثبّتی عجیب داشت و در برابر علمای فقه و حدیث سدهای حاکم استوار بود که رخصه دادش عمال میمود. آنان که میخواستند بر ضد عقاید دینی کار کنند حربه بی کار گزین از اصول فلسفه نداشتند.

عزّالی این سدّ سدید را شکست و فلسفه را از آن اهمّتی که داشت بپنداخت. حدود سه سال از آن مدّتی را که مدرّس طائمه بغداد بود تا جدّ و جهندی تمام صرف مطالعه و عوررسی در کتب فلسفه کرد آنرا را بطور و فارابی و ابن سینا و رسائل اخوان الصفا را خوب بررسی نمود تا که عقاید فلاسفه بی برد (۱). در فلسفه عملی هم مابیه ارسطو و مسکویه متوفی ۴۲۱ گرفت. سپس در صدد برآورد که اصول فلسفه انتقاد کند. رحمت برای این کار کتاب مقاصد الفلاسفه. بر سه بنقشه تالیف کرد. در این کتاب عقاید و آراء فلاسفه را خوب ترییح خوب سپس کتاب تهافت الفلاسفه را پرداخت و محذوران عقاید و شخص آراء فلاسفه را در رؤس مسائل فلسفه ثابت و مدّائل ساخت

(۱) المقدمین الصلال

در مقدمه مقاصد الفلاسفه میگوید: فانك التمسست كلاماً شافياً
 في الكشف عن تهافت الفلاسفة و تناقض آرائهم ولا مطمع في
 اسعادك الا بعد تعريف مذهبهم فان الوقوف علي فساد المذاهب
 قبل الاحاطة بمداركها محال بل هو رمي في العماية والضلال فرأيت
 ان اقدم علي بيان نهاقتهم كلاماً وجيزاً مشتملاً علي حكاية مقاصدهم
 من غير تمييز بين الحق منها والباطل (۱).

و در مقدمه تهافت الفلاسفه میگوید: ابتدأت بتحرير هذا الكتاب
 ردّاً علي الفلاسفة القدماء مبيناً نهاقت عقيدتهم و تناقض كلمتهم فيما
 يتعلق بالآلهيات وكاشفاً عن غوائل مذهبهم و عوراته التي هي علي
 التحقيق مضاحك العقلاء (۲).

غرضی میگوید مقصود من اثبات تناقض آراء و بطلان عقاید فلاسفه است
 در فن الهیات. اما در علوم منطق و حساب و هندسه حای چون و چرا نیست
 از این جهت فلاسفه در این فنون باهم اختلافی ندارند و اگر مسائل الهی
 آنها بر مابعد منطق و هندسه روی اصول برهان حقیقی بودی نایستی ایبهمه
 اختلافی داشته باشند زیرا در برهان یقینی حای تردید و اختلاف نیست
 اما فلاسفه در این باب معالطه ای کرده و دیگران را بر بغلط انداخته اند که
 چون اصول هندسه و حساب و منطق یقینی و اطمینان بخش میباشد پس مسائل
 الهی نیز در حوز یقین و اطمینان است و حال آنکه صحیح مطالب هندسی

(۱) از مقاصد الفلاسفه چاپ مصر، با تلخیص و اختصار نقل شد.

(۲) تهافت الفلاسفه چاپ مصر.

دلیل بر صحت مطالب الهی نتواند بود. مثلاً چنانست که تخصصی يك کار درست انجام دهد و مدعی شود که چون فلان کار من درست بود پس همه گفتارها و کردارهای من درست است. این دلیل در برد مردم خردمند استوار نیست.

و نیز میگوید کسانی که فلسفه ارسطو را برای ما نقل و ترجمه کرده اند غالباً مطالب را تحریف نموده و چیزی از پیش خود ساخته اند (۱) در میان فلاسفه اسلامی تنها بدو تن استاد بزرگت فارابی و ابن سینا اضمیان داریم که مطالب فلسفه را بهتر و صحیح تر از همه کس نقل و تحقیق فرموده اند. این است که عمده نظر ما فلسفه معلم ائمه یعنی ارسطو است و این است از طریق روایت و تحقیق فارابی و ابن سینا (۲)

باطل کردن آراء فلاسفه در بیست مسأله از فلسفه الهی

غزالی پس از تمهید مقدمه وارد اصل مقصود میشود و همان عقاید فلاسفه را در بیست مسأله دلیل که از رؤس مسائل فلسفه الهی است باز میخاید و در سه مسأله حکم بکفر آنها میکند.

(۱) در ازلیت عالم (ب) در اندیت عالم (ج) در اینکه خداوند سارنده جهان و جهان ساخته اوست (د) عمر فلاسفه از ائمت سبع (ه) گویند دو مبدأ برای عالم محالست و بر این دعوی اقامه دلیل شود. (و) یعنی صفات الله (ز) ذات اول منقسم بحس و عقل نیست (ح) حقوق اول

(۱) بیشتر نظر غزالی با استاد فلسفه مشائی ارسطو است و دو چیز و بزرگترین از فلاسفه اسلامی فارابی و ابن سینا بوده و گفته شد نقل و ترجمه عقاید فلاسفه دیگر نیز تحریف و غلط کاری در اوان شده است. برای شرح این معنی معنی و معنی و معنی و حائمی مناسبتر لازم است از این جهت نگارنده باشارتی که بحث کرد

(۲) در ضمن انتقاد از فلاسفه ارسطو گاهی سیاست از عقاید فلاسفه دیگر نیز نهاده کرده و گاه هم مطالب را بهم معاوض ساخته است

وجود سیطر است بدون ماهیت (ط) فلاسفه گویند که مبدأ اول جسم نیست
 اما بر این مدعا از آوردن دلیل قطعی عاجزند (ی) گفتار فلاسفه مستلزم
 نهی صانع و اعتقاد بدهر است (یا) عجز فلاسفه از اثبات اینکه حق اول
 عالم بعیر است (یب) فلاسفه نمی توانند علم واجب الوجود را بدات خویش
 ثابت کند (یح) گفتار فلاسفه در اینکه حق اول عالم بحرئیات نیست (ید)
 مطلقان گفتار فلاسفه که فلک حیوانی است متحرک باراده (یه) خطای
 فلاسفه در باره محرک افلاک (یو) انطال مذهب ایشان که نفوس فلسفی
 عالم بحوادث حرئیه این عالم اند (یر) درین باره که گویند خرق عادت محال
 است (یس) گویند نفس انسان جوهری است محرد قائم بدات خویش و جسم
 و عرص نیست و بر این دعوی برهان عقلی درست ندارند (یظ) درین باره
 که گویند نفس انسان فنا پذیر نیست (ک) در اینکه فلاسفه رستاخیز و
 بعث و حشر احسان را منکر شده اند .

اما آنسه مسأله که عقیده غزالی مشأ کفر فلاسفه میباشد عبارتست
 از (ا) قدم عالم (ب) عالم بودن ذات باریتمالی بحوادث حرئی (ح)
 انکار معاد جسمانی .

تنبیه نگارنده درباره فلسفه اسلامی و انتقادات غزالی عقیدتی دارد
 که سرسته نهایت اختصار گوشرد میکند .

فلسفه که در دوره بهمت علمی اسلام یا عصر عثمانی بیشتر از روی
 کتب یونانی و اندکی هم از زبان یهلوی و هندی عربی نقل و ترجمه شد
 چنانکه در اصل بود بدست مسلمین بیهمتاد . زیرا گذشته از اینکه در ترجمه
 ربانی زبان دیگر خاصه موضوعات دقیق علمی حفظ کردن تمام خصوصیات
 و دقائق تقریباً محال میباشد ، چه بسا که مترجم از اصل علم اطلاع نداشته
 و فقط ربانی پیدا شده و چیزی را فهمیده نقل کرده که فاقد حرئیات و دقائق

با نکتل مخالف و مابین با اصل مطلب بوده است. یاره بی از مترجمان هم
امانت در نقل نداشته و مطالبی را کاسته یا از خود افزوده اند و بعضی
که خواسته اند تمام جزئیات را نقل عرسی کرده باشند تا گریز بجای
کلمه یونانی یا پهلوی و هندی کلمه عرسی گذارده اند که قالب تمام معنی بوده
یا مفهوم عربی غیر از مفهوم اصطلاحی بوده است و بعدها از آن کلمه
مفهوم متبادر عرفی بالفوی را گرفته و در باره آن سخن رانده اند.

فارسی و اس سببا در حقیقت تارخ عقاید ارسطو بودند اما همان
عقایدی که بوسیله مترجمان اسلامی بدست آنها رسیده بود. در استی درین
باره رجحان بردند و تحقیقها کردند اما اگر در اینها پیچیدگی و مطالب
بهروردد چیزی از آن نکاستند. فلاسفه مشائی بعد پیر خواجه آمدند پیروان
فارسی و اس سینا بودند. در نتیجه فلسفه مشرق همچنان در اینها و عقاید
باقی مانده و مستعمل بر اصطلاحات و رموز و قایق گردیده است که خبر شنیدن
از استاد معلوم نمی شود و تنها بداستن زبان عرسی هرگز یکم مسائلی این علم
بی نمی توان برد. گذشته از اینها اصلاً فلاسفه قدیم یونان و ایران و هند
عمد داشتند که روح مطالب فلسفه را با رمز و اشاره و اینها بیان کنند.

ارویان بیان هم بیشتر فلسفه مشرق را از روی کتب فارسی و اس سبب او اس
رشد گرفته اند. پس اگر درست دقت کنیم اغلب عقاید که از سبب کتب
نگردن افلاطون و ارسطو و اپیکور و زنون و اهل اینها بسته به سبب
قدم مترجمان عهد عثمانی و پیران حقیقه فکر فلاسفه اسلامی است. و روح افلاطون
و ارسطو از آنها بی خبر است.

سکه رو بسته سند بر گش و سار گش سو بی سبب سبب
نکته بی که در اینها یاد آور شده است است از قیود هند است که

نگارنده پس از دوآرده سال رنج تحصیل در فلسفه مشرق بدست آورد
است . در بهار خواندهام پیرا کده گوئی و خود ستائی نکوهند که درین
ناره مقصودی مهم داشتیم .

غزالی بظاهر گفتار خودش در المنقذ من الصلال در فلسفه استاد
و راهمائی بداشت و در طرف دو سه سال از آمدت که مدرس نظامیه
بغداد بود بمطالعه کتب فلسفه پرداخت و بکه عقاید فلاسه آگاهی یافت .
برای کسی که اهل تحصیل فلسفه باشد طبعاً این پرستش با استعجاب
پیش میآید که چگونه ممکن است یکفر بدون معلم و راهما در مدت اندک
با مشاغل تدریس بکه مسائل فلسفه بی برده باشد . اما ازین نکته غافل
باید بود که فلسفه آلمانی با فن کلام اسلامی کاملاً آمیخته است . غزالی
علم کلام را که آمیخته با مسائل و اصطلاحات فلسفه است برد استادان
در دست تحصیل کرده و خود در این فن استادی چیره دست شده بود .
و نیز باید هر اموش کرد که ورزیدگی علمی تا چه اندازه روح را برای
فراگرفتن و دریافت حقایق علوم آمادگی و نیرو میدهد . مقصود غزالی
از مطالعه کتب فلسفه این بود که مطالب را از روی مأخذ اصلی جستجو
نماید و آنچه را که متکلمان نقل کرده اند خود واریسی کند .

نگارنده هرگز غزالی را در فلسفه همدوش فارابی و ابن سینا نمی
شمارد اما این اندازه معتقد است که وی از فلسفه خاصه قسمت آلمانی بحوسی
آگاه و خود صاحب نظر و استنباط بود . بدست آوردن این مایه از فلسفه
در مدت سه سال با آن حد و جهد که علمای پیشین در تحصیل دانسته اند
مخصوصاً با سائها و وررش علمی در فن منطق و کلام و اصول و آشنائی با
اصطلاحات فلسفه و با آن هوش سرشار که از خصایص غزالی بود هیچوجه
ساخت ^ترز نیست

بیشتر موانع بمدد هوش ذاتی و حد و جهد خویش بمقامات ارجند رسیدند. استاد زبردستی که ابوعلی سیاه در فلسفه داشت که بود. وی چند گاه در آغاز حوایی برد ابو عبدالله باتلی تحصیل منطق و ریاضیات کرد. استاد محوظات میراثی را تحویل میداد و ابوعلی از گفته های او دقیقاً استنباط میکرد که هر گز بحاضر استاد نخطور نکرده بود (۱)

نوشته شهر زوری در باره نهامت الفلاسفه

شهر زوری در تاریخ الحکماء در ترجمه حان یحیی نحوی دیلمی ملقب بمطریق میویسد. قال ابو علی فی حقه هو الممؤده علی البصری زاده صنف کتبارده فیها علی افلاخون و ارسطو حتی همت التبری تمته. و اکثر ما اوردده الغرالی فی التنهات من تذک الکتب و منه اخذ الطبرستان برید بن معاویه .»

هموار بکفر دیگر هموار یحیی نحوی اسکدرانی زاده میرد و میگوید در آیام عثمان و معاویه میراست و کتاب در ردّه همت ارسطو نوشت و از دین بصری برگشت و خاندن برید برد او تحسین میگردد. نگارنده از نوشته های یحیی نحوی افلاخ صادر و از بصری زاده در باره اسکدرانی کتاب نهامت الفلاسفه زاده زوری مؤلفات بحیرت است اظهار عقیدتی محلف یا موافق کند و تمام کردن حق بر نگارنده به پیروان نمی رسد.

دشمنان و مخالفان غرالی از فلسفه و منتشران شده گویند است دو داده اند معانی است بخصوص که بیشتر مصائب نهامت است. یحیی زاده است من حردن نوشته شهر زوری دیده اند. و در صورت است که شهر زوری تألیفات یحیی نحوی را در دست رسیده و به اختیار حوایی

(۱) رجوع شود تاریخ الحکماء من الفسطی و غنقات لاطمه ابن اسیبه.

چیزی نوشته یا ازدیگری نقل کرده یا بمحض اینکه دیده است که غزالی
در تهاوت ارسطو را رد میکند و یحیی نحوی هم بر فلسفه ارسطو رد
نوشت این نسبت را بدو داده است .

و اینکه فلسفه ارسطو که بدست غزالی افتاد در حقیقت پرورده
فکر فارابی و ابن سینا بود و غزالی از نظر فن کلام که مولود فرقه معتزله
و فلاسفه اسلامی است وارد مطالب شد و بر فلسفه ارسطو بطریقی که دو
استاد برگزیده و تشیید کرده بودند رد و انتقاد نوشت اما یحیی نحوی
در اوائل عهد اسلام میریست که هنوز مسلمانان مافن کلام و فلسفه آشنا
نشده بودند .

اما اینکه شهر زوری دونهر یحیی نحوی با ترجمه حالی تقریباً عین
بکدیگر موصوفه است که هر دو در يك زمان میریستند و هر دو از دین
عصرانی برگشتند و بر فلسفه ارسطو رد نوشتند و حال دین پریدن معاویه
رد هر دو تحصیل میکرد نظر ما مأخذی درست ندارد . یحیی نحوی
باخصایهی که وی یاد میکند حر یکتمس بیست که ابن التمدیم در المهرست
(ص ۳۵۶ چاپ مصر) و ابن اصبیعه در طبقات الاطباء حیزو حکمای
اسکدرانی (ح ۱ ص ۱۰۴) ترجمه حال و اخبار او را نوشته اند و میگویند
که وی اسقف یکی از کدسه های مصر بود و در کتب مسیحی مذهب
بعهوتیه را داشت و از عقیده تقلیت برگشت و با علمای مسیح معاشره
کرد و تافتح مصر بدست عمرو بن العاص رنده بود و در رد ارسطو و بعض
فلاسفه دیگر کتابها نوشت . ابن ندیم میگوید از زمان او تا زمان ما سیصد و
اندی سال است

بالجملة نگارنده درباره تهاوت الفلاسفه و مؤلفات یحیی نحوی رأی

قاطعی اظهار نمی تواند کرد و این معنی را هم که غزالی در تألیفاتش مطالبی
 از استادان هرفن اقتباس کرده است انکار ندارد چه یارده بی از مطالب
 احیاء العلوم عیا اقتباس از قوت القلوب و مطالب مکی و رسالة قیسریه است
 و در کتب معارج القدس در مسحت فناء و قضا نمودن بشری و مسحت سعادت
 و تفاوت تقریباً عین عبارات کتاب اجوات نوعی بسیار نقل کرده و نام برده
 است. اما اینگونه اقتباسها را که عادتش اعماد و تشبیهی استادان هرفن بوده
 و غالب بلکه همه تمامای پیشین داشته اند استحال و سرفقت نباید بود و
 فراموش نباید کرد که شاید متون کتب مذهبیه ای استنادان هرفن از قسمی
 قدیم در حکم محفوظات و اتمال ساثره و غیره استعاره معنی و محتاط در رد
 ادبای فارسی زبان بوده است. و چون صاحب اصلی هر عبارتی را می ساخته
 نام بردن را چندان گناهی نمی شمرده اند. و الله اعلم بالصواب

غزالی و ابن رشد

نوالید محمد بن احمد اندلسی معروف به ابن رشد ۵۲۰ - ۵۹۵
 معروفترین و مهمترین کسی است که حدیث فساد از خردگان شرعی شده
 و که این حدیث از بنیاد فساد است. نه با این حدیث شرعی فساد است.

... ..

انه الله للرد عليهم ثم وضع التّهافت فكفرهم في مسائل ثلاث و اتى فيه
 بحجج مشككة و شبه محيرة اضلت كثيراً من الناس عن الحكمة و عن الشريعة.
 باز در همین کتاب پاره بی از کلمات غزالی را از مؤلفاتش مانند
 حواهر القرآن و مشکوة الانوار و المقدم من الضلال و کیمیای سعادت و التفرقة
 بین الاسلام و الرندقة نقل کرده و او را تخطئه نموده است .

در فصل المقال (ص ۱۷ - ۱۸ چاپ مصر) میگوید غزالی سحنانی
 گفت که شریعت و حکمت هر دو را خراب کرد و شاید مقصود اصلیش
 همین بود و اگر هم بیتی خوب داشت نتیجه اش بد از کار درآمد . بیز
 میگوید : انه لم يلزم مذهباً من المذاهب في كتبه بل هو مع الاتساعرة اشعري
 ومع الصوفية صوفياً ومع الفلاسفة فيلسوف وحتى انه كما قيل .

یوماً یمان اذا لقیته ذایمن وان لقیته معدیاً معدنان

در کتاب تهافت التّهافت یکجا میگوید : لم یلع الرجل (یعنی الغزالی)
 المنة من العلم المحيط بهذه المسألة . جای دیگر میگوید : فقد بان لك قبح
 ما جاء به هذا الرجل من الحمل على الحكماء مع ما يظهر من موافقة الرجل لهم
 في اكثر آرائهم . جای دیگر هم غزالی را تحلیل میکند و هم او را اندرز
 میدهد « و معظم ما استعاد هذا الرجل من السامعة و فاق الناس فيما وضع
 من الكتب التي و صنعها انما استعادها من كتب الفلاسفة و من تعاليمهم و
 هنك اذا اخطأ و افي شئني فليس من الواجب ان يسكره صلهم في الطر و ماراصوا
 به عقولنا ولو لم يكن لهم الاصاعة المنطق لكان واجباً عليه و على جميع من
 عرف مقدارها شكرهم عليها و هو معترف بهذا المعنى و داعٍ اليه » . در
 مسأله بی صفات میگوید هذا العصل كلمة مغالطة سمطائية فهذا الرجل
 في امثال هذه المواضع في هذا الكتاب لا يخلو من الشرارة او الجهل و هو اقرب
 الي الشرارة منه الي الجهل . در باب غرض محرك افلاك غزالی را از جهل و

شرارت تبرئه میکند و میگوید وی جاهل و شریر بود اما سخش جاهلانه
 و شرارت آمیز است « قد یظن ان هذا الكلام لسخفه یصدر عن احد رجلین
 اما رجل جاهل و اما رجل شریر و ابو حامد مبراً عن هاتین العفتین ولكن
 قد یصدر من غیر الجاهل قول جاهلی و من غیر الشریر قول شریری »
 قاضی زاده رومی کتابی در محاکمه میان غزالی و ابن رشد نوشته و
 مشتم خود را باز کرده است (۱)

ابن طفیل و غزالی

ابن طفیل (ابوبکر محمد بن عبدالملک بن طفیل متوفی ۱۱۸۵ هـ)
 معتدلتترین فلاسفه اندلس است که با نوشتههای عزّالی سروکار داشت. در
 کتاب اسرار الحکمة المشرقیه یا رساله حی بن یقظان که از روی رساله
 ابوعلی سیاه نوشته و در مصر سال ۱۳۲۷ هـ چاپ شده است چند حایل
 غزالی نام میرسد. در مقدمه (ص ۱ - ۲) میگوید حقیق حرّ بحدّ و جهد
 روی نمی نماید و کسی که در راه کشف حقیقت کوشش کرد لذّتی درمی یابد
 که زبان و بیان از شرحش عاجز است و گاه مرتبه بی ازوحد و سرور می رسد
 که حقیقت را پنهان نمیتواند کرد. بعضی کسانی که این حالت را در یافته
 و عالم استعراق رسیده اند سحیحی ما اعظم شای و لیس فی التوب "لأنّ الله گفته اند

(۱) محمد لطیفی در تاریخ فلاسفه الاسلام همه جا بحایت ابن رشد عبارات واهی
 آمیز در حق عزّالی دارد. بکجا (ص ۲۰۴) در مقام تمثیل عزّالی راهت صی و
 ابن رشد را قاضی ابن قاضی میخواند و حای دیگر (ص ۲۰۷) میان آنها قساست
 میکند و قول ابن رشد بظهور فی کل صدقة من صدقة انه اصدق دواعی الشریه
 و اشدّ مناصرة لاحکامها من ذلك اثر من اسی له یوه حجة الاسلام و خود و پیوسته
 میان آن دو بررگت داوری میکند و در عین حال در باره قاضی زاده رومی که
 جدا که میان نهافت دلالت و نهافت انتهافت کرد می نویسد. زیرا حجت و نهافت
 العالم الرومی تصدیقاً للحکیم بین العزّالی و ابن رشد لیه حجتیه و نهافت
 دلالتاً علی فیه و نهافت. زکی در باره نویسد که کتاب احزاب عزّالی و نهافت در
 مورد عزّالی شبه محمد لطیفی است و نهافت در باره لطیفی.

«وَأَمَّا الشَّيْخُ أَبُو حَامِدٍ الْغَزَّالِيُّ فَقَالَ مُتَمَلِّلاً عِنْدَ وَصُولِهِ إِلَى هَذَا الْحَالِ بِهَذَا الْبَيْتِ
فَكَانَ مَا كَانَ مَعَالِمَتِ إِذْ كَرِهَ فِطْنٌ خَيْرٌ أَوْ لَا سَأَلَ عَنِ الْخَيْرِ
وَإِنَّمَا أَذِنَتْهُ الْمَعَارِفُ وَحَدِثَتْهُ الْعُلُومُ.»

در (ص ۸) شرحی در این باره می‌ویسد که فلسفه چنانکه باید در
اندلس نمود نیافته است و مردم اندلس بی‌ش از آنکه نامنطق و فلسفه آشنا
شوند در فروع تعلیمته یعنی ریاضیات کار می‌کردند و در این علوم بمقامی
ارجمند رسیدند سپس اندکی نامنطق آشنا شدند و که این علم را در بیافتند
و بعد از مصق کم کم فلسفه را حورددند. میان آنها در فلسفه کسی استادتر از
ابونکرس صنایع یعنی ابن باجه (۱) پیدا شد اما وی بدین مشغول بود و از
اهور دیباوی بکمال اسانی و دریانت حقیقت نمی پرداخت.

این طفیل میگوید من خود این ناحیه را ندیده ام اما آثارش را
مضالعه کرده‌ام در نهایت اختصار است سپس شرحی در باره فلاسفه
قدیم می‌ویسد و غزالی را با ابوعلی سینا و فارابی ردیف ساخته بدینگونه
دست نامتقاند میرسد که فلسفه این ائمه خاص بر وی فهم حقایق کافی نیست.
اما فارابی آنچه از مؤلفاتش ما رسیده بیشتر در هنر مصق است و در فلسفه‌اش
تکون و روان و خود دارد. اما این بسیار استی تحقیقاتی دارد که در آثار
رسیده است اما خود در کتاب تما میگوید این کتاب را روش متانیان
دیده‌اند و کسی که میخواهد حق و واقع و عقاید الهی را بداند بکتاب فلسفه
مفترقیه رجوع کند.

(۱) ابونکرس صنایع بن یحیی معروف با این صنایع یا ابن باجه متوفی سنه ۳۳۵ هجری
سالی ۹۵۰ هجری.

در عهد متقن من هر چه فلاسفه عرب می‌گویند مراد از این ناحیه و این طفیل و این
رسیده است و در فلسفه سینا و فارابی و ابن سینا و غزالی است (در هیچ فلاسفه

و اما كتب الشيخ ابي حامد الغزالي فهو بحسب غضايبته للجمهور
يربط في بعض و يحلل في بعضها (١) ويكرر بأشياء ثم يتحللها (٢) ثم انه
من جملة ما كثر به العلاسفة في كتاب التمهات انكارهم لحشر الاحياء و ثباتهم
النواب والعقاب للمموس خاصة ثم قال في اول كتاب المير ان هذه "اعتقاده هو
اعتقاد شيوخ الصوفية على القطع" قال في كتاب المقادير "الصلال والمنصوح
بالاحوال ان اعتقاده هو كاعتقاد الصوفية وان امره اثم وقب على ذلك
بعد طول البحث وهي كتبه من هذا النوع كبير يراه من تصحيحها ومعنى التخرير بها
وقد عتذر عن هذا العمل في آخر كتاب مير ان العلم حيث وصف ان الزوا
ثمة اقسام رأى يشارك فيه الجمهور فيما هو عليه و رأى يكون بحسب ما
يحاض به كل سائل ومستتره و رأى يكون بين الناس و عساه يتطوع
عليه الامم هو ترى كفه في اعتقاده كما ان عندك ولولم يكن في هذه الاعاص
الما يشكك في اعتقادك المرروت لكفى بذلك بعد ان لم يست تهرى
ومن لم ينظر لم يصر ومن لم يصر تقى في العى والحيرة له الشمس بهذا الامم .

خذا ما نراه ودع شيئاً سمعت به في ضاعة الشمس ما قيمت عن زحر
بهذه صفة تعليمه واكثره اما هو مرمر شارد زاهد انما هو وتم
عليها بقسرة شمس انك سحبا من ان ومن زواجر انهم انك سحبا
يكفى ديسر اماره في كبر من كتب الجواد من انك سحبا
على غير اهلها و انك سحبا من انك سحبا من انك سحبا
تسبى بل و صحت كتب برشم من انك سحبا من انك سحبا
كذلك و انك سحبا من انك سحبا من انك سحبا من انك سحبا
وهو من مجموع من انك سحبا من انك سحبا من انك سحبا

(٣) في نسخة اخرى
في نسخة اخرى

عظيم زيادة في الكشف على ما هو مبثوث في كتبه المشهورة وقد يوجد في كتاب المقصد الاسنى ما هو اعرض مما في تلك (تلك الكتب، خ) وقد صرح هو بان كتاب المقصد الاسنى ليس مصوناً به فيلزم من ذلك ان هذه الكتب الواصلة ليست هي المصون بها وقد توهم بعض المتأخرين من كلامه الواقع في آخر كتاب المشكاة امرأ عظيماً اوقفه في مهواة لا يخلص له منها وهو قوله بعد ذكر اصناف المحبوبين بالانوار ثم انتقله الى ذكر الواصلين اتهم وقضوا على ان هذا الموحود العظيم متمم بصفة تنا في الوجدانية المحضة فاراد ان يلزمه من ذلك انه يعتقد ان الحق سبحانه في ذاته كثرة ما تعالى الله عما يقول الظالمون علواً كبيراً. ولا شك عندنا في ان الشيخ ابا حامد ممن سعد السعادة القصوى ووصل تلك المواصل الشريفة المقدسة لكن كتبه المصنوع بها المشتملة على علم المكاشفة لم تصل اليها ولم يتخلص لنا نحن الحق الأذى انتهى اليه وكان ملغماً من العلم بتمتع كلامه وكلام الشيخ اسى على و صرف بعضها الى بعض و اضافة ذلك الى الآراء التي بلغت في زمانها هذا ولهج بها قوم من متحلي الفلسفة حتى استقام لنا الحق أولاً بطريق البحث والنظر ثم و حد بامه الآن هذا الدوق اليسير بالمشاهدة.

ابن جوزى و ابن قيم و غزالي

ابو الفرج ابن جوزى متوفى ٥٩٧ و تسمى الدّين ابو المظفر معروف به سبط ابن جوزى ٥٨٢ - ٦٥٤ و ابن قيمه تسمى الدين احمد متوفى ٧٢٨ و شاگردش ابن قيم ابو عبد الله محمد متوفى ٧٥١ كه همگی از علمای معروف حنبلى مذهب اند با امام غزالى كه مذهب شافعى داشت مخالف بودند. سبط ابن جوزى ميگفت كه عزالى كتاب احياء العلوم را بر مذهب

صوفیه تألیف کرده و قواعد فقه اسلامی را رعایت نموده است .

ابن تیمیّه بحکم اینکه غزّالی با فلسفه سرو کار داشت وی را بدین و سست عقیده می‌شمرد و لعنت بر کسانی می‌فرستاد که اصلاً کتب فلسفه را از زبانهای دیگر بزبان عربی نقل کرده و میان مسلمانان رواج داده اند . در بارة احياء العلوم می‌گفت که غزّالی در فنّ درایت و حدیث اندک بضاعت بوده است .

اس حوزی در مؤلفاتش مکرر بکفایت و تصریح از غزّالی نام برده و بروی اعتراضهای سحت کرده و مخصوصاً کتاب اعلام الاحیاء فی اغلاط الاحیاء را در ردّ احياء العلوم تألیف نموده است .

اس قیّم نیز مانند اس حوزی سحت متعصّبانه با غزّالی در افتاده و رساله‌ها در اعتراض بر آراء و عقاید وی و کتابی در ردّ احياء العلوم نوشته است . پاره بی از اعتراضات آنها را در فصول بعد خواهید شنید .

موارد اعتراض بر غزّالی

غزّالی چنانکه پیش گفتیم شافعی مذهب و اشعری مسلک و در عین حال حویبای حقیقت بود . در فروع علمی و آراء و عقاید مدعی شخصی دلیل و استسماط عقلی و قلبی کار میکرد از بیجهت افکار و عقاید تیره پیدا کرد یا از گفتارهای دیگران چیزی را بر گزین که دین و حدیث قاطعی همراه داشت .

قسمتی از این آراء موافق دلخواه و پسند جنسور غزّالی در بعضی تشریحات علمای ظاهری نخائسه فرقه‌های مخالف شافعی چون جنسور برادر گری و حمی مودی از ایراد مورد اعتراض مخالفان قرار گرفت . مؤلفات خود غزّالی از قبیل احياء العلوم و انه تمسك به شرک و عبودیت

و جواهر القرآن و المستصفی و غیره سراپا مشتمل بر عقایدی است که وی استنباط یا اختیار کرده بود. کتب فقه شافعی از قبیل الانوار لاعمال الإبرار (۱) پر از فتاوی غزالی است. یکدسته از فتویهای مخصوص او را سبکی در طبقات الشافعیه و زبیدی در مقدمه شرح احياء العلوم (۲) و پاره بی از آراء مشهور او را یافعی و ابن حنکلی نیز نقل کرده اند.

نگارنده در این فصل بحسی از مسائل اعتراضه را بظن خوانندگان میرساند. ۱ - تشتمع غزالی و نقل احادیث امامیه و فتوی وی درباره لعن یرید. یکی از مسائل اعتراضه است که از دیر باز تا کون مورد بحث دشمنان و هواخواهان غزالی بوده و در این باره چیزها گفته و نوشته اند که اگر بازگویی کمی دقتی بررگ فراهم خواهد شد.

غزالی بحکم یحتمگی افکار بیچوجه طرف گیریهای جاهلانه بداشت و بالطبع آن بدسیها که مردم سنی مذهب شیعه و شیعیان سنی داشتند در غزالی موجود یا محسوس بود زیرا عرفان و تصوف و ریاضت جدیدی سأل عقاید او را تعدیل کرده بود. در نقل احادیث مقصد بطریق اهل سنت نمیتد و از ائمه شیعه نیز روایت میکرد (۳) ازین جهت مخالفانش از اهل سنت او را متمایل بمذهب رافضی و در نقل حدیث و نقل احبار کم بصاعت و بی پروا میشماردند. مثلا بروی حرده میگرفتند که در قصه اطفال ابتدا

(۱) تألیف یوسف اردبیلی در حدود سال ۱۳۱۰ هجری در مصر بطبع

رسیده است (۲) واحد سنتر نوشتههای زبیدی هم طبقات الشافعیه است

(۳) رجوع شود طبقات الشافعیه و احياء العلوم و کتب و رسالهها که در باره این کتاب نوشته اند. یکی از طرق روایت غزالی از زبیدی که در حرر مشایخ غزالی

نوشتیم بحضرت رضا علیه السلام و ائمه شیعه می پیوندد. بعض مخالفان غزالی به آنها خود او بلکه ائمه شیعه را نیز تحقیر کرده اند (رجوع شود بمقدمه شرح

احیاء العلوم ص ۲۰)

دانسته و آرایینو حکم بنشینم وی کرده اند . بعضی گفتند که بامیید مرتضی یا ابوالمعالی دیگر دیدار کرد و از طریقه سنت بمذهب شیعه برگشت و درین باره پیش تحقیق کردیم .

دو بیت ذیل بامیر علیشیر نوائی منسوب است .

ای که گفتمی بر یزید و آل او لعنت مکن

ز آنکه شاید حق تعالی کرده باشد رحمتش

آیجه با آل بنی او کرد اگر نخشد خدای

هم بهشاید مرا اگر کرده ساتم لعنتش

صاحب روضات در ضمن ترجمه حال غزالی میگوید : ولعم مالهم

فی روعی العار والقی الی من حلة لطيفة الخاطر حیت قلت فی صفة هدا

المحتلط مأوه بماء الشيطان والمشته امره علی الخلصان هذه الرباعیة

(بقیه ارمعه نقل)

غزالی نوشته است : « لِمَصَادِفِ نَقْلِ كَلَامِ هَذَا النَّاصِبِ اللَّعِينِ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَهُيَ اللَّيْلَةُ
الثَّالِثَةُ وَالْعَشْرُونَ مِنْ شَهْرِ الصِّيَامِ كَمَا يَسْتَعَادُ مِنْ أَكْثَرِ أَحْصَاءِ الْإِئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ
كَانَ النَّاسُ وَفَتْتَهُ فِي الْمَسَاحِدِ الْحَامَةِ وَالْمَشَاهِدِ الْمَشْرُفَةِ بِالْعِبَادَاتِ وَالطَّاعَاتِ
مُتَقَرِّبِينَ إِلَيْهِ تَعَالَى بِالتَّلَاوَةِ وَالتَّسْبِيحِ وَالتَّقْدِيسِ وَالدَّعَوَاتِ مِنْهَا لِيَنْصُرَ عَيْنَ إِلَيْهِ
عَزَّ وَجَلَّ فِي عَمْرَانِ الدُّنُوبِ وَالزَّلَّاتِ فَرَأَيْتَ اسْتِعَالِي بِمَا يُلَوِّحُ مِنَ الْمَطَاعِنِ عَلَى هَذَا
الْناصِبِ الْمَلْعُونِ أَهْمٌ وَآخِرِي وَاحْتِسَابٌ بِدَلِّكَ الْآخِرِ وَالرَّمْلِي لَدَيْهِ تَعَالَى وَاتَّقِرَبَ بِهِ
إِلَى إِمَّةِ الْهَدْيِ نَعَصًا لِحَامِسِ آلِ الْعَاءِ » و برادر تصوف غزالی میگوید : « أَوْفَتْ وَتَفَتْ
عَلَى مَذْهَبٍ وَطَرِيقَةٍ يَكُونُ أَعْلَى أَعْلَى مَقَامِ تَرْقِيَانِهَا وَعَابَةِ عَابَاتِ حُدَايَاتِهَا وَحَدِّهَا
إِنْ يَمْرُحُ سَالِكُهَا عَنْ حُدِّ التَّمِيرِ وَالْعَقْلِ وَالشُّعُورِ »

از فصالی قرن معاصر امتثال محمد لطیفی که در حواشی پیش گفتهیم و دیگر
مشتبهان بیر ، نیز روح معرفت ناشخاص بر رگ ما آمد همین مرد حوئی هستند و
تاریخ الامم و الاحلاق عند المرالی در ارزش معنوی بطیر همین شرح بهج البلاغه
است تا این تفاوت که گفتهای محمد لطیفی یاورقی نواب آحرث را هم ندارد و
فقط از روی تعصب و اظهار تعسف جبری گفته است ولی مرد حوئی میخواهد در
شب قدر بهترین نواب آحرث را برای خود دحیره کند و بر کسی لعن میفرستد
که از روی احتیاط دینی در لعن معاویه و یزید بیر تردید میگرد!

بالفارسیّة لآنها لغة نفسه المحوسیة غیرالقدسیّة .

شهد عسلی رحظلی مهجور است چون مهر علی که از غزالی دور است
خاری که دهد نار عداوت سی سال کی در گلش ارباب ولایت نور است
۲ - مخالفان غزالی میگفتند که وی در قرّ حدیث دست ندارد و
مشایخ ندیده است . گفتگو در اینجهت که غزالی مشایخ روایت نداشت سخنی
بیدجاست زیرا سلسله روایات و مشایخ او مصوط است . اما در اینکه تنها
نظرس بصبط حقایق بود و درسد الفاظ و سلسله سد و متن روایات بیافتاد
و در نقل احادیث سست محدثان محتاط رفتار میکرد و رخصت و توسع در نقل
نکار میکرد حای تردید نیست . از اینجهت طرفدارش ماسد سبکی وزیدی
نیر شرحی در این باره نوشته و رفتار او را تأویل کرده اند (۱) .

۳ - غزالی چنانکه پیش از وی نقل کردیم وجد و سماع و حانه
خرقه کردن و کف زدن و ستیدن آوارهای طرب انگیر را حایر و مباح
میدانست و میگفت نصّ و قیاسی بر حرمت این امور نداریم و چه بنا
که سماع و سرود عشق الهی را در بشر می انگیرد . مخالفانش بر سر این
حرف حانه در اینها کرده اند . اس قیّم میگوید سنگمتا غزالی از فقه و تدبیر

(۱) زیدی در مقدمه شرح احیاء العنوم فصلی میبرد : فی الاعتذار عن المصنف
(یعنی العزالی) فی ابتارة الرحمة والسعة فی النقل والروایة فی کتابه هذا من الاحبار
عن النبی صلی الله علیه و سلم ثم الآثار عن الاصحاب و عن التابعین و ثمانية منهم
عن «عدهم من متقدمی السلف و انه قد یتفق له فی سببها مخالفة الامة و انقلبه
و التناهی و التریاد و القصص مع موثقة المعنی و لم یتبر رحمة الله فی بعض من
الفاظ الاحبار و الآثار ادلم یکن تجریر الامة و انه و احد ذللی المعنی و سببها
تصرف الکلام و تفاوت و حواء المعانی و احتیاطه لم یكون «تجدد» او «اد» من
المعنی و قد رحس فی سوق العبدیة بالمعنی ذللی سببها شای «تجدد» معنی
و اس عیس و اس من هاله و اواله و اواله و اواله و اواله و اواله و اواله و اواله
من التناهی کسیر عدد هم «هم» فی مصری ثم شعور و شعور و شعور و شعور
الذحوی و «جامد» یسکر «تجدد» فی کتبهم و «تجدد» فی کتبهم و «تجدد» فی کتبهم

خارج شده و بهذیان افتاده است . چگونه از شنیدن این سرود که مغنی
میسراید عشق الهی در کسی تقویت میشود .

ذهبی اللون تحسب من و جنته النار تنمدح

این قیّم ه گفت میان خاک و عالم پاک چه نسبت است تا بشر بمبدأ
وجود عشق پیدا کند . خدا معشوق بشر بتواند بود .

۴ - عزّالی گاه سحان نایرید و حلاج را تاویل میکرد . مخالفان
می گفتند اگر سحان حلاج و نایرید دلیل کفر نباشد پس کافر کیست .
این قیّم میگفت مخالفت با صوفیه حرو و طاعتهای الهی است و کسی که با
این طایفه دشمن باشد از اطاعت خدا خارج شده است .

عزّالی در جرو اول احباء العاوم شرحی در باره شطح و اقسام آن
و باره بی از سحان حسین بن منصور حلاج و نایرید بسطامی نوشته است
که خوانندگان بی ترص را حای حرف نیست .

۵ - عزّالی میگفت تحصیل علم مطلق برای تساحس حدود برهان
و شرط قیاس لازم است . از نظر فقهائی هم تا آنجا که برای قرّ کلام
نکار می رود ریائی ندارد و در مقدمه کتاب المستصحبی در باره مطلق گفت
« هذه مقدمة العلوم كلها ومن لا يحيط بها فلا ثقة له بمعلومه أصلاً » . مخالفان
بروی تاحسند که حرا تحصیل و محقق را حرام بنمرده است

تقی الدین ابو عمر و عثمان بن عبدالرحمن شهر زوری معروف به
ابن صلاح ۵۷۷ - ۶۴۳ که یکی از مخالفان معروف عزّالی بود و نوشته
از حاکم کتابی در اعتراضات بر وسیط عزّالی تألیف کرد پیش از همه
در این باب با شماری هود و چیر نوشتند و سدهای خارج از ادب نسبت
عزّالی گفت . نوری نوری و این قیّمیه و این قیّمیه در این سخن را دنبال
کردند و این چهار نفر معتقد بودند که تحصیل مطلق حرام است .

ابن تیمیّه دو کتاب کوچک و بزرگ در این باب تألیف کرده و
 یکجا گفته است « ما اطّر الله عزّ وجلّ يفعل عن المأمون و زبدان يعاقبه
 بما دخل على الآمة من نقل هذا العلم من اليونانية الى العربية » . اگر این بیتمه
 میدانست که اولین کتاب مطلق را عبداللّه بن مقفع ایرانی سینه‌دو عربی
 ترجمه کرده است آیا چه میگفت !

این قیّم در کتاب **مفتاح دار السعادة** شرحی در حرمت و مطلق نوشته
 و نسخها منظم و تر گفته است از آنجمله :

و اعجابنا لمطلق اليونان کم فيه من افك و من بهتان
 بحظّ لحدّ الادهان و مفسد لفضله لاسان
 و مکم للقلب و اللسان مضطرب الاصول و السان

این قیّم میگوید سراوار آنست که عالم مطلق را حیل بجوانه چه
 حای آنکه در تعلّمش و حوب عیبی یا کفائی نگوئیم . امام شافعی و احب
 و دیگر ائمّه اسلام که مطلق خوانده بودند و چه وقت در تصانیفشان ، عیبت
 مطلق میکردند مقام آنها بالا تر ازین بود که افکار خویش را بجهت عیبی
 مطلقیان آلوده کند .

این قیّم و اس صلاح می گفتند اگر مطلق درست روی ریستی صدّیق
 و فاروق رضی الله عنهما سر آبر احوانده و رعایت کرده و در آن
 مطلق و نوق معلومات نشر است پس باید معاومات عمر و از یک
 احمد بن حنبل بر و ثوق بدائمه ناسیم . این بود قسمتی از سخنان
 غزالی درین باره که وی تعلیم و تعلّم مطلق را چه در سر کرده
 از گفتارهای دیگر اس صلاح در این باب
 گفته ما که فقهای اهل سنت در این باره
 جماعی آرا و احب نیر و جمعی از کفائی در
 میدانند . اولین کس که در حرمت عن مطلق

نوشت ابو سعید سیرافی نحوی حسن بن عبدالله بن مرزبان متوفی ۳۶۸
 بود. پس از وی قاضی ابوبکر بن طیب و قاضی عبدالجبار و جبائی و
 ابوالقاسم انصاری و جماعتی دیگر درین باب کتابها نوشتند. ابن تیمیّه و
 شاگردش ابن قیم و ابن صلاح بر چنانکه گفتیم همگی مخالف منطق بودند و تعلیم
 و تعلّم این علم را حرام می‌شمردند. جلال الدین سیوطی کتابی بام القبول
 المشرق فی تحریم المنطق تألیف کرد و یکی از معاصرانش ابو عبدالله
 محمد بن عبدالکریم مغیلی عقاید سیوطی را ردّ کرد و اشعاری در این
 باب گفت که از آن جمله است:

سمعتُ بامر ما سمعت مثله و کُلّ حدیث حکمه حکم اصله
 ایمن انّ المرء فی العلم حجهٌ و ینهی عن الفرقان (۱) فی بعض قوله
 هل المنطق المعنی الا عساره عن الحقّ او تحقیقه حین جهله
 معایبه فی کلّ الکلام فهل تری دلیلاً صحیحاً لا یردّ لشکله
 خدا العلم حتی من کفور و لا تقم دلیلاً علی شخص بدهت مثله (۲)
 مخالفان غرّالی از همین حسّ سخنان که در باره منطق از آنها نقل
 کردیم هر از درجه سحت تر و رسیده تر در مورد فلسفه دارند و غرّالی
 را بهمین جرم که نامنطق و فلسفه آشنائی داشت بکفر وید دینی متهم کرده
 وی را بی اندازه قدح و بکوهش نموده اند.

۶ - یکی از اعترافات مخالفان غرّالی این بود که وی فارسی زبان
 است و زبان عربی را چنانکه باید خوب میداند و گاهی قواعد نحوی را
 در اداء کلمات و عبارات رعایت نمی‌کند. امام عبدالغافر فارسی صاحب
 تاریخ یشانور که از معاصران بزرگ غرّالی است درین باره سخنی دارد

(۱) مقصودش از (فرقان) عام منطبق است که بواسطه آن حق و باطل قصایا تمیز
 ساده میشود. (۲) برای یاقی این اشعار و تفصیل آنچه درباره علم منطق گفتیم
 رجوع شود شرح احياء العلوم (ج ۱ ص ۱۷۵-۱۸۴) و کتاب کشف الطنون.

که پیش نقل کردیم (۱)

۷ - بعض طرفداراش بمصلحت بی بر تعبیرات زنده و دور از فهم عامه که در کیمیای سعادت آورده است خورده می گرفتند و می گفتند که رموز و اشارات محققان طریقت را نایستی بفارسی صریح نوشته و بدست عوام انداخته باشد (۲) اما محالغاش هر کلمه ای را دستاویز کرده بروی شغلتها میراندند.

۸ - غزالی در احیاء العلوم میگوید «لیس فی الامکان ابداع مآکان، یعنی در عالم عالم آفریدن به زین نتوان قلم کشیدن. غزالی میگوید خلقت عالم بهتر از اینکه می بیسی ممکن سود و گر ممکن بود و واجب الوجود در بیخ میگرد منافی مقام جود و فیض او بود. موافقان و مخالفان غزالی بر سر این گنجه سه طایفه شدند و سخنها گفتند و کتابها نوشتند. گروهی اصلاً نسبت این سخن را غزالی مکر شده گفتند که امثال این سخنان را دشمنان وی بنویسته و احیاناً در مؤلفاتش داخل کرده اند. گروه دیگر اردر اعتراض و انتقاد در آمده گفتند که عقیده غزالی با عموم قدرت واجب الوجود مساوات دارد و عجز و ناتوانی مبدأ عالم را میروساند و این خود کهر صریح است.

ابوبکر بن عربی تا کرد خود غزالی بقل ابو عبدالله فرضی در شرح اسماء الله الحسی میگوید «قال سیحنا ابو حامد الغزالی قولا عظیما انتقد علیه اهل العراق وهو شهادة الله موضع انتقاد قال لیس فی القدرة ابداع من هذا العالم فی الاتقان والحکمة ولو کان فی القدرة ابداع منه وادخره لکان ذلك مایباً للوجود ونحن وان کما قطرة فی بحر فانا لا نرد عنه» بقوله .
ناصر الدین بن منیر اسکندری در این باب رساله ای به **الضیاء المتلالی** فی تعقب الاحیاء الغزالی تالیف کرده میگوید این مسأله حرر بر قواعد هلاسه و معترله صحیح نیست. سید **سههودی** رساله ای بر برگ در رد این میر برداشته است.

(۱) ص ۲۰۹ (۲) طبقات الشافعیه ج ۴ ص ۱۱۰.

ذهبی در تاریخ الاسلام و امام بدر الدین زرکشی و کمال بن
 ابی شریف و برهان بقاعی بیدر این مسأله از معارضان غزالی بودند
 و برهان بقاعی در این باره رساله ای بنام **تهدیم الارکان** نوشت.
 گروه سوم کسانی بودند که سخن غزالی را تاویل کرده بروح
 صحیح بار می نمودند از قبیل **محبیب الدین بن عربی** و **عبدالکریم جیلی**
 و **محمد مغربی** و **جلال الدین ابو البقاء محمد بکری شافعی** و **بدر**
زرکشی و **شیخ سیدی احمد زروق** شارح قواعد العقاید غزالی و **برهان**
ابن ابی شریف برادر کمال بن ابی شریف که در حرو معارضان نام برده
 شد و **شیخ ابوالهواهب تونسلی** و **شیخ الاسلام زکریای انصاری** و
جلال الدین سیوطی که رساله ای در ردّ تهدیم الارکان بقاعی بنام
تشید الارکان تألیف کرد. امام **عبدلوهاب شهرانی** در کتاب **الاجوبة**
المرضية عن ائمة الفقهاء و السوفیة عبارت غزالی را متعترّص شده و اشکالات
 معارضان را به جواب آورده است (۱).

این مسأله در زمان خود غزالی هم مورد بحث و قیل و قال بوده
 و از مسائلی است که از خود او پرسیده اند و در کتاب **الاحوثة المسکنة**
 الاملاء فی مشکلات الاحیاء شرح جواب داده است (۲).

بگنیم سادگی و تعصّب فقهای اشعری و معتزلی را از همین حائوان
 است که **رسر یک حباه حقه** عمرهای عربی صرف کرده اند اگر چه
 گوییم مورد براسمی حریزین راهوا ساینستی بکار رفتن ایان معتقد
 حائقی هستند که مادون تقون و ادراک سری است معدلک بر ایان تکاهف
 درین بی که و حویر عام و قدرت بر اراده و مسّت او را با بردن نایه

(۱) مقدمات ریختی بر شرح احیاء العلوم (۲) رجوع شود بکتاب الاملاء و
 کتابت در حدیث شرح احیاء العلوم ریختی چاب شده است (ص ۱۹۰)

خرد کوتاه می‌سجند. مورد اختلاف منحصر بحمله (لیس فی الامکان اندع
 مما کان) بدست بلکه بر سر هر کلماتی و عقیدتی از قبیل خلق قرآن و هی
 صفات و خلق اعمال و خلود در عذاب و علم و احب جزئیات و همچنین
 در فروع جرئی مانند طهارت کتابی و بحاست آهن و حرمت شرب تن
 و غیره و غیره قربها بجدال و قبیل و قال گذشته و خونها ریخته و عمرها
 تناه شده است. درست است که لازمه هر عقیدتی تولی و تبری است اما
 تا حد حقیقت و بدگی پروردگار به اصاعت و هم و پندار.

بالحمله اگر سخنان معارضان عرالی را در این مسأله خلاصه کنیم
 چنین می‌گویند که آویزش عالم بهتر از ایسکه هست هم نمک و در قدرت
 خالق بوده اما وی خواسته است که بهترین را بناوریند. عقیده‌س بطن
 این سخن ارباب فصایا قیاساتها معهاست و اگر عقل سلیم و وحدان باشد در
 کار نماند هیچ حاجت شرح و تمصیل ندارد.

۹- عرالی در احیاء العلوم می‌گویند مقصود از ریاضت تهنی کردن
 دل است از هر چیزی و این هر بحلوت بدست می‌آید. می‌گویند در حالت
 استغراق ندای حق شنیده و حلال ربوبیت آشکار میشود. بحالخاص گویند
 که این سخنان همگی یاوه و ترهات است و با مقام فقاہت سابقه نیست.

۱۰- عرالی در احیاء العلوم توحید را بچهار عرالی و موحدان
 را بعد قسمت کرده است. معترض گویند توحید حق تفسیر نیست چون
 عرالی از این اعتراض در الاجوبه المسکونه تمصیر جواب داده است.

۱۱- عرالی در احیاء العلوم گفت: *لا اله الا الله توحید عود* در
لا اله الا الله توحید حواص است معارضش این که: *لا اله الا الله* در
 شرح آن کنایه روی خواسته عرالی شرح جواب بدین معنی در
 دوست که در رساله صفائی *لا اله الا الله* نقل شده است.

۱۲- عرالی در احیاء این عبارت را *لا اله الا الله* در حدیث

روایت کرده اند (ان الله تعالى خلق آدم على صورته) نقل کرد و معارضاش گفتند که ایگوره کلمات از محمولات صوفیه است و خود او در الاحویة المسکته از این اشکال جواب داد .

۱۳ - عرالی در احیاء گمناز سهل قسری را تقریر کرده ان للربوبية سرا لوطهر لمطلت البوة و ان للبوّة سرا لوطهر لمطل العلم وان للعلماء بالله سرا (۱) لوانکشف لمطلت الاحکام والسرايع « و این معنی را چون مورد اشکال جهال بود خود در الاحویة المسکته شرح و تفسیر کرد . ان قتم میگوید « انظروا الى هذا التحليط القبيح و دعوا ان ناطس الشريعة بحالف طاهرها ، ذلك من الهذيان » (۲)

۱۴ - عرالی گمناز حیدرا که گرفتاری اولاد عقوبت شهوت حلال است (انما اموالکم و اولادکم فتنة) بس وای شهوت حرام ، تقریر کرد . ان قتم برجید و غزالی میتارد که محامعت از سس شرعته است و عقاب ندارد . ۱۵ - غرالی شرحی در این ناره نوشته است که اردواح از امور اجتماعی دیباوی است و ربطی ثواب آحرت ندارد . ان قتم و دیگر معارضان گویند محامعت نارو حه حلیله محص ثواب آحرت است !

۱۶ - غرالی از یکی از عرفا حکایت میکند که در بیانان نادندگان سر میرد تا مقام توکل حویث را بیازماید . ان قتم و دیگر مکران گویند عجا حرامرد فقیهی مثل غزالی متعرض شده است که این مرد بد میکرد و کار حرامی را مرتکب میشد زیرا خود را تنهائیکه میبایداحت مگر آیت ولا تقوا نایدیکم الى التهلكة را فراموش کرده بود .

۱۷ - عرالی در احیاء گمناز ابو حمرة بغدادی را تأیید کرده است

(۱) وابعام سرا ، ح . (۲) شرح احیاء العلوم (ح ۱ ص ۳۷) .

که من از خدا شرم دارم اگر ناشکم سیر در بیانان بروم و این اندازه توکل نداشته باشم که خالق دو جهان زوری رسان است. این قسم میگوید تأیید این گفتار از فقیه قبیح است. کسی که گرسنه در بیانان برود فعل حرامی را مرتکب شده است زیرا ممکن است کسی او را در بیانان ببیند و راه را گم کند یا بیمار شود بطوریکه گیاه بیانان را نتواند خورد یا بمیرد و کسی او را دهن نکند. خود بخود اقدام باین کارها کردن خلاف شرع است.

۱۸ - عزّالی این حکایت را درباره ابو الحسن دیبوری تقریر میکند که وی دوازده بار بیاده با سر و پایی برهنه حجّ کرد. این قسم میگوید این حرکت بسیار جاهلانه و مخالف شریعت بود. چرا که دیبوری بی حیث خویش را در ریح میداشت و سر و پایی خود را آزار میداد زیرا ممکن بود که حارهای بیانان بپای او فرو رود و او را آزار دهد. اینگونه عمدتاً، که صوفیه از پیش خود در آورده اند بدعت و مخالف شریعت است.

۱۹ - عزّالی گفت مردان خدا شاید که با سرمایه توکل بی تو شته و زاد شهر بیانان کنند. این قسم میگوید این فتوی کسی است که با حکام شریعت جاهل باشد زیرا با اتفاق فقها در حول نذیه بدون زاد حایر نیست و کسی که درین حال بگریسگی بپردازد در حور شریعت و کفایت است در حایر محبت و سعادت.

۲۰ - عزّالی میگفت امتعه را در علمیه صافی مضات است و مردان باید عذوم لدنی آنچه مسعود است. این قسم در معراج میگوید گفته اند که اینها سخنان پاره صوفیه است که میجوهند بچرفه رئیس ریاست کند و بساط شریعت محسوس را از بین ببرد و کفایت آنها را تیره نماید. رأی آنست که تفسیرش دشوار است و ازین رو، حایر ازین مقام بگریست. ازین رو هر که ازین رو بگریست و ازین رو بگریست.

مبتدعه قناعت کرده اند .

۲۱ - غزالی عبادت اصنام را در آیه ابراهیم (و اجنسی و سی ان بعد الاصلام) بدوستی و جمع زر و سیم تفسیر کرد . این قیم گوید هیچکدام از همسران چنین معنی نگفته اند و چرا دوستی زر و سیم پرستش اصنام باشد .

۲۲ - غزالی در احیاء العلوم در مقام حکایت از ریاضت مشایخ میگوید بعضی بمحاهده و ترک هوای نفس همه اموال خود را فروخته بهای آنرا بدریاری بختند و برخی برای ریاضت حلم مردم را بدگویی و دشنام خویش و امید داشتند و بعضی برای ریاضت شجاعت در رملستان هنگام انقلاب دریا بکشتی می نشستند و برخی از ترس خواب روی دیوار عبادت می ایستادند . و نیز از شلی حکایت میکند که آنچه زر و سیم داشت بدخوله انداخت .

این قیم و دیگر عالمان میگویند این کار ها همگی خلاف شرع است . تناد کردن مال و ریختن زر و سیم در دریا حایر نیست . آزار دادن تن و نفس حرام است . کسی که روی دیوار عبادت می ایستد خود را در معرض ادبیت قرار داده و کساز حرامی را مرتکب شده است چرا که ممکن است از دیوار بیفتد و بمیرد یا دست کم گردنش بشکند ! این قیم میگوید « ای لا تعص من امی حامد هدا کیف یا امر بهنده الامور التي تحالف طاهر الشریعة و کیف یحل لاحد ان یقوم علی رأسه طول اللیل و کیف یحل رمی المال فی البحر و کیف یحل سنن المسلم بالاسب و هل یجوز لمسلم ان یتأخر من یتتمه و هل یجوز لاحد ان یقوم علی رأس حدار عال و یعرض نفسه للوقوع بالیوم متسکیر رفته هی موت همان حص مانع ابو حامد العقده بالتصوف الندی یراه »

۲۳ - غزالی از ابو تراب حنسی نقل میکند که نوری دیدی گفت اگر بکنار نایرید را بینی سودمند تر از همتاد بار دیدن خداست . عرضش این که ریاضت خدا بحسب جسمانی مکار نیست پس باید بدگان خدا را دید . این قیم

میگوید این سخن مراتب بالاتر از حدّ جنون است .

۲۴ - عزّالی دم از تصوّف میرد و سخنان صوفیّه را نقل میکرد .

این قسم گوید محالست با صوفیّه حروف طاعات الهی است . (۱)

۲۵ - عزّالی در احیاء گفت که فاش گردآیدن اسرار ربوبیت کفر

است . و این سخن را چون مورد شبهه حیثیّات و اعتراض مخالفان بود خود

در الاجوبة المسکتة شرح کرد . ویر در همین کتاب بعضی دیگر از مشکلات

احیاء العلوم را که از وی سؤال کرده بودند تفسیر مودد مابند تاویل

آیات راجع بموسی : فاحلح بعلیت ائمة الوان المقدّس حوی الح و معی

لا یتجسّی رقاب العبدین ، و بعضی سؤالیها را جواب داده است برین

قبیل که سلوک مقامات روحانی و درجات عالیّه رسیدن آنها از موهبت است یا

مباحثات و چرا علوم روحانی که تو مدعی هستی بر مهور و اشارات گفته اند

و درست و اصح و صریح بیان کرده اند .

۲۶ - برخی از مستوفدان عزّالی گفته اند که وی ششّت آراء داشت

و در مؤلفاتش مطالبی دیده میشود که با یکدیگر سازگار نیست .

۲۷ - معارضان عزّالی از قبیل این گفته اند که در بعضی کتب صوفیّه

در بعضی بداشت با متکلمان متکلمه و ، تمویحیه و ، خلاصه کتب و

صوفیان صوفی بود .

۲۸ - برخی از مخالفان عزّالی گویاند که او در احیاء از بعضی کتب

و متکلمی سر و کار داشت فکرت مستقیم بود و راسخ بود .

تصوّفی گشت افکارش تا سطح حجاب مرسیده . بیعت بر او نیز در بعضی

جیدین سائله آتفهمه و عسّرس گزیده .

(۱) دیدنی در شرح احیاء العلوم باره ای از اعتراضات این فیه را در

خود دیدنی یا دیگر علماء داده اند نقل کرده است .

۲۹ - بعض دشمنان غزالی می گفتند که وی در تصوّف شیخ و راهنمایی نداشته و در حقی خود روی بوده است .

۳۰ - یاره بی اردشمن غزالی میگفتند که وی مطالب را از کتب دیگران برداشته و حتی اسامی کتابهای **واحدی** معسر یعنی سیط و وسیط و وحیز را روی کتابهای خود گذارده و مطالب آنها را از کتاب **نهایة المطالب** استادش امام الحرمین گرفته است (۱) . در دیگر مؤلفاتش بیرسست اقتباس و انتحال بدو میدادند .

اینها که بر شمر دیم معروفترین و برجستهترین موارد اعتراض بر غزالی بود . اما باید دانست که اعتراض و خرد گیری در نظر دشمن بدین هیچ حدّ و حساب ندارد دشمنان غزالی باین مقدار بسنده و تا آنجا که دستشان میرسد کوتاهی نمی کردند و از سرجرئی ترین عبارات احیاء علوم و کیمیای سعادت و دیگر مؤلفات غزالی همی گذشتند و بالحمله دین و اخلاق و آثار غزالی سر تا پای مورد انتقاد و اعتراض محالعاتش بود . کار عودنا و مخالفت با غزالی بدایحاکسید که وی را تکمیر کردند و خواستند کتابهای او را حرام نمودند و فتری سوختن مؤلفاتش بوستند و پیره اش را بگشتند (۲) .

(۱) صفندی در الوافی بالوفیات در ضمن ترجمه حال غزالی چهار کتاب او را سیط و وسیط و وحیز و خلاصه وصف میکند و میگوید بدو گفتند که تو کاری تازه مکریدی مطالب هقه را از کتاب نهایة المطالب استاد امام الحرمین و اسامی تألیفات را از واحدی گرفتی . این حاکان در ذیل ترجمه حال ابو الحسن علی واحدی معسر معروف متوفی ۴۶۸ هـ میویسد « منها السیط فی تفسیر القرآن الکریم و كذلك الوسیط والوحیز و منه احد ابوحالد العزالی اسماء کتبه الثلاثة » و بعد صفندی میویسند که صحابان غزالی گفتند نهایة المطالب همچون پاره های آهن بود و غزالی آنرا بر گزرت و ترجمه های جوین ساخت . (۲) طبقات الشافعیه ج ۲ و مرآة الحمان ج ۳ در وفایع سنة ۱۰۵۰ هـ

سوزاندن تألیفات غزالی و کشتن بیروانش

سوزاندن تألیفات غزالی خاصه احیاء العلوم فتویٰ فقهی مالکی
در بلاد مغرب شروع شد .

علی بن یوسف بن تائیفین متولد در ۱۱۱۱ رجب ۴۹۶ متوفی ۷ رجب
سنه ۵۳۷ هجری قمری (۱) پادشاه مغرب یعنی آندلس و مراکش در مذهب
مالکی سحت متعصب بود و ناعلمه و مطلق مخالفت داشت . فقهی مالکی
و دیگر دشمنان غزالی بوی بار نمودند که مؤلفات غزالی سرایا هسعه و
مطلق است . وی فرموداد تا کتب غزالی مخصوصا احیاء العلوم را هر کجا
بود جمع کردند و سوختند و بیروان غزالی و رواج دهندگان تألیفات و
را هر کجا یافتند کشتند . گویند پس از این واقعه اوصاع شکستن ستوریه
و آرا حامیان غزالی بر کرامت وی حمل کردند (۲)

ابو عبدالله محمد بن یحیی بن عبدالدوم مؤذن گمت که در ماه نحره
یا صفر سنه ۵۰۰ هجری (۳) در اسکندریه خواب دیدم که آفتاب از مغرب
بر آمدی . معشر گرازش کرد که بدعتی در رگت در مغرب روی خواهد
داد . پس از چند روز خبر رسید که تألیفات او جمله غزالی را سوختند
سوختند (۴)

قاضی عیاض (وفاتش در مراکش سنه ۵۴۴ راجع شد) پس رفتن
تألیفات فتویٰ سوزاندن مؤلفات غزالی شد .

- (۱) ابن حلیکان در دلیل ترحمه یوسف تائیفین . (۲) طبعات الشافعیه ج ۲ ص ۱۰۰ .
- (۳) مسکنی در ج ۴ طبقات ص ۱۰۳ و هیوسلوس او سنه ۵۰۰ هجری بن عبد
المعجم البدای المؤمن رأیت «لا اسکندریه» سنه ۵۰۰ هجری احدی شهریه و مغرب
و زبیدی با آنکه ما حدش طبقات برده است هیوسلوس و هیوسلوس احدی شهریه او شهر .
- (۴) مریه منسطه باقوت در معجم البدای شتیج مریه و کسر واء و شتیج ، شهری است
در رگت از اعمال اندلس

ابوالحسن علی بن حرزهم یا **حرزم معروف** به ابن حرازهم یا ابن
 حرازم مغربی (۱) که رئیس فقهای بلاد مغرب بود نیز خواندن احیاء العلوم
 را حرام و سوزاندن آنرا واجب شمرد و بر این معنی فتوی مؤکد داد .
 یافعی در وقایع سنة ۵۵۸ میسویسد در همان اوان که بر سر مؤلفات
 عزّالی قیل و قال بود و فقهای ناحیه حمال فتوی داده بودند که خواندن
 کتابهای عزّالی حرام و سوختن آنها واجب است از عالم بزرگ
ابوالفدا اسمعیل بن محمد حصرمی استفتا کردند که آیا خواندن کتابهای
 عزّالی جایز است یا نه. ابوالفدا جواب داد که « محمد بن محمد بن محمد
 الغزالی سید المصنفین و فقهاء جبال الیمن یخالفون فقهاء نهامتها
 كما ذکر ابن سمره انه وقع فی زمان صاحب البیان تکمیر من بعض
 فقهاء الجبال فقهاء زبید هذا کله لا بطوائفهم علی الجمود و عدولهم
 عن طریق الحق المحمود » .

داستانها در باره کرامت غزّالی

سسکی در ح ۴ طبقات الشافعیّه و یافعی در ح ۳ مرآة الجنان در وقایع
 سنة ۵۵۸ و زبیدی در شرح احیاء العلوم در باره کرامت و بررگ-واری
 عزّالی داستانهای طولانی آورده اند که نگارنده تاکنون معلمی که بعضی
 را در سابق اشاره کرد در نقل آنها تردید داشت. اینک بر آن تذکره از این
 مسح نوشته‌ها که کتب پیشتیگان را بر کرده و در نظر گروهی از موافقان و

(۱) تردید از آنجاست که سسکی و زبیدی از حرزهم و ابن حراز هم نوشته اند
 و یافعی از حرزم و ابن حرازم سسکی میسویسد حرز هم بکسر الحاء المهملة و
 سکون الراء و بعد ها رای

هواخواهان غزالی بی‌اندازه اهمیت داشته است بکلی صرف نظر نکند از اینجهت نمونه‌های از داستانها را با رعایت اختصار نقل کرد. کسانی که حویلی تفصیل هستند کتابها که گفتیم مراجعه کنند.

شیخ تاج‌الدین ابوالفضل احمد بن محمد بن عبدالکریم معروف به **عطاءالله اسکندرانی شاذلی مالکی متوفی در قاهره سال ۷۰۹ (۱) از استادش ابوالعباس مرسی شاذلی و او از استادش ابوالحسن شاذلی** روایت میکند که آن حرز هم در بلاد مغرب فقیهی مطاع بود و فتوی بسوختن کتاب احیاء العلوم داد و پادشاه وقت را برانگیخت تا فرمان اکید بجمع آوری نسخه‌های این کتاب داد و کسانی را که سحتی پنهان کرده بودند تهدید بقتل نمود. روز یحشبه‌ئی بود که نسخه‌ها از همه جامع شد فقها ریاست آن حرز هم اجتماع کردند و همگی با وی یار شدند که احیاء العلوم عزالی مخالف شریعت محمدی است و فتوی بسوختن نسخه‌ها دادند. قرار شد که فردای آن روز پس از نماز آدینه کتابها را بسوزند. آن حرز هم گوید شب همان جمعه خواب دیدم که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تسبیح ششستگان و امام غزالی بر ایشان ایستاده کتاب احیاء العلوم در دست داشتی و گفتم یا رسول الله ایک کتاب من و آیت نبی من است. گفتم در دفتر حیرتی در خلاف شریعت تو مشته نه تو نام بنام بنام و اگر به ستم از حشمستان پیغمبر ص کتاب را اگرقت و صفحاتش یکایت «ید و سیر» تحسین کرد. تسبیح نیز همچو آن بر عزالی آخرین گفتند. پس پیغمبر ص فرمود تا مرا برهنه کردند و بیج تاریخ در راه انداختند. در راه معر یا مردی کرد و عزالی نیز برهنه شد و در حواله مدار ستم شریعتی که از خدمت تاریخ باه سحت دردمند بود.

(۱) ماخذها در تاریخ وفات حاشیه بر کتاب آمدن است ج ۳ ص ۳۰۰

گویند بزديك يكماه اندامش درد میکرد و اثر آن تازیانه همچنان
تا هنگام مرگ برتش نمایان بود .

یافعی این داستانرا معتدل تر نقل میکند و میگوید من خود یکی از
نواحدهای این حرم را در سفر مکه دیدم و واقعه را از وی شنیدم (ج ۳
مرآة الجنان ص ۳۳۲ چاپ هند)

نظیر این داستان را در نارهٔ یکم دیگر از معاصران عراقی نیز
نقل کرده اند .

و نیز از شیخ عارف ابوالعباس احمد بن ابوالخیر یمنی معروف
به صیاد یمنی روایت کرده اند که وی در واقعه دیدن سدر یوشان آسمانی
بر سر قری آمند مردی از گور بر آمد خلعتهای فاخر بر وی در یوستیدند
و او را بر مرکبی بر نشاندند و همچنان از آسمانی تا آسمان دیگرش سیر
دادند تا از همت آسمان بگذشت و هفتاد حجاب بر درید . پرسیدم این
مرد بر گوار کیست گفتند امام ابو حامد عراقی است .

و نیز حافظ ابوالقاسم معروف به ابن عساکر مؤرخ معروف در
کتاب تبیین آورده است که از شیخ فقیه امام ابوالقاسم اسفراینی سعدی
علی بن ابوالقاسم بن ابی هریره صوفی شافعی در دمشق شنیدم گفت از
شیخ امام اوحد بن القراءه جمال الحرم ابوالفتح عامر ساوی در مکه شنودم
که گفت روز یکشنبه ۱۴ شوال ۵۴۵ هـ میان نماز یستین و نماز دیگر
مسجد الحرام رفتم . مرا خستگی و اندک بیماری بود . بر اثر کعبه دست را
بازن ساختم بر پهلوی راست تر را الله کردم تا مگر استراحتی یابم و خود
را بدان دستم که خوانم بر آید و طهارت بشکند . در این حال مردی از
اهل دعوت یعنی را قصه بیامد و مصلی بگسترد و لوحکی سنگی که بر آن
حدیثی نگاریده بود از حیب بدر آورد پس آنرا بسوسید و پیش رو نهاد و

عبادت اهل بدعت بروی نمار بگردد . پیش خود گفتم ایکاش پیغمبر ماصوات
 الله علیه رنده بودی و بدعت کاران را پاداش دادی . درین اندیشه بودم
 که خواب بر من چیره شد . گوئی میان خواب و بیداری بودم که پیغمبر ص
 را دیدم گروهی از ارباب مذاهب پیرامش ایستاده هر یک کتابی در دست
 داشتند تا عقیدتهای خویش را عرضه کنند . بحسب شافعی سس و حنیفه
 و همچنان یکی پس از دیگری پیش رفتند و عقاید خود را عرضه داشتند .
 یکس از راهبها خواست پیش بیاید و عقاید خویش را عرضه دهد یکی
 از یاران پیغمبر ص بیرون آمد و بروی راه برگشت و براندش . چون
 کسی دیگر بمقدم که ابوالفتح ساوی هستم پیش رفتند کتاب قواعد العقاید
 غرالی را در دست داشتند گفتم یا رسول الله این معتقد من و دیگران این
 سنت است اگر دسوری فرمائی بخوانم . از نام کتاب پرسید پاسخ داد
 سپس دستوری داد از آغار کتاب بر خوانم تا بدانجا رسیدم که غرالی
 میگوید « و معنی الکلمه الثابیه وهی شهادة الرسول » الحج حیره آ حضرت
 از خوشحالی بر افروخت فرمود غرالی کجاست . ناگاه غرالی را حاضر
 یافتیم پیش رفت و سلام کرد دست مبارک پیغمبر را بوسید . در چهره سالم
 و مسست . آن اداره که پیغمبر ص بخوانند قواعد العقاید خوشحال گرد
 برای هیچکدام از ارباب مذاهب بود .

سکی میگوید این واقعه را ابوالفتح ساوی بری از الله ص سمران
 عارسی حکایت نموده و وی عربی نقل کرد . است

بعض اعتراصیهای طرطونی و مازری و این سه شرح از شرح

ابوالولید محمد طرطونی متوفی ۵۲۰ هـ و عبدالله بن محمد بن زینب مشهوری

۵۳۶ هـ و یحیی الدین ابو عمر و عثمان بن عبدالرحمن تبریزی و غیره

صلاح متولد ۵۷۷ و متوفی ۶۴۳ که دو نفر اول مذهب مالکی و ابن صلاح مذهب شافعی داشتند و هر سه تن از فقه‌های بی اندازه خشک و متعصب در طواهر شرع مطابق دریافت خود بودند تا غرالی سخت دشمنی و مخالفت میوزریدند .

سکی در طبقات الشافعیه پاره ای از اعتراضات آنها را نقل کرده و بسیار محققان و با کمال بیطرفی جواب داده است . خلاصه ای از اعتراضات عالمان و جوابهای سکی بدینقرار است :

سکی میگوید : امام ابو عبدالله ماری را از کتاب احیاء العلوم و احوال مؤلف آن پرسیدند جواب داد من این کتاب را نخواهم خوانده اما پناگردان و اصحاب غرالی را بسیار دیده و از احوال وی گوناگون تعمیل شنوده‌ام و حبان بحالات وی آگاهم که گوئی خود او را دیده ام اینک برای شناساندن وی و کتاب احیاء العلوم شرح بحتی از عقاید اهل توحید و فلاسفه و صوفیان و اصحاب اشعارت سیده می‌کم زیرا سخنان غرالی ازین طرق و مسائل بیرون نیست . سپس غرالی را ستایش میکند و میگوید : وی فقه را بیکوتر از اصول میداند و در هنر کلام که اصول دین است اگر چه کتابها یرداحت اما تنگ دانت و علتش این بود که فلسفه را بیس از اصول دین خوانده و عقاید فلاسفه در روح او رسوخ کرده بود ازینجهت در ادای معانی و بار نمودن حقایق مانند فلاسفه بی پروا بود . از گفته بعض اصحابش چنان فهمیدم که غرالی با رسائل اخوان الصفا که رجاء و یک مقاله مینامند و مؤلفش در حدود جمع میان فلاسفه و شریعت بوده است و همچین با آثار ابن سینا که از بررگان فلسفه بوده آشنائی داشته و این آثار کاملاً در وی اثر بخشیده است . اما در آنموقف نمیدانم که کدام کس اعتماد میکرد سپس

میگوید که وی در اصول کلامی بنوشتهای ابو حنیان توحیدی اعتماد داشت .
 آنگاه میگوید بیشتر احادیث احياء العلوم مدرک موثق و سدید درستی ندارد
 و حال آنکه اهل تقوی تاسد روایتی را صحیح نداند آنرا شاهمی و مالک
 و امثال آنها سست ندهند . وی يك دسته آداب استحسانی را از قبیل اینکه
 در بریدن ناخن از انگشت ستابه آغاز کنند در حر و مسائل روایتی و فتنه‌های
 آورده است که هیچکدام مأخذ صحیح ندارد . سخن مازری پایان رسید .
 اما طرطوسی وی پیر یکی از فقهای مالکی است که در حق عزالی
 طعن کرده و در نامه ای که به ابن مظفر نوشته است میگوید : اما
 راجع بغزالی من وی را دیدم و ما او سخن گفتم او را چنان یافته که فضائل
 بسیار و عقل و هوش فراوان دارد و در تمام عمرش ممارست در علوه کرده
 سپس از طریقه علما برگشته و در طریقه صوفیه در آمده و معلوم و علما
 نسبت یافته و با وسوس شیطانی سر و کار پیدا کرده و چون با آراء
 فلاسفه و اشارات و کسایات حلاج مابوس شده است بر فقها و متکلمه
 طعن میرند و این جهت در گیرا گیر کفر و سی دینی است وی در احياء العلوم
 سخن از علوم احوال و رموز صوفیه بمیان میآورد در حالتی که در این
 فنون اهل حیرت و تسیرت بدست آری حیرت از معجزات و من خورند و
 کتابی بر او محمولات ساخته است . سخن طرطوسی بدینان رسید
 سبکی میگوید این صلاح در عزالی تاحته و سربار تا حرام بود
 عام مطلق که عزالی مقدمه علوم میداند سبکی گفته و در مالک اصرار است را
 بسببها و بدگوشی ها کسیده است که مردم انصاف نمی بینند
 سبکی یکایک کلمات طرطوسی و مازری را نقل کرده و حراب کرده
 است خلاصه اثر اینکه .

مارزی مردی است که در فقهای مغرب از وی باهوش تر سراع نداریم وی
 کتاب برهان تألیف امام الحرمین را که از دشواری مطالب هیچکس پیرامون
 شرحش نگفت بحوسی شرح کرد و همین کار دلیل بر مایگی و احاطه
 وی در علوم است اما این مرد مالکی مذهب متعصبی بود و مقالات ابو الحسن
 اشعری حره بحر و اعتقاد داشت که سرموئی مخالفت با طواهر
 گفتار اشعری و مذهب مالکی را مخالف با اصل دین می‌شمرد. در کتاب
 شرح برهان در یک مسأله که امام الحرمین با اشعری مخالف است محض مخالفت
 که از اشعری را در بطلان عقیده امام کافی میداند. اما غرالی و همچنین استادش
 امام الحرمین در سطح اطلاع و اجتهاد در علوم بحائی رسیده بودند که گاهی
 عقاید ابو الحسن اشعری را رد میکردند. وانگهی غرالی اهل تصوف و تحقیق
 بود و چه بسا که تحقیقاتش با طواهر عباراتی که امثال مارزی بدانها حمود
 داشتند مخالفت داشت. همین جهات یعنی مالکی بودن و تعصب اشعری و
 حمود بر عبارات ظاهری و بالحمله تاین در مسلك و عقیده مایه نهرت مارزی
 از غرالی و امام الحرمین شده است.

سخنان مارزی همگی بآسی از تعصب مذهبی است و ازین جهت
 بدون تحقیق نمیتوان گفتارهای او را باور کرد و باید او را معذور داشت
 زیرا در طریقه و مسلك مرحله ها از غرالی دور است و چون سوء ظن بود
 دارد هر چه را که از وی می بیند بدون تحقیق برخطا حمل میکند

مارزی مدعی است که غرالی را میشناسد و اینکه شناسائی وی از عهده
 هنرمند و خارج است. اگر غرالی را مشاهده بود نمیگفت که نوی به ابوحنان تو حیددی
 و این بسیار اعتماد داشت. مارزی میگوید که غرالی در علم کلام تبحر داشت.
 راست است که تبحر غرالی در فن کلام مانند احاطه اش بدیگر شوی نبود

اما به نظوری که مازری فهمیده است. بلکه غرّالی در وقت کلام بی‌قدمی را نسخ و استوار داشت. اینکه مازری میگوید غرّالی فلسفه را بیس از اصول خواند، کاملاً برعکس واقع است. زیرا تصریح گفته خود غرّالی در المقدمه فلسفه را در ایام تدریس نظامیه بغداد مطالعه و عودرسی کرد و در آن موقع در فن اصول اسنادی چیره دست بود.

مازری میگوید بدانم که غرّالی در تصوف بکدام کس اعتماد داشت. غرّالی شیخ طریقتی همچون ابوعلی فارمدی داشت و در نقل کلمات صوفیه بکتاب قوت القلوب ابوطالب مکی و رساله قسیری و امثال آنها که اتفاقاً اهل حل و عقد ارکان تصوفند اعتماد میکرد و انگهی خود بر ریاضت و تفکر که بهترین راه برای دریافتن هر حقیقتی است حقایق را کشف می‌کرد. میگوید که غرّالی چندان دستی در حدیث نداشته و آنچه در احیاء آورده بدون سدا رکتب متفرقه فقها و صوفیه نقل کرده است و حال آنکه غرّالی محدث بود و مشایخ روایت داشت. بعضی علما رحمتی کشیده تا احادیث احیاء العلوم را استخراج کرده اند، اخبار تناد در این کتاب بسیار اندک است. اینکه فرموده است در فصل اخبار اما مستحبه کند مطابق روایتی است که از عن عبد السلام نقل کرده اند. باجماع دیگر غرّالی در نقل اخبار مورد وثوق و اطمینان مانند درس بکدام صوفی و فوق توان داشت.

اما سخنان شرطوتی در باره غرّالی همگی دعوی است که هیچ معنی و دلیل ندارد. شرطوتی خود را از دیدار او و فقهای معتبر مسمره چگونه اردیش رحمت باب و با کدام دلیل جمعیت که غرّالی از مرده فقیه بلکه اردیش خارج شده و بواسطه بیضایی و هدایای حلاله گریه داشته.

طرطوشی میگوید عزّالی در تصوّف خیرت و بصیرت نداشت . خدا را
اگر عزّالی تصوّف نمیداند پس کدام کس میداند . شگفتا این معارضان
کتاب احیاء العلوم چسبیده اند که بالا ترین کتب اسلامی است و بقول
پاره ای از دانشمندان اگر هیچ کتابی از دانشمندان اسلامی جز احیاء العلوم
در دست نداشتیم همین کتاب کافی بود .

سبکی میگوید شیخ تقی الدین ابن صلاح بیر در باره عزّالی سخنها
دارد که عقل سلیم نمی پسندد و من در جای دیگر بتفصیل در این باره
گفتگو کرده ام . سپس میگوید امام عالم **عفیف الدین عطری** که از علمای
مقیم مدینه منوره بود مکتوبی بمن که عبدالوهاب سبکی هستم نوشت و
در خواست کرد که از استاد احوال عزّالی و ابوحنا نوحیدی را پرسم
و برای او بویسم . من از استاد خواستم وی در جواب نوشت که من در
باره ابوحنا نوحیدی بیش از آن نمی دانم که تو خود در کتاب طلقات
نوشته ای همان را در جواب عفیف الدین بویس . اما درباره عزّالی بیش
از آنکه ابن عساکر و امثال وی نوشته اند چیزی ندانم چه توان گفت در
باره کسی که نام و فضیلتش سراسر جهان را فرا گرفته و چون سخنانش
بر حوری ممراتب بالا تر از نام اوست . اما آنچه شیخ تقی الدین ابن صلاح
از پیش خود و از روی سخنان یوسف دمشقی و هارری گفته است حرّ بدین
مانند نتوان کرد که گروهی ساد - دل مشغول عبادت باشند و نازمی نگذراوند
ناگهان سواری یگانه تار برسند و نگره وحی سیار از مسلمانان بر حمورد و
صمبهادر هم شکند و جماعت را در آگنده و تار و مار سازد و شوکت و پیروی
آنها را نبود کند ، سر هانت کند و دامن وی را خوبی کم آلوده سازد سپس چون
را بشوید و با آن متعمدان ، ما را ایستد آن اثر خوبی بیدد و ازین جهت
هی حردد گیرند از دست حنا عزّالی و محالمانش . می عزّالی اساس

و بنیاد آنچه امثال طرطوشی و مازری و ابن صلاح بدان گرویده و سرا
 پا پای بد آن شده اند از میان برد و طرحی نو افکند. تازه بر وی خرده
 میگیرند که چراسد فلان حدیث را بیوردی یا فلان کرامت را از فلان شیخ
 نقل کردی عاقل از ایسکه وی خانه رندگانی و آرامش آنها را بگل و بران گریه
 و آرزو بیبادی ساخت و از مقامی که ایان داشتند هزاران درجه بالاتر رفت.
 اما مازری از علمای مغرب است که احیاء العلوم را بهمهیدند و
 بسوختنش فتوی دادند سپس کم کم پی بمقام کتاب پرده در و صغش اشعار
 و سخنان مبالغه آمیز گفتند.

ابا حامد انب المخصص بالحمد و انت الذی علمتنا سنن السنند
 و صنعت لنا الاحیاء بحیثی نفوسنا و یقصدنا من ربقة العارذ المردی
 من و امثال مازری و ابن صلاح و طرطوشی و نالاتر از ما کجا و
 در یافتن سخنان عزالی کجا

سپس میگوید من مکر فصل ابن صلاح و مازری و مقام فقاهت و
 دیانت آنها نیستم اما لکل عملی رحال (هر کسی را بهر کاری ساحتمند)
 ایان در خور ایسکه وارد مرحله عزالی شود و در ناره وی فصاحت کند
 سوید. احوال عزالی در یافتنی است به آموختنی

ابن صلاح و امثال وی در مقام اعتراض بر عزالی تعبیه و تعبیه
 قر مصطوق را حرام شمرده و گفته اند: اگر مصطوق درست بودی عمر و او کمرده
 منطق دانستی، ایگونه قیاسها درست نیست شاید آن علمه لدی دانستند و
 حقایق علوم بی واسطه تعلیم و تعلم بشری از مندا فیض به آنها رسید بود
 پس سخن از آمان نماید میان آورد چرا که بیدار از مصطوق بودند.
 سپس میگوید در اوائل عهد اسلام همه کس از سر حشمة موت آن معرفت
 میگرفت، مردمان مضال را از خود به معنی می شنیدند و محتاج دانستند.

و منطبق نبودند اما از قرن دوم و سوم هجری بعد از باب بدعت و ضلالت بسیار شدند و بایستی که در فهم حقایق و منطبق در کار بودی و گرنه حقوق و باطل از هم جدا نشدی. ابن صلاح و همانند های وی باید سپاسگزار باشند که در اسلام دانشمندی همچون غزالی پیدا شد و توانست که حق و باطل را از هم جدا کند و بدین وسیله از باب بدعت و ضلالت را رها نکرد که بر دین اسلام چیره شود. اینان را بایستی بشکرانه و خود غزالی جان فدا کردن اما در عوض دشمنی میکند از اینکه دشمنی با غزالی و همانند های وی جز دشمنی با حقیقت نیست. سخن استاد این سبکی در جواب حاوی عقیب الدین پایان رسید.

پاره ای از سخنان ابن صلاح را در باره من مطلق و اعتراضاتی که بر غزالی بواسطه مقدمه کتاب المستصفی (هذه مقدمة للعلوم كلها و من لا یحیط بها فلا یتقنه بمعلومه اصلا) کرده بود پیش ازین نقل کردیم. ابن صلاح میگوید کتاب المضمون لغیر اهله که نسبت به غزالی داده اند حتما از او نیست زیرا در این کتاب تصریح بقدم عالم و نهی علم قدیم بحرثات و نهی صفات شده است و حال آنکه غزالی و عموم اهل سنت اعتقاد باین مطالب را دلیل کفر میدانند. سبکی نیز گفتار ابن صلاح را در این باب تصدیق کرده است. باری اندیشه ها و سخنان بوطهور غزالی در تمام شؤون مذهبی و علمی مسلمانان انقلابی بررگ ایجاد کرد. مطالبی میگفت که از فهم عامه مردم آن زمان بالاتر بود. دستگاه ریاست فقها و علمای طاهری را که سرمایه ریاستشان محصور بجد کلمه فقه و اصول و خلاف و ماضیه بود برهم زد. اصول و کلام را که ریشه عقاید مذهبی بود تغییر داد. بنیاد فلسفه را که تا آن زمان حلال ناپذیر می پنداشتند متزلزل ساخت. پاره ای از سخنان صوفیه را که مخالف اصل شریعت تقادم رفته بود بوضوح صحیح توجیه میکرد.

بر طواهر شرع جمود نداشتند و هر جا مطلبی را مخالف عقل صریح میدیدند
 ردّ یا تأویل میکردند. در اثر فکر و ریاضت مطالبی را دریافته بودند که روح
 زمان و حوصله مردم آن عصر بر نمی تافت و بقول خودش « روزگار سخنج
 وی را احتمال نمیکرد ». این بود که بکتابیات و اشارات چیزهای گهت
 که در ظاهر متناقض می نمود و با آراء جمهور موافقت نداشتند. تا از هر
 طبقه خلقی با وی دشمن شدند و بمخالفتش قیام کردند و عمده مخالفتها
 و دشمنی ها انگیزته حسد و تعصب و ناشی از تنابن در فهم و اختلاف
 مسلک و طریقه بود.

روش عزّالی در میان طرق و مسالک علمی و مذهبی طریقه ای خاص
 و ممتاز ساخته شد و گروهی مخالف و گروهی هوادار پیدا کرد. این اختلافات
 از زمان خود عزّالی شروع شد و همچنان امتداد یافت تا بقرن معاصر
 کشید. در هر دوره میان دوستان و دشمنان عزّالی مشاجرات قوی و قذمی
 و تکمیر و تفسیق بر قرار بوده و احیانا کار قتل و خورریزی کشیده است
 از موافقان عزّالی: امام عبدالغافر فارسی صاحب تاریخ پشاور
 و عین القضاة همدانی و ابن عساکر دمشقی متوفی ۴۹۹-۵۶۳
 و ابن نجار حنبّ الدین محمد دمشقی ۶۴۳ و سه هجری ابوسعید الکری ۵۰۶-
 ۵۶۲ و سبکی و یاقعی و ابن خلکان ابوالعباس احمد ابراهیم متوفی ۶۸۱
 و محیی الدین ابن عربی و صلاح الدین صفدی متوفی ۷۶۴ و امام فخر الدین
 رازی متوفی ۶۰۶ و محمد حضرمی و عبدالوهاب بنهرانی و قطب الدین
 محمد عسقلانی و ابوالفضل عراقی و فاضل نووی و بناوی و شیخ
 عبدالقادر مؤلف تعریف الاحیاء بمصائل الاحیاء. و از علمای متأخر شیخ بهائی
 متوفی ۱۰۳۰ و زبیدی ۱۱۴۵-۱۲۰۵ صاحب تاریخ العرب و شرح احیاء العموم.
 و از مخالفان معروف عزّالی: ابوالولید طرطوسی و مازری و ابن

صلاح و ابن رشد و ابن تیمیة و ابن قیم و ابن زبیر و ابن جوزی و برهان
بقاعی و یوسف دمشقی و بدرزر کشی و ذهبی ۶۷۳-۷۴۸ و قاضی عیاض
متوفی ۵۴۴ و ابن حرزهم (یا ابن حرزم) بوده اند .

صاحب کتاب تبصرة العوام بیر از مخالفان عزّالی بوده و در ص
۱۱۸-۱۱۹ مطالبی از عزّالی نقل کرده و شعثها بر وی رانده است .

مخالفان عزّالی از این جماعت که نام بردیم چهار تن (اس صلاح
و بدرزر کشی و یوسف دمشقی و برهان بقاعی) شافعی مذهب و دیگران
از فقهای مالکی و حنبلی بوده اند و ریشه اختلافاتشان تا این در مسلك و اختلاف در
فهم و طریقه است .

فقهای حنفی هم عزّالی را بدین سبب که در کتاب المنخول بر امام
ابو حنیفه طعن کرده است بد می گفتند . نگارنده خود این کتاب را ندیده ام
اما چند فقره عبارات بر خورده ام که در کتب عقاید و رجال از آنجا نقل
کرده اند .

از جمله در کتاب منتهی المقال فی احوال الرجال معروف به
رجال ابوعلی در حرف بون دلیل ترجمه حال ابو حنیفه نعمان بن ثابت
میویسد « قال ابو حامد محمد بن محمد الغزالی الشافعی فی کتابه الموسوم
بالمسحول فی الاصول ما لفظه و اما ابو حنیفه فقد قلب الشریعة ظهراً لطن
و شوتس مسلکها و غیر نظامها و اردف جمیع مواعد الشرع باصل هدم به
شرع محمد المصطفی صلی الله علیه و آله و من فعل شیئا من هذا مستحلاً
کهر و من فعله غیر مستحلاً لمسق » .

در این باره که این نوشته ها از خود عزّالی و باحتیاجات شخصی
اوست یا آنکه دیگران بعد داخل کتاب او کرده اند پیش از این سخن
رانندیم و مکتوب خود عزّالی را درین باب نقل کردیم .